يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله

قیام حق

31

احمد شاه ((اوریا)) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yar

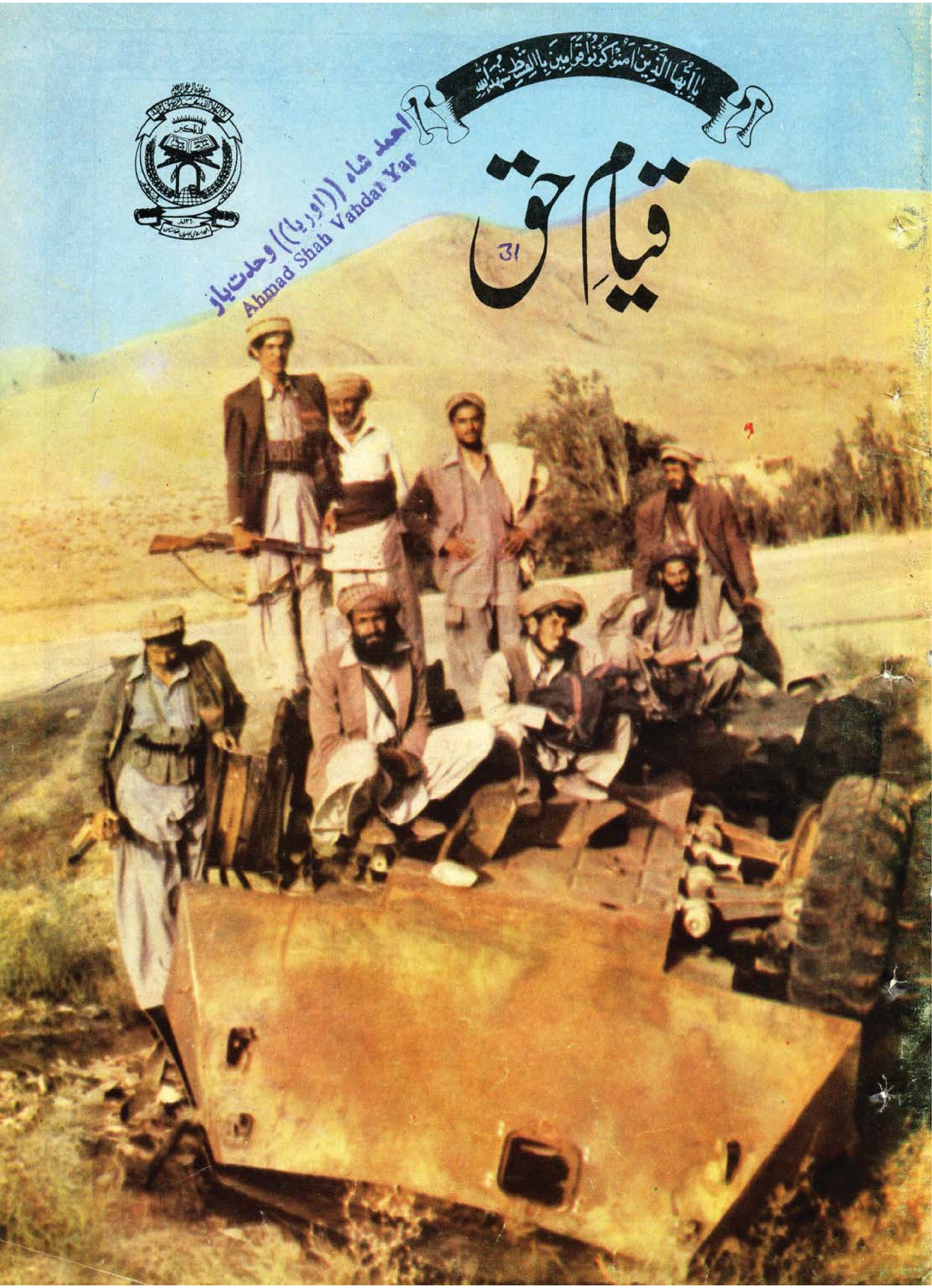

فرمان الهی

ای مسلمین ، ازکافران یاری مجوئید که خدا یار شماست و بهترین یاری کنندگان است . دل کافران را بیمناک و هراسان کنیم زیرا که چیزی را برای خدا شریک قرار دادند که اصلاً بر آن حقیقتی و دلیلی نبود و منزلگاه آنها آتش دوزخ است ، و بداست مأوای ستمگاران . و به تحقیق راست کرد در حق شما خدا پیمان خود را که شمارا بر دشمنان غالب گرداند ، آنگاه دریافتید که غالب شدید و بفرمان خدا کافران را بخاک افکندید و همیشه بر دشمن غالب بودید ، تا وقتیکه درکار ﴿جنگ احد﴾ بزدلی کردید و نزاع نمودید و نا فرمانی ﴿حکم پیامبر﴾ را کردید پس از آنکه هر چه آرزوی شما بود ﴿از فتح مکه و غلبه برکفار و غنیمت بردن﴾ بآن رسیدید از شما برخی برای دنیا و برخی برای آخرت میکوشیدند سپس از پیشرفت و غلبه شما را باز داشت تا شمارا بیاز ماید و خداوند را با اهل ایمان عنایت و رحمت است .

آیه های ۱۵۰ — ۱۵۱ و ۱۵۲ آل عمران

ضمیمه دارد

احمد شاه ((اوربا)) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yar

شعارما

رضای خداوند (ج) هدف ما
حضرت محمد ﷺ رهبر ما
قرآن‌شریف قانون ما
جهاد در راه خدا (ج) راه ما
شهادت در راه خدا (ج) از اهداف بزرگ ما
آزادی عزت ما
و حجاب شرعی عفت ماست

دافت قیام
ارگان نشراتی کمیته فرهنگ

سال سوم ، شماره هفتم ، ماه رجب المرجب سال ۱۴۰۵ ـ ه ق

پدی گڼه کی

١- پیغام
٢- نقش عبادات در جهاد
٣- کبری خولی سوک سموی
٤- اموزشهای از حماسه جهاد ما
٥- اسلامی اقتصاد
٦- تواضع ودعا در وقت جنگ
٧- اسلام ته بلنه
٨- حرکت نفاق بعد از هجرت
٩- پټی خطری
١٠- نظری به اوضاع کنونی جهان اسلام
١١- د اسلامی ترپوال حکومت په لور
١٢- زندگی در پرتو ایمان
١٣- اخلال رادیو های جهان از . . . .
١٤- فتوحات اسلامی در قاره اروپا
١٥- قیام ٢٤ حوت یا حماسه
١٦- پیغمبر انقلاب ﷺ
١٧- اکبر ـ بابا .
١٨- پاسخ به نامه ها
١٩- بهار در کشور بخون خفتگان

اووم انقلابی پسرلی

په هجری شمسی حساب د قیام حق دا گڼه د نوی کال ١٣٦٤ د بره کیدو لمړنی پسرلنی گڼه ده .

نوی کال ، پسرلی او نو روز زموږ د مسلمان ملت په ویاړلی تاریخ او فرهنگ کی څه اوږ ده سابقه لری، په تیره زموږ د حماسه زیږ وونکی قیام او جهاد په اوږ د وکی پسرلی څکه ځانگړی مقام لری چی د جهاد پیلامه او د انقلاب شرو د گران هیواد د دنگو او اسمانڅکو غرو او سردرو نه له پسرلی سره غبرگ زور موندلی او خپله لار یې مخ پر وراندی نیولی ده ، خزان ځپلی زړو نه او دار مانونو غوټی یې تازه کړی او غوړولی دی ؛ او داسی بیا هر پسرلی د جهاد او انقلاب د مستو څپو د ژبغرانده غور ځنگ د ښکیلاک ما توونکو بریدونو د تشدید ، بیا وړتیا او پر اختیار اوج گڼلی شی او موج او عروج .

هو ! پسرلی د جهادی عملیاتو او انقلابی کړنو د کرندیتوب قوت ، زور او پر مختگ د مستی څوانی موسم او د انتقام د جذبی څوښی او شباب .

پیغام

نوی کال د هیلو پسرلی

زموږ ویاړلی حماسه زیږوونکی جهاد یو بل نوی کال او اووم انقلابی پسرلی خپل کړ .

زموږ دوران جوړوونکی او کفر ځپونکی انقلاب په داسی حال کی دا ووم پسرلی په درشل پل کیښو د ، چی د خدای (ج) په فضل ، د مجاهدینو د ایمان په قوت او د مټ په زور د هیوا د په سلوکی نوی برخه د کفر او کمونیزم د بر یځو له نا ولی او پلیت تسلط څخه پاکه ده او آزاده . او د اسلام لښکر د توپانی مینی او ولولو په بهیر کی د جهاد او انقلاب کاروان دغوځ او بشپړبری په لور د وینو په زور چلوی او مخکی بیا یی .

دا اووم پسرلی دی چی د افغانستان مؤمن او کفن بر تن ملت یی دا وړ وینو او ویر په غوبلۍ کی تیر- وي ؛ ورانی ، مرګ ، ژوبلی اوبی کوری داهر څه په ورین تندی ، پوره حوصله او بشپړ استقامت زغمی خو مقاومت پر مخ بیا یی او د جهاد سنګرونه په خپلو وینو توانمن ساتی او نور هم تاوده ، داسی چی د دغه او وګلو په اوږ دوکی د دغو بی حد و حصره ستونزو ، ربړو او دردونو په توپان کی یی ارادو ته نه څه کمزوری مخه پیدا کړی شوه ، او نه پښېمانی ، نه ویری او نه سازش . خو د دغه سترو بر یو او سوبو ، دغه حماسو او ویاړنو تر شاچی کوم بد شاګړمه جریان او غموونکی حربی سوری غور ځولی هغه اختلاف دی او د خپلمنځی کشمکش کر کجن جریان ؛ خدای (ج) دو کړی چی دنوی کال له پیل سره دغه نیمګرتیا او کمزوری د خپلو لیکو او سنګرونوله مخی په بشپړه توګه لیری کړو . او د اتحاد په رسی چی د خدای (ج) امر ، د بری لار او د ګر دو مسمانانو غوښتنه ده په کلکه منګولی ولګوو، د خدای(ج) رضا ترلاسه کړو او د ملت ارمانونه پوره .

راځی چی نوی کال دزړه له تله د اخلاص په فضا کی په بشپړ اخوت صمیمیت او وحدت پیل کړو ، له تیرو اشتباهاتو عبرت واخلو ، د تکرار مخه یی ونیسو او د نیمګرتیاوو ، د سمون لپاره یو بل ته لاس ورکړو، او داسی د دغه پسرلی له پیله د لیکو د وحدت او یو والی په لار کی له خپل ټول توان او خدای (ج) ورکړی استعداده پوره کار واخلو .

راځی چی لدغه طبیعی پسرلی سره د خپل مجاهد او اتل ملت د هیلو پسرلی هم غبرګ کړو- د جهاد د لیکو ، سنګرونو او قوتونو د یو والی د ستر اوژ وندنی ارمان پسرلی .

لوی څښتن (ج) دی نوی کال او اووم انقلابی پسرلی زموږ د مسلمان ملت لپاره نیکمرغه ، او د بشپړ ، مؤثر ، اصولی ، ملی او مثمر اتحاد بختور کال وګرځوی او د کمونیزم پر ویرانو د اسلامی نظام د تحقق او ټینګیدو مبارک پسرلی . آمین

استاد شهرانی

نقش عبادات در جهاد

و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون

عبادت و پرستش خدا فرض ذمه همه کس است بلکه مقصود از آفرینش نیز همین معرفت خدا وند(ج) عبادت و پرستش خدا وندی است طوریکه آیت فوق الذکر بآن دلالت دارد زیرا خدا وند(ج) می‌گوید: که من جن و انسان را خلق نکردم مگر اینکه مرا بشناسند و عبادت کنند غرض و هدف نهائی عبادات و پرستش خدا وند(ج) استحکام رابطهٔ دائمی بین خالق و مخلوق یا عابد و معبود است و حصول قوه از آن مصدر مطلق در تمام لحظات زندگی است چون انسان بحیث یک مخلوق ضعیف و کم قدرت در حین اجرای عبادات نسبت بهر وقت دیگر بخدا یا مصدر قدرت مطلق و لایزال نزدیکتر است و مخصوصا در نماز در وقت قرائت سورهٔ فاتحه ایاک نعبد و ایاک نستعین ، خاص ترا می‌پرستیم و خاص از تویاری می‌جوئیم را چندین بار تکرار می‌کند. بنا بران احساس تقرب او بخدا و این راز و نیاز و مناجاتش با آن ذات مقدس که مستقیما و بدون واسطه صورت می‌گیرد و این استمداد و استعانت از وی در روح و معنویت مسلمان نماز گزار و بندهٔ عابد قوهٔ می‌بخشد که ما فوق همه قوای دیگران است زیرا بحیث مسلمان عقیده دارد که یکی از صفات خدا وند(ج) قدرت است قدرت مطلق بدون مقید بودن به قیود و حدود و نیز معتقد است که او با بندگان مخلص و مسلمانان پاکدل و صاف عقیده و عابدان غیر متظاهر کمک و معاونت میکند و حامی و ناصر آنها است لذا کسیکه با این روحیه و قوت قلب و عزم معنوی وارد صحنهٔ کار زار و سنگر جهاد فی سبیل الله میشود فرق کلی دارد از کسیکه تنها به اسلحهٔ ظاهری ، آهنی و ساخت بشرتکیه میکند و خود را بآن می‌سپارد و موفقیت و پیروزیش را مربوط آن میداند.

این عبادات است که برای مجاهد فی سبیل الله قوهٔ معنوی می‌بخشد و او در هر دقیقه و ثانیه خود

را با خدا میداند و چون خدا را با خود دانست روحیهٔ شکست و هزیمت در وجود او مستولی شده نمیتواند، ازینجاست که هرکدام از شهادت و پیروزی را پیروزی میداند . و هر دویش را در یک ردیف قرار میدهد و یکی را بر دیگری ترجیح نمیدهد و طوریکه خواهان پیروزی و موفقیت است طالب شهادت و ریختاندن خونش بنام خدا نیز میباشد و حتی یکی از دوخوبی ، (احدی الحسنین) در انتظار اوست .

علت پیروزی‌ها و فتوحات اسلامی سلف صالح ما تنها و تنها در قوهٔ ظاهری و اسلحهٔ مادی نبود زیرا اگر تنها و تنها بهمین قوای ظاهر آهنی و ساخت بشر و تعداد لشکر می‌بود و مقابله هم مقابلهٔ ظاهری می‌شد . پس درین حالت هرجبهه که دارای لشکر بیشتر و اسلحهٔ خوب تر و قوی تر می‌بود باید آن موفق می‌شد و لی برخلاف در جهاد های حقیقی می‌بینیم که وضع کاملا دیگر گون است مثلا با آنکه تعداد مجاهدین حقیقی اسلام و اسلحهٔ ظاهری کم بعد ولی این لشکر موفق می‌شد و پیروز می‌گردید پس معلوم است که اینجا تنها قوه ظاهری بکارنه افتیده بلکه قوهٔ معنوی که نتیجه ایمان و عبادات اعم از نماز ، روزه ، دعاء تکبیر تهلیل ، تسبیح ، تطبیق احکام خدا وندی است بکار انداخته شده و نقش خود را ایفاء نموده است اگرچه ما آنرا بچشم ظاهر دیده نتوانیم .

به اساس همین ضرورت است که خدا وند(ج) عبادات را بر بندگانش فرض گردانیده و اجرای آنرا در همه حالات و اوقات ومخصوصا در حالت مقابله و ایستاده شدن در مقابل قوای بزرگتر از قوای خود لازمی و حتمی میداند و اجرای آن عبادات را خصوصاً و خصوصا نماز و روزه را عنصر مهم و رکن اساسی و جزء لایتجزای جهاد اسلامی میداند این حتمی بودن نماز که اصیل ترین و مهم ترین عبادات است و به طبق همین اهمیت آن است که روزانه پنج مرتبه بحیث فرض تکرار میشود خدا وند(ج) در حالت مقابله و موقف رویا روی با کفار مسلح و کینه توز ، مسلمانان مجاهد را که آنها هم مسلح اند امر میکنند که نماز را اداء کنند و از نزد شان ترک نگردد ، البته ادای نماز درین حالت فرق دارد از گزاریدن آن در حالات و اوقات عادی و آرامی که آن نماز را در اصطلاح فقهاء بنام صلاة الخوف یاد میکنند که خدا وند(ج) دربارهٔ آن می‌فرماید : و اذ کنت فیهم فاقمت لهم الصلاة فلتقم طائفة منهم معک و لیا خذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من و راء کم و لتأت طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم . . . . . یعنی هنگامیکه باشی درمیان آنها (مجاهدین) پس برپا داشتی نماز را باید که گروهی ازیشان باتو در نماز ایستاده شوند و باید سلاح شان را هم با خود بگیرند و چون این نماز گزاران از سجده خلاص شدند . پشت سر شما بروند در مقابل دشمن ایستاده شوند و باید بیاید گروه دیگری که نماز را اداء نکرده اند تا نماز را بگزارند همرای تو و اسلحه شانرا با خود بگیرند و نیز احتیاط داشته باشند . . .

مولانا شبیر احمد عثمانی دیو بندی در تفسیر این آیت و چگونگی صلاة خوف می‌نوسید : «آنجا که سپاه کفار مقابل باشند درین وقت لشکر مسمانان دو

قسمت شوند یک قسمت با امام نصف نماز را بخوانند و مقابل دشمن روند و قسمت دوم آمده نصف دیگر را با امام بخوانند و بعد از سلام امام، نصف دیگر را هر کدام جدا جدا بخوانند اگر نماز شام باشد جماعت اول دو رکعت و جماعت دوم یک رکعت با امام بخوانند درین حال آمد و شد (رفت و آمد بدون تکلم به نماز و جبهه) هنگام نماز معاف است، بودن شمشیر، زره، سپر و دیگر آلات جنگ نیز به ایشان ارشاد فرموده شد (اسلحه را در حالت نماز و غیر نماز با خود داشته باشند) تا کفار از موقع مستفید نشوند و بیکبارگی حمله نیاورند . . . و اگر خوف دشمن مجال ندهد که نماز خوف بصورت مذکور اداء شود بدون جماعت و تنها نماز بگزارند و اگر فرصت پیاده شدن نباشد در حال سواری به اشاره نماز بخوانند و اگر چنان نیز نتوانند نماز را قضاء کنند» به بینید درین حالت هم نماز از وی ساقط نمی گردد بلکه قضاء می‌شود باین معنی که در فرصت مناسب آنرا اداء می‌کنند و آن بحیث ذمه گردن باقی است .

و در امتداد همین آیت می‌گوید که فاذا قضیتم الصلاة فا ذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم . یعنی هنگامیکه نماز را اداء کردید پس یاد کنید خدا را در حالت ایستاده نشسته و بر پهلوی خویش . . .

اینجا سوالی پیدا میشود و آن اینکه : ضرورت به نماز و یاد خدا در آن وقت حساس و خطرناک که طرفین دقیقه شماری می‌کنند چیست ؟ آیا حائز کدام مفادی هست و اگر هست آن مفاد کدام است ؟

در جواب این سوال می‌گوئیم که بلی ضرورت است و اشد ضرورت و مفادی است ما فوق همه مفاد مادی و ظاهری و آن اینکه : مجاهد فی‌سبیل الله با ادای نماز و با راز و نیاز و مناجات با ذات قدیر مطلق و با ارتباط گرفتن با آن ذات قدیر متعال و مصدر همه قدرت‌ها، قوهٔ معنوی و روحی خود را تجدید میکند تا به حیث قوهٔ تازه نفس با گرفتن اسلحهٔ جدید روحی و معنوی و وعد های برحق خدا وندی مبنی بر پیروزی حق، و مردان حق وارد صحنهٔ جهاد و سنگر داغ مبارزه میشود . پس چه خوش بخت است این شخص و چه مبارک است این مجاهد، چه فکر می‌کنید آیا این شخص شکست می‌خورد ؟ در حالیکه در حساس ترین لحظات، قوای معنوی تازه نفس با اسلحهٔ جدید و نو بوی رسیده و ندای ملکوتی عالم بالا باو وعده نصرت داده و ارتباطش را با مبدأ فیاض و مصدر قدرت مطلق برقرار داشته است ؟ نه هرگز نه چنین مجاهد شکست نمی خورد، در عالم ظاهر به بینید که اگر یک گروپ عسکر بسبب جنگ بکار زار خسته و مانده شده، آذوقه و لوازم و سامان حربی شان هم رو به خلاصی باشد و از طرف دشمن هم خطر حمله هر لحظه توقع برده شود، درین حالت حساس اگر یک گروپ عسکر تازه نفس با داشتن اسلحهٔ جدید به کمک آنها برسد چه بموقع بوده و چه کمک و همدردی بجای و سود مندی است، و معنویات آن گروپ چه اندازه زنده و فعال میشود . گزاریدن نماز، یاد خدا و استمداد از خدا در حالت جهاد عین شکل را دارد .

خدا وند(ج) در سورهٔ انفال می‌فرماید :

. . . . ای مسلمانان چون در وقت جنگ با گروهی روبرو شوید پس ثابت و استوار باشید و

خدا را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید و خدا و رسول او را اطاعت کنید و از فرمان آنها سر باز نزنند . . .

مفسرین می‌گویند که این آیت مشتمل بر نماز، دعا ، استغفار ، تکبیر و انواع ذکر الهی است زیرا که ذکر خدا دل ذکر کننده را قوت می‌بخشد و اطمئنان میدهد و البته این امر در جهاد نسبت به همه چیز کرده ضروری تر میباشد و اجرا کردن عبادات و ذکر خدا بزرگترین اسلحهٔ اصحاب کرام و تابعین بود زیرا در آیت واضح گردیده که باکثرت ثروت ، تعداد لشکر و زیادت اسلحه ، فتح و نصرت بدست نمی آید بلکه از ثبات قدم ، قوت و اطمئنان خاطر ، یاد خدا ، اطاعت خدا و پیغمبر یعنی شریعت برحق وی حاصل میشود .

و چون عبادات در جهاد رکن مهم پیروزی و موفقیت شمرده میشود بنا بر آن از جمله غزوات سرور کائنات حضرت محمد رسول الله (ص) دو غزوهٔ که بسیار مشهور است در رمضان واقع شده که یکی غزوهٔ بدر و دیگری غزوهٔ فتح یعنی فتح مکه مکرمه است که اولی در رمضان سال دوم هجرت و دومی در رمضان سال هشتم هجری بود و در هر دو غزوه بدون جزئی ترین خالل وسکتگی فتح و پیروزی نصیب مسلمانان شد و دشمنان صف مقابل به انواع شکست و ذلت گرفتار گشتند .

حکمت وقوع آنها در رمضان این است که در حالت روزه داشتن که خود فرضی است از فرائض و عبادتی است از ارکان اسلام ، درین وقت مجاهدین راه حق دارای قوهٔ هستند که آن قوه در دیگر اوقات بر ایشان میسر نیست علاوه بر آنکه رمضان خود ماه فیض ، برکت رحمت و نزول انوار خدا وندی است و دران ماه جهاد برضد خواهشات نفسانی ، شیطانی و مطالب جسد زیاد تر است که همه باعث تقویت اراده ، متانت عزم و استحکام قصد در راه تطبیق و تعمیل حکم الهی می‌گردد و به عین علت بود که ابتدای نزول قرآن نیز در آن ماه شروع شده بود در آن ماه فیض و پر برکت .

چون تمام احکام شریعت اعم از اجرای او امر و اجتناب نواهی در دین اسلام عبادت شمرده میشود و طوریکه پیشتر هم گفتیم هدف از خلقت انس و جن هم همین معرفت و عبادت کردن خدا ولد(ج) بود لذا بجای آوردن همه احکام خدا ولدی باعث تقویت شخصیت ، اراده ، قوهٔ معنوی ، خدمت ، صداقت ، بردباری . . . می‌گردد و از تراکم این خصایل حمیده و اوصاف پسندیده شخصیت مسلمان بوجود می‌آید .

راست گفتن ، حلال خوردن ، امانت داری ، نفع رسانیدن بمردم ، عدالت، انصاف، اخلاق نیک ، ترس از خدا ، مهر و محبت با دیگران ، شفقت برخوردان ، ترحیم بر فقراء دستگیری از مستمندان ، ایثار و فدا کاری . . . روزه ، نماز ، تلاوت قرآن ، ذکر خدا ، فرستادن درود بر رسول الله (ص) . دعای نصرت بر مسلمانان ، عزت و سر بلندی خواستن برای اسلام و پاک بودن نیت شما ، روح شما ، زبان ، لباس ، نان ، مغز و فکر، قلب وضمیر، جسم و بدن ، آرزو و مقصد شما . . . همه و همه عبادت شمرده شده و در جهت پیروزی جهاد ارزش و اهمیت اساسی دارند . و تمام آنها از شروط موفقیت و پیروزی در جهاد بشمار میروند زیرا طوریکه آنها

عبادت هستند و جهاد خودش نیز عبادت است و در اسلام هیچ گاه یک عبادت از دیگرش مستغنی شده نمیتواند و هر یک آن باعث تقویت و مقبولیت دیگری می‌گردد و تمام احکام اسلام یکی بدیگری پیوند ناگسستنی دارند که باز تمام آنها یکجا شده و از اجتماع همه شان پیکر اسلام تشکیل میشود و از همدیگر انفکاک و جدائی را نمی پذیرند ازین سبب است که اسلام در قسمت احکام و اعتقاد یاتش تجزیه را نمی پذیرد که بعضی آنها قبول گردد و نه بعض دیگری بلکه این وضع را انکار کرده و به تقبیح آن می‌گوید : آیا به بعض حصهٔ کتاب ایمان می‌آورید به قسمت دیگر کافر می‌شوید؟ نه . . چنین نیست باید که به تمام احکام و هدایات کتاب ایمان آورده و تسلیم شویم .

شما مجاهدین که شعارتان ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی ولله رب العالمین است یعنی نماز و همه عبادات و زندگی و مرگ من برای پروردگار عالمیان است ، پس کوشش کنید که این شعار زبانی محض و بدون عمل نبوده باشد ، و آن شعار را از صدق دل و اخلاص قلب و ضمیر با خود بر دارید و آنرا در عمل پیاده کنید و مخصوصا در سنگر های جهاد حتی که آداب و مستحبات آنرا هم ترک میکنند زیرا که ترک مستحب سبب ترک سنت گردیده و از سنت سبب ترک واجب و از واجب سبب ترک فرض می‌گردد .

بنابر آن صبح که از خواب بر می‌خیزند اول از همه به عبادت خدای یگانه پرداخته و با کسب قوای معنوی که مخصوصا در قرائت سورهٔ فاتحه ، ایاک نعبد و ایاک نستعین ، از پروردگار قدیر خود قوه بگیرید و بعد از ان اسلحهٔ آهنی تانرا در حالیکه با قوای معنوی و روحی مسلح اید با پاکی اندام و داشتن وضوء بر دوش بر دارید و قلب تانرا که نظر گاه خدا و محل نزول فیض سبحانی است از توجه به غیر خدا دور دارید و دهن تانرا از لقمهٔ حرام و زبان تانرا از گفتار حرام نگهدارید و بدست تان اسلحهٔ جهاد را بر دارید و بپای تان فقط طرف سنگر جهاد روان گردید و چشم تانرا غیر از لطف و فیض خدا وندی طرف هیچ کس در انتظار ندارید نه امید گفتن آفرین و تقدیر از کس داشته باشید و نه از زور و تهدید کس بترسید. و با فرا رسیدن اوقات نماز و دیگر عبادات همه را مکمل و با مراعات شروطش بجای آرید و شب هم که می‌خوابید بیاد خدا و پای بطهارت بخوابید و اسلحه تانرا نیز با خود داشته باشید که مبادا مورد هجوم دشمن غدار ظالم واقع نگردید و در شب و روز همه احکام خدا وندی را بدون استثناء تطبیق و تعمیل کنید از عبادات گرفته تا معاملات ، تا اقتصاد و سیاست همه را تعمیل نمائید که همه آنها ممد و باعث پیروزی جهاد می‌گردد، به این ترتیب شعار شما جامه عمل می‌پوشد که نماز و دیگر عبادات ، جهاد و مرگ زندگی شما برای خدا است و اگر کسی به این اوصاف و شرائط زندگی کند برای خدا زندگی میکند و بآن شرائط بمیرد برای خدا می‌میرد ، این بود صفت سلف صالح و علت پیروزی و رمز موفقیت بزرگان دین . و این است معنای این سخن که می‌گویند مسلمان در یک دست شمشیر دارد و در دست دیگر قرآن یعنی حکم و قوه قران ، فرمان و وعد های برحق قرآن و عمل به حکم وا و امر قرآن .

سید گلاب «سباوون»

کړې خولې سوک

سموي

د ګور باچوف تر واکمنۍ د مخه به د لویدیځ خبري آژانسو ، په افغانستان کې د سوسیال امپریالیزم د خو نړی سیاست نرمښت او انعطاف د زاړه ځان ساتي روسي قیادت په بدلون پورې ګنډلې ګانه. چې په بوډا بریژنیف پسې د عمر خوړلو «پوف» او «چرنینکو» واکمنیدو او په کمبودیا ، ایتوپیا او بیا په تیره په انقلابي افغانستان کې یو مخیزو وژنو او قتل عاموي د لویدیځ د عامه اطلاعاتو د دلدو رچیانو دغه اټکل څه نه څه رښتیني هم ثابت کړای شو .

بنایي پر چیکوسلواکیې ، هنګرۍ او دختیزې اروپا په ګڼو نورو ایللو په اصطلاح سوسیالیستي هیوادو دروسي یرغل او تاړاک پروخت د دغه راز تبلیغاتو په نتیجه کې د دغو هیوادو نتلو او ځپلیو اولسو هم په دې اسره چې ګوندې د خپلسرې زاړه روسي قیادت او مشرتا به (!) بدلون به یې یوه ورځ ، یې له دې چې قرباني او سربښندني ته ګوډه و لیدل ځي ، دغه تولې ناوړي او کروړي پر یوې هیمشني سوکالي او اننډ بدلې کړای شي ، له مقاومته لاس اخیستي وي. او بنایي د سوسیال امپریالیزم پر ضد د پاڅونو او قیامو د ناکامي آرلامل ئې هم همدغه تکې وي .

له همدی ځایه ده، چی «بی. بی. سی» امریکاغږ» او «المان غږ» راډیوګانی د روسی د نسبتاً ځوان مشر (میخائیل ګورباچوف) تر رامنځته کیدو وروسته، د دغه یسره واکمن د کرښلارۍ ښیګړی په پوره شور او زوږ شمیری. او دا ټول هرڅه ددی لپاره کوی، چی له کلو کلو تیریدو وروسته یې، د روسی زعامت د بدلون اتکل، د عمل جامه اغوستلای شی.

خو له ښه شامته، افغان مسلمان تنګیان اولس، لکه حضرت علامه سید جمال الدین «افغان»(رح) چی فرمایلی دی: «آزادی اخیستل کیږی، ورکول کیږی نه». د ختیزی اروپا د ایللو اولسو پر عکس د حالاتو د ښه توب او یا خو د غرب د خبری آژانسو په قول د روسی قیادت د بدلون په تمه لاس ترزنی غلی کیننناست، بلکی په تش لاس او وچوهډو کوپی ورسره جهادونه او غزاګانی پیل کړی. او په دی توګه یې میرځمن له سختی وار خطایی سره مخ کړای شو. هو!

د ظالمو او متجاوزو ځواکو کړی خولی یوازی د پاریدلو انقلابی اولسو مزبوت سوک ماتولای شی او بس.

دوکتور محمد ظاهر صدیق

آموزشهائی از حماسه جهادها

اینکشش سال ازجهاد میگذرد جهاد یک ملت مومن و آزاده با یک قدرت وحشی و یکه تاز! جهاد حق علیه باطل، جهاد یک ملت کوچک و کم توان بایک نیروی ملحد و پرتوان جهادی که دران دشمن تمام وسایل، تمام تجارب، تمام تاکتیک و تمام همدستان نا بکارش را بکار گرفت، اما چنانکه اینک همه می بینیم، جهاد ما درجهان امروز خصوصاً نزد امت اسلام و ملل آزاد بحیث مدرسهٔ قبول گردیده، مدرسهٔ که میتوان از آن آموخت واساسات و تجارب آنرا بکار بست و با توسل به اصل های آن توانست بیش از پیش از فرورفتن ملل مسلمان و کوچک بکام نیروی جهنمی روسیهٔ کمونست و قدرت بی لجام زمان جلوگیری کرد. اینک ملت مومن و قهرمان ما جهاد شانرا در شرایط عصروزمان و با در نظر داشت و سایط و وسایل موجوده بحیث یک علامهٔ بزرگ آموزش تبارز داده اند.

در چنین شرایطی که ظلم و فساد جهانی بشریت را حلقوم می فشارد و ایدیولوژیها ومفکوره های مختلف برای شکار بشریت دام گسترده، جهادما برای بشریت راه نجات می نمایند و انسان امروز بخصوص امت اسلامی و کشورهای کوچک را در یک راه روشن به پیش رهنمون می شود.

اصل های را که جهاد ما در طول شش سال اخیر قائم کرده عبارت است از:

۱ ـ ما در جهاد خود تجلی قدرت الهی را به وضاحت مشاهده میکنیم و این نشان میدهد که جهاد ما براستی فی سبیل‌الله است همه مجاهد ما با شمار اندک به راه می افتند و اما کاروان ها و نیروهای بزرگ دشمن را متلاشی ساخته‌واز خط محاربه‌خارج‌میسازد. همچنان بااین همه سلاح مرگباری که روسها برای منکوب ساختن مردم ما بکار میبرد، نمیتوان باور کرد که واحدی های کوچک مجاهد از نگاه قدرت وشمار بتواند با آن مقاوت کند.

اما خداوند (ج) ازین همه سلاح های مرگبار آنها را نگهمیدارد . بسیار دیده شده که بعد از بمباری وحشت زای دشمن ، چهره های مجاهد از میان آوارها زنده و سلامت با سلاح دست داشته با سروروی خاک آلود بیرون جسته بر دشمن آتش کرده است ، و یا اکثر چنان شده که سلاح دشمن موقع اصابت درمحل مجاهد انفجار نکرده ویا درچند متری او منفلق شده و به مجاهد گزندی نرسیده است ، که این را میتوان فقط یاری خدا (ج) بر مجاهد دانست و این حقیقت را تا امروز بارها مجاهد و هموطن مومن ما درحالات برخورد مشاهده کرده اند . همین دوام مقاومت ما در برابر نیروی وحشی زمان چیز دیگری نمیتواند تعبیر شود جز آنکه سایه لطف خداوندی بر مجاهد و هم وطن مومن ماست .

۲ - جهاد ما دنبالهٔ سنت محمدی است . از همین جهت با آنکه کاروان شهدای ما به سرعت در حرکت است و افغانستان در نتیجه مقاومت قهرمانانهٔ مردمما به ویرانه مبدل شده ، اما مجاهد چون خون زندگی درشرائین وطن در جریان است. این همه وحشت این همه ویرانی بجای آنکه ترددی در ارادهٔ ملت مومن ما بیاورد، برعکس مردمما را بیشتر به میدان جهاد کشانیده است . مردم ما نشان دادند که امت راستین پیامبر خدا (ج) اند و چنانکه پیشوای شان تا اخیر زندگی به جهاد دوام داد ، این هاهم تا اخراج آخرین نیروی الحاد و نیل به آزادی وطن اسلامی شان به جهاد ادامه میدهند .

۳ - جهاد ما موافق به احکام الهی برای حفظ شرف و عزت انسانی و همچنان حراست از زادگاه ومیهن بحیث ماوای امت اسلامی افغان و آزادیآن است، ما تا امروز قریب دو ملیون شهید داده ایم و داروندار اضافه از ۸۰ فیصد نفوس کشور بکلی از بین رفته، اما مردم ما جان دادن در راه ایمان ، شرف و آزادی را افتخار و فریضه خود میدانند. با نثار جان های شرین میتوان ارزشمند ترین چیزهای زندگی را نگهداشت . دین ، وطن ، آزادی و شرافت انسانی فقط دربهای خون حفظ شده میتواند و بس هر که چنین احساس دارد و آمادهٔ قربانی در چنین راه پر افتخار است زنده میداند ، افغانهای مومن بار

بار در تاریخ برای دین ، آزادی و شرف خود آماده' جان دادن شده اند . از همین جهت از میان تلاطم های زمان باسر های بلند بیرون برآمده اند و اما آنهای که درین راه آماده' قربانی نبوده اند ، ذلت و اسارت بر زندگی آن ها سایه افگنده . در همین سی سال اخیر مجارستان، چکوسلواکیا و یک تعداد کشور های دیگر نیز مورد هجوم روس قرار گرفت لیکن روس ها با مقاوت قاطع و برخورد جانبازانه روبرو نشدند، ازانیرو روسها براین مات ها قبضه کرد . اما افغانها که جان میدهند ، قدرت روس نمیتواند بر آنها قبضه کند ، مثلی که قدرت های دیگر تاریخ نتوانست به ایمان ، آزادی و عزت آنها قبضه کند .

٤ ـ جان دادن برای آزادی بشریت از قید اسارتبار کمولزم خونمر مولی است که اینک برای بار اول مردم مومن و آزاده' افغانستان آنرا قائم می کنند . باقربان سازی خود در برابر نیرو های وحشی روس اینک ملت مومن افغانستان این پیام رابرای بشریت در سراسر گیتی پخش می کند که میشود با جانبازی و استقامت ،کمونزم را از پا در آورد و رفق روش توأم با دیانت ایمانداری آزادی وکرامت انسانی را در برابر بشریت قرارداد .

٥ ـ روس ها درست پنج سال اخیر به تکرار گفته اند که کمونزم باراه وروش ماده پرستی و الحاد بر گشت نا پذیر است . اما اینک افغانهای مومن به قیمت خونهای پاک خود در عمل ثابت کردند که کمونزم بر گشت پذیر است . قدرت کاذب تا مدتی میتواند اغراض شوم خود را در دربین یک ملت ویاملل پیش برد، اما این به آن معنی نیست که الحاد ، فساد وایدیولوژی های کاذب و اغواگر میتواند برای همیش دنبال شود .افغانهای مومن مشت کمونزم روس را باز کرده اند واکنون چرخ کمولزم را به عقب در حرکت آورده اند . شش سال جهاد کمولزم را نه تنها به سطح بین الملل بی اعتبار ساخته بلکه پایه های آنرا لرزان نموده و رخ آنرا بسوی عقب درحرکت آورده است ، ازین حقیقت هیچ انسان روشن ضمیر نمیتوالد انکار کند .

٦ ـ جهاد ما نمونه است ازغلبه' کوچک بر بزرگ ، از کم توان بر پر توان ، از جناح بدون وسیله و واسطه، برجناح مجهزبه همه وسایل . امروز قدرت عظیم روس در جبهات مختلف زبون یورش های کوچک چند نفری مجاهد است و اکثراً وقتی روسها می بیند قرارگاه بزرگ با یک کاروان طولانی آن از طرف چند نفر مجاهد منهدم ومتلاشی شده ، در خود می پیچد و از خجالت سربالا کرده نمیتوالد .

۷ـ جهاد ما روش قبول شده' تانکزم Tankmis یا استفاده از تانک را در شکستن جنبش های مردم در هم شکست . بعد از سرکوبی مردمان مجارستان و چکوسلواکیا توسط هزاران تانک روس ، دیگر بشریت روش درهم کوبیدن اراده' ملت ها را با استفاده از تانک توسط روسیه' کمونست پذیرفته بودند ، اما اینک دو نیم سال است که این فورمول از بین رفته و این را هم افغانهای مومن از بین برده اند، آنهای که به افغانستان آمده و دیده اند چند تانک بزرگ از یک مجاهد به سرعت فرار

می شد ، از خنده خود داری نتوانسته اند . اکنون افغانستان به گورستان تانک ها و وسایط زرهی و عراده های بزرگ روس مبدل شده است .

۸- جهاد ما سر آغاز روش جدید در سوقیات نظامی و جنگ های امروزی است . در جنگ دوم جهانی روش آلمانها برای درهم کوفتن دشمن چنین بود که ابتداء واحد دشمن را احاطه کرده بعداً آنرا متلاشی میساختند. بعبارهٔ دیگر نازیها از روش انبوری کار میگرفتند و دشمن را درهم می فشردند . اما روس ها چنین تکتیک داشتند که ابتداء به قلب دشمن حمله کرده بعد به دو جانب آن می پیچیدند و جانب مقابل را از پا می انداختند . لیکن افغانهای مومن روش تازهٔ را در جنگ با دشمن پدید آورده اند که آن شق کردن دشمن به چند پارچه است مجاهدین وقتی بریک ستون بزرگ روس حمله می کنند ، چند قسمت آنرا هدف قرار میدهند و باینصورت با ضربهٔ محدود یک نیروی بزرگ را متلاشی می سازند . با استفاده از دوسه راکت ، قطار های طولانی تانک های روس در دره ها و سرک ها منهدم شده و بقایای آنها اینک در سراسر کشور موجود است .

۹- تشکیل گروه های کوچک سیار از پدیده های جهاد ماست که مجاهدین از ۳ تا ۳۰ نفر به حرکت افتاده بزرگترین واحد های دشمن را درهم شکسته اند. این روش تعداد تلفات مجاهد را به حداقل رسانیده ، در حالیکه دشمن حد اکثر تلفات را می بیند .

۱۰- مقاومت و استقامت خصوصیت دیگر جهاد ماست که در خلای شش سال اخیر مردم ما بقوت تمام از خود تبارز داده اند . در تابستان ۱۹۴۰ وقتی قوای متحدین برای سقوط نازی ها دست به اقدام شدند ، از ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ طیاره در روزی که غربی ها آنرا (Day) می نامند ، مامور شد از دو جانب برلین مرکز آلمان را بمباری کنند . در نتیجهٔ همین بمباری بود که نازیها سقوط کردند . اما اکثر محلات افغانستان در شش سال اخیر بیشتر از پنجاه بار بمباری شده ، لیکن مقاومت افغانها نه شکسته است (من خود روز جمعه ۳ اسد ۱۳۵۹ حملهٔ هلیکوپتر های توپدار روس را موقع حمله بر جبههٔ مجاهدین چک وردک از بام تا شام یکایک حساب کردم. در یک روز ۱۱۶ پرواز این هلیکوپتر ها تنها از میدان هوای کابل از فراز ارغنده انجام دادند . آبادی های این جبهه همه ویران شد اما مقاومت نشکست) و امروز پنجسال بعد ازین وحشت هنوز این ولسوالی آزاد است ، این موضوع فقط بصورت نمونه از تمام افغانستان ذکر شد . اکثر ملت ها فقط بعد از یک بمباری و دوسه ویرانی تسلیم شده اند . در اروپای شرق ، در پراگ ، صوفیه، و ارسا و بروید می بینید دوسه عمارتی ویرانه باقی مانده ، می پرسید چرا ، می گویند نمونهٔ مقاومت ماست که برابر نیروهای دشمن . اما در افغانستان مجاهد این همه خرابه ها را علامت قهرمانی و استقامت خود میدانند و از میان آن باز و باز هم بر دشمن یورش میبرد .

۱۱- تصمیم و ارادهٔ نمونهٔ دیگری است از جهاد ما که بحیث اصل دیگری برای بشریت امروز تبارز یافته است . دوام

جهاد آنهم در برابر یک قدرت وحشی بزرگ، جان نثاری و سر بازی است. اما درین کار مجاهد راستین ماهیچ تردد و تزلزل ندارد. هر روز این کاروان بزرگتر می شود و هر روز حملات مجاهد بر دشمن فزونی میباید و هر روز سر می بیشتر مجاهد برسینهٔ دشمن اصابت میکند، در حالیکه دست مجاهد خالی، لباس او کهنه، شکم اش نیمه گرسنه و چالتهٔ او فقط چند مرمی دارد. و اما در مقابل روسها چه که ندارنده مجاهد از بین توده های برف بر روس آتش می کند و روس از میان تانک گرم، ازبین طیاره و هلیکوپتر و از میان وسایل زرهدار. مجاهد باپای پیاده خود را به یک حمله درمیان تاریکی شب میرساند و روس با وسایل بسیار پیشرفته و هلیکوپتر. لیکن در پایان هر برخورد مجاهد به لطف الهی پیروز و روس شکست خورده است.

۱۲- اطمینان به پیروزی اصل دیگری است که مجاهد، در طول شش سال اخیر آنرا تثبیت کرده است. در عصرحاضر بسیار به ندرت واقع شده که یک گروه کوچک با وسایل اندک از پیروزی خود در برابر یک قدرت عظیم مطمئن باشد لیکن افغانهای مؤمن بانیروی ایمان واحساس آزادی به پیروزی خود ایمان دارد. هر روز و در پایان هر برخورد بادشمن این اطمینان مجاهد بیشتر می شود مایوسی در او راه ندارد و با اطمینان به پیروزی نهایی پیش میرود.

۱۳- ادامهٔ جهاد بدون طمع و چشمداشت به کمک: از خصوصیات دیگر جهاد ماست که از سالهای گذشته قایم شده است. اکثراً مجاهد با دست خالی برای جهاد برآمده. حتی سال و منال ناچیز خانهٔ خود را فروخته و سلاح ابتدایی خریده است. مجاهدخوش ندارد دست او بسوی هر که دراز باشد. او سلاح غنیمتی را مایه افتخار خود میداند. مجاهد میخواهد برای امت اسلام وبشریت این اصل را بفهماند که با دست خالی اما نیروی ایمان میتوان دشمن را از پا انداخت. مجاهد ما به چاینه گندم امدادی، چند پاپوش و بالا پوش و یا کمک های ناچیز دیگر هرگز چشم ندارد. او حاضر نیست ازفداکاری و خون خود از کس دیگر چشم طمع داشته باشد، زیرا اومیداند که خون پاک او ارج فراوان دارد و نمیشود هر قطره خون او را ازنگاه پول و مال باکررور ها بدل کرد. در حالیکه در رویداد های دیگر جهانی باچنین جریانات کمک های عظیم شده و میشود و یکی از اسباب پیروزی آنها همین کمک ها می باشد. مجاهد، با سر بلند به جهان بشریت خطاب کرده می گوید: با چنین کمک های نا چیز ما را کم نزنید.

۱۴- جهاد ما افتخار عصراست بر جهاد ما امروز ملت مسلمان افغانستان، امت اسلامی و ملل آزاد جهان همه می بالند. از جهاد ما در همه جا بحیث حماسه زمان یاد میشود و داستان آن بحیث انگیزهٔ بزرگی جهت قیام حق علیه باطل و ورشکسته شدن قدرت شیطانی روس حکایه میشود. جهاد ما انگیزهٔ شده است برای قیام ملت های اسیر تحت سلطهٔ امپراطور روسیه سرخ، برای کشور های اقمار روسیه و برای

ملل که زنجیر اسارت کمونیزم روس‌آنها را در هم پیچیده‌است .

۱۵- جهاد ما تثبیت موقف تاریخی گذشته است، مردم‌مؤمن افغانستان همیشه قدرت های طاغوتی عصر را بزانو آورده اند سکندر کبیر در نتیجه مقاومت سرسختانه مردم ما درین دیار باستانی و مرد خیز بیمار گردیدو از خاک ما رانده شد ، نیروهای چنگیزرا همین مردم‌مجاهد در دره‌های هندوکش سرگردان ساختند و به هزیمت و اداشتند - حتی چنگیز خود در دهنهٔ وادی غور بند در دامنه‌های‌جبل‌السراج امروزی مورد سنگ فلاخن یکی از مجاهدین قرار گرفت و تا آخر عمر از درد این سنگ کاری می نالید . برادرش در بامیان‌امروزی کشته شد . امپراطوری وقت انگلیس سه بار در هشتاد سال از دست مجاهدین ما ضربه های کاری خورد - در نبرد دوم افغان و انگلیس ۱۶۰۰۰ عسکر انگلیس در خورد کابل چنان تا رو مار شد که صرف یک‌نفرآن نیم جان بـه جلال آباد رسید همین اکنون‌که روسها به‌خاک ما حمله آورده اند ، در قشون سرخ شکست و در مقر کرملین خالی وارد شده است . وصول خبرهای ناگوار از جهاد افغانستان برژنف و اندرو پوف را چنان نا راحت و دیوانه ساخت که هر دو به‌کام مرگ فرو رفتند . مارشل ستینیوف جلاد کرملین و فرمانده کل قوای روس نیز در اثر شرمساری و شکست های بتواتر قشون سرخ در افغانستان بیمار و رهسپار جهنم‌گردید. درین اواخر چرنینکو با ثرفشار های مجاهدین‌که ناکامی کامل قو ای خود را درک کرد نیز مهمان جهنم گردید .

۱۶- جهاد ما ثبوت این اصل است که هر قدرتی به دامنه - های سلسله جبال هندو کش میرسد ، به ور شکستگی مطلق و نابودی حتمی مواجه می شود . تاحال هر قدرتی که به دامنه های هندوکش (سرچشمه آبهای زلال) رسیده، باقدمهای خودبسوی نابودی رفته است ،امپراطوری سکندر امپراطوری بخون ساخته چنگیزوامپراطوری وقت‌انگلیس همه وقتی چپه های قدرت شان بـه دامان‌هندوکش لمس‌کرد ، عقب برگشتند و زوال امپراطوریهای شان شروع شد . اینک نوبت امپراطوری بخون ساخته شدهٔ روس رسیده است . حرف علامه اقبال با ارتباط به افغانستان بهمین اصل اتکاد دارد که با زبان شعرای دری می گفت :

از گشاد او گشاد آسیا
از فساد او فساد آسیا

۱۷- اصل نهایی قایم شده در جهاد ما عبارت است از ینکه پیروزی جهاد در اتحاد ما است تاریخ کهن کشور ما، رویداد - های تاریخی ، شرایط دشوار امروز و مهمتر از همه تعالیم والای اسلامی برما حکم می‌کند که باید از یک سنگر ، از یک حمله و با یک قومانده بردشمن یورش بریم . مجاهد ما باید از جریان آبهای جاری در بین لسله جبال هندوکش بیا موزد . آنها همیشه موقع حرکت درین دره ها می بینند که از آغاز دره جریان کوچک آب در حرکت می افتند و در آخر ترسیه کوچک آب سیمگون به دریای خرو شان نیلگون مبدل می شود . ازین علامت قدرت الهی باید آموخت مثل همین آبهای زلال و خرو شیده باید همه از وادیها به حرکت افتاد ، بر دشمن یورش برد و آنرا تار و مار کرد . هر مجاهد ما باید از جریان این آبهای پاک بیا موزد و روش پدران مؤمن و آزادهٔ خود را درین راه در نظر داشته باشد . ما در سابق هیچگاه موقع رویا روی با دشمنان دین و وطن پراگنده نبوده ایم . همیشه در یک صف و تحت یک قومانده برای نیل به هدف در حرکت افتاده ایم . همین روش سبب شد تا در طول تاریخ با سر های بلند باغرور و افتخار بحیث عقابان پاسدار هندوکش در قلب آسیا شهرت بیابیم و نام پر آوازه وخاطرهٔ کارنامه های ما جاودانه باشد .

ژباړن : کشاف

اسلامي اقتصاد

(څلورمه برخه)

د دغې ستونزې د حل لپاره د سوسیالیزم علاج :

د دغې مسئلې د حل یو صورت سوسیالیزم وړاندې کړیدی ، هغه دا دی چې د پانګې د تولید وسایل د وګړو له ملکیت نه وویستل شي تر څو ملکیت وګړ څوک شي او پر وګړو باندې د ژوند نیو اړتیاؤ دویش انتظام هم ټولنې ته و سپارل شي . په ظاهره دغه د حل لاره معقوله بریښي خو که تاسې د هغې پر عملي اړخ باندې هر څومره غور وکړئ همغومره به یې لیمګړ تیاوې درته څرګندې شي ترڅو پورې چې و به منئ چې په پای کې دی (سوسیالیزم) نتائج هم همغوره خراب دي لکه څومره چې د هغې ناروغې (اقتصادي ستونزې) نتائج خراب دي چې د هغې د علاج لپاره دغه لاره غوره کړای شویده .

نوې طبقه :

دا بیخې څرګنده خبره ده چې که له تولیدي وسایلو څخه د استفادې او د وسایلو دویش انتظام اګر که په نظرې ډول ټولنې ته وسپارل شي خو په عملي توګه به دغه وظیفه یو کوچنې انتظامي هیئت ته سپارل کیږي ، که دغه کوچنې ډله په پیل کې ټولنې ټاکلې وي هم خوکله چې ټول اقتصادي وسایل د هغې په لاس کې وي او د همغې له لاسه خلکو ته ورسیدای شي نو ټول ملت به د هغوی لاس ته ناست بیوا که وي . د هغې د خوښې پر خلاف به څوک سوڼ ونکړای شي ، د هغې په مقابل کې به داسې کوم منظم قوت هیڅکله سر پورته نکړای شي چې هغه له قدرت نه راوغور څولي شي، د هغې له خوښې نه د یو چا د او ښتلو معنا به دا وي چې هغه مقصر انسان دې په هغه هیواد کې د ژوند تیرولو له ټولو وسایلو نه محروم شي ځکه چې پر ټولو وسایلو باندې به دغه کوچنې ډله مسلطه وي . د کارګر لپاره به د دې مجال نه وي چې که د هغې له کړ نچارې نه خپه وي بل لورې ته مخه کړې ځکه چې هلته به د فابریکو بیلا بیل مالکان نه وي چې که د یوه له دروازې پا څیږي نو د بل دروازې ته به و دریږي بلکې په ټول هیواد کې به فابریکې دا یکې یوه مالک په لاس کې وي او هغه به د قدرت واګې هم په لاس کې نیولې وي ، او د هغه پر خلاف به

د عامه را بی همدردی هم ترلاسه نکړای شي . پدی توګه دغه حل لاره چی په پای کی کومه نتیجه را منځ ته کوی هغه داده چی ټول پانګه وال خوری . یو ستر پانګه وال ، د فابریکو او ځمکو ټول مالکان خوری یوغټ فابریکه وال او ځمکه وال پر خلکو باندی مسلطیږی او همغه به په عین وخت کی ټولواک هم وی .

د زور زیاتي رژیم :

لوړی خو دغه ټولواکی او دغسی مطلقه آمریت هغه شي دی چی ذ هغه په نشه کی په غرـ قیدو سره انسان ته دا ډیره ګرانه ده چی ظالم او جابر دی ترینه جوړ نشي په تیره بیا کله چی د خپل سر د پاسه د یـو خدای او د هغـه پـه وړاندی د مسؤلیت عقیده هم ونلری . فرضاً که دا ومنله شي چی د دغشی ټولواکی درلودلو سره سره دی دغه کوچنی ډله له چته وتلی نه وي او په عدل او انصاف باندی دی و چلیږی ، بیا هم پدغسی یو رژیم کی د وګړو لپاره خپل شخصیت ته دو دی ورکولو څه فرصت په لاس نشي ورتلی . د خپل پر مختګ لپاره چی انسانی شخصیت له بل هر څه نه زیات کوم شي ته اړه لری دا دی چی هغه دی ازادی ولری ، د کار یو څه وسایل دی د هغه پخپل لاس کی وی چی پخپله خوښه یی استعمال کړای شي او له هغو وسایلو نه له خپل میلان سره سم کار واخلی او خپلو پټو تواؤ ته تبارز ورکړی . خو په سوسیالیزم کی د دی هیڅ امکان نشته . په هغه کی وسایل د وګړو په اختیار کی نه پاتی کیږی بلکی د ټولنی د انتظامی هیئت په لاس چلیږی ، او هغه ټولنیز هیئت چی د کومی ټولنیزی ګـټی مفکوره لری ، وسایل له همغی سره سم په کارا چوی . د وګړو لپاره پر ته له دی بله چاره نشته چی که و غواړی له دغو وسایلو نه استفاده وکړی نو د همغی نقشي سره سم به عمل کوی بلکی له همغی نقشي سره سم به خپل ځانونه د استعمالیدو لپاره دغو منتظمینو ته سپاری چی هغوی د ټولنیزو ګټو لپاره جوړه کړیده . دا شی په عملی ډول د ټولنی ټول وګړی د څوتنو ترولکی لاندی پداسی توګه راولی چی ګوا کی هغوی ټول بیسا او مه مواد دی ، او لکه څنګه چی د خرمنی څپلی او د او سپنی پرزی جوړیږی همدغه شان هغه څوتنه اختیار لری چی د ټولنی اکثریت د خپلی نقشي په چوکاټ کی وا چوی او جوړ یی کړی .

د شخصیت وژل :

د انسانی تمدن او تهذیب لپاره د دی زیان دومره زیات دی چی که فرضاً تر دغه رژیم لاندی د ژوند اړتیاوی په عدل سره ویشل شوی هم وی نو د هغه ګټه د هغه د زیان په مقابل کی بیخی ناچیزه ده. د تمدن او تهذیب ټول پرمختګ پدی پوری منحصر دی چی مختلف انسانان له مختلفو قواؤ او مختلفو استعدادونو سره پیدا کیږی هغوی ته پوره ډول د ودی موندلو او بیا پدغه ګډ ژوندانه کی د خپلی خپلی برخی ادا کولو فرصت په لاس ورشي. دا کار پداسی یو رژیم کی نشي تر سره کیدای چه په هغه کی د هغوی ازادی سلبول کیږی تر فشار لاندی نیول کیږی . څوتنه انسانان که هر څومره لایق او د ښی انګیرنی خاوندان وی په هر حال دومره علیم او خبیر نشي کیدای چی د لکونو او کروړونو انسانانو د فطری استعدادونو او تمایلاتو سم اټکل وکړای شي او بیا د هغوی د ودی سمه لاره وټاکلی شي .

هغوی به پدی کی د علم په اعتبار سره هم غلطی وکړی او د ټولینزو ګټویا ټولینزو اړتیاؤ په باب چی د هغوی په ذهن کی کومه انګیرنه وی د هغی په لحاظ سره به هم دا وغواړی چی د هغوی تر اغیزی لاندی چی هر څومره انسانان وی د هغوی په نقشه کی دی راوستل شی ، پدی سره به د تمدن بیلا بیل ډولونه له مینځه لاړ شی په یوه بیروحه یو رنګی کی به تبدیل شی . پدی سره به د تمدن د فطری پر مختګ مخه ونیوله شی او یو ډول مصنوعی او جعلی پر مختګ به پیل شی . پدی سره انسانی استعدادونه وځپل شی او په پای کی به سخت ذهنی او اخلاقی انحطاط را منیځ ته شی . په هر حال انسانان د چمن ګیاوی او بوټی ندی چی یو مالیار بی غوڅ او خشاوه کړی او د همغه له نقشی سره سم لوی او واړه شی . هر انسان ځانته یو تشخص لری چی پخپل فطری حرکت باندی مخ په وړاندی تلل غواړی ، که تاسی د هغه دغهازادی سلبه کړی. نو هغه به ستاسی له نقشی سره سم مخ په وړاندی لاړنشی بلکی سر غړاوی به غوره کړی یا به مړژواندی خراب تراب شی .

د سوسیالیزم اساسی غلطی داده چی د اقتصاد مسئله مرکزی مسئله جوړوی ټول انسانی ژوند د هغی په خواو شا را څرخوی ، د ژوند پر هیڅ یوی مسئلی باندی دهغه نظر ځانګړی تحقیقی نظر ندی بلکی ټولو مسئلو ته د یو ژور اقتصادی تعصب په نظر ګوری ، له طبیعت نه ها خوا مسایل ، اخلاق ، تاریخ ، ساینس ، عمرانی علموم ، لنډه دا چی هر څه د هغه په دائره کی د اقتصادی نقطه نظر تر اغیزی لاندی دی او د دی یو مخیز حرکت لامله د ژوند ټول اندول خرابیږی .

د فاشیزم حل :

نو په حقیقت کی د سوسیالیزم مفکوره د انسان د اقتصادی مسئلی یو سم فطری حل ندی بلکی یو غیر فطری مصنوعی حل دی . د دی په مقابل کی بل حل فاشیزم او نیشنل سوسیالیزم وړاندی کړیدی او هغه دا دی چی پر اقتصادی وسایلو دی شخصی

تصرف باقی پاتی شی خو د ټولیزو ګټوپچا طردی دغه تصرف د دولت تر کلک کنټرول لاندی راوستل شی مګر په عملی ډول د دی نتایج هم د سوسیالستی مفکوری له نتایجو سره چندان توپیر نلری . دغه مفکوره هم د سوسیالیزم په څیر وګړی په ټولنه کی مدغم کوی او د هغه د شخصیت د ازادانه ودی لپاره څه فرصت نه پریږدی . سر بیره پر دی کوم دولت چی دغه شخصی تصرف تر کنټرول لاندی نیسی هغه همغو سره مستبد، جابر او برلاسی وی لکه سوسیالستی دولت . د خپل اقتدار په پنجه کی د یو لوی هیواد د ټول حرفت نیول او له خپلی طرح کړی نقشی سره سم کارکولو باندی مجبورول یو غټ برلاسی قوت غواړی او د کوم دولت په لاس کی چی دغه راز برلاسی قوت وی ، د هغه ترلاس لاندی د هیواد د وګړو بیوسی توب او د حکمرانانو غلامی بیخی یقینی خبره ده .

(پاتی لری)

استاد فضل الرحیم

تواضع و دعا در وقت جنگ

طلب شهادت از الله تعالی سنت پیامبر ﷺ است و موجب نیل درجه شهادت می شود ، اگرچه شهید نشود ، مگر آرزوی شهادت باعث نشود که انسان آرزوی رو برو شدن را با کفار نماید ، چنانچه مثلا با خود بگوید : خدایا تو مرا با دشمن روبرو کنی که با آنها بجنگم ، بلکه همیشه با خود بگوید: خدایا در دل دشمنان ما رعب و ترس بیفگن تا باما روبرو نشوند ، خدایا از تو عافیت می خواهم و این کار برای مسلمان تواضع حساب شده است .

۱ - از عبدالله بن ابی اوفی (رض) روایت است : وی گفته است : که رسول ﷺ در بعضی از سفر های جهاد با دشمن روبرو شد ، و با دشمن تا وقتی در گیر نشد که آفتاب به زوال رسید یعنی پیشین شد ، بعد از آن درمیان اصحاب کرام استاد شد و خطابه ایراد کرد : ای مردم هیچگاه آرزوی جنگ را با دشمن تان نکنید و از الله تعالی عافیت بخواهید ، اما وقتیکه با آنها روبرو شدید از صبر و استقامت و پایداری کار بگیرید و گریز نکنید و بدانید که جنت در زیر سایه های شمشیر هاست . بعد از آن رسول ﷺ دعا نمود : اللهم منزل الکتاب و مجری السحاب و هازم الا حزاب اهزمهم وانصرنا علیهم . بخاری ، مسلم

۲ - از سهل بن سعد (رض) روایت است : که رسول الله (ﷺ) گفته است : دو چیز است که آن را خداوند تعالی قبول می کند ، و ردش نمی کند : دعا در وقت اذان و دعا در وقت جنگ با دشمن (ابو داؤد به سند صحیح)

۳ - از انس (رض) روایت است: رسول الله ﷺ وقتیکه به جهاد می رفت بنزد خداوند تعالی چنین دعا می کرد : اللهم انت عضدی و نصیری ، بک احول وبک اصول وبک اقاتل . (ابو داؤد ، ترمذی بسند حسن)

٤ - از ابو موسی اشعری (رض) روایت است: رسول (ﷺ) وقتی از قومش در خوف و ترس واقع می شد به نزد الله تعالی چنین دعا می کرد : اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک من شرورهم (ابو داؤد . بسند صحیح) .

وقفه در جهاد بمعنی ذلت مسلمین است

۱ ـ ابو ایوب انصاری رض گفته است :
وقتیکه الله تعالی پیامبر خود را بر کفار نصرت داد و اسلام بر کفر غالب گردید مایان مردم انصار در غیاب رسول الله ﷺ درمیان خود مشوره کردیم و گفتیم : حالا اسلام پیروز شد و مسلمانان نیرومند شدند وکفر ذلیل شد دیگر درخانه‌ها وبرسر مال های خود اقامت اختیار می کنیم به جهاد نمی رویم و به اصلاح و جبران مال های خود مشغول می شویم . .
پس الله تعالی این آیت را درباره ما نازل کرد : وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا باید یکم الی التهلکة.

در راه خدا مال مصرف کنید جان های خود را در هلاکت نیندازید .

ابو ایوب انصاری آیت فوق را چنین تفسیر کرد : خود را در هلاکت انداختن این است که برای مالداری و اصلاح وتکثیر آن در خانه بنشینیم‌و جهاد را ترک کنیم .

ابو عمران گفته است : بعد از نزول آیت فوق ابو ایوب انصاری قطعا در خانه نپائید و همیشه در جهاد می بود تا که در قسطنطنیه دفن شد .

نقل از سلسلة الاحادیث الصحیحة

۲ ـ از عبدالله بن مسعود (رض) روایت است که رسول الله ﷺ گفته است : لا تتخذوا الضیعة فترغبوا فی الدنیا یعنی دهقانی را پیشه نکنید محبت دنیا دردلهای تان جاگزین میشود

۳ ـ از عبدالله بن عمر (رض) روایت است :
رسول الله (ﷺ) گفته است :

وقتیکه در سوداگری سود کردید و از دم گاوها گرفتید یعنی بااموال‌و مواشی محبت پیداکردید و به زراعت شادمان شدید و جهاد را ترک کردید ، الله تعالی بر شما ذلت را مسلط می کند و این ذلت از شما برداشته نمی شود تاکه واپس بسوی دین خود بر گردید یعنی به جهاد چنگ بزنید.

٤ ـ از ابو أمامه باهلی (رض) روایت است که رسول الله ﷺ گفته است : لا یدخل هذا بیت قوم الا أ دخله الله الذل . بخاری

درخانه هرقومیکه این چیز داخل شود خداوند ذلت را به آن داخل می کند و آن عبارت از آله زراعت بود مانند بیل و غیرآن . . .

از احادیث و آیات که در باره انصار نازل شده است«وانفقوا فی سبیل الله. .» واز همه آن فهمیده می شود که بر مسلمانان فرض است که جهاد را توقف ندهند هر چند که بر همه کفار غالب شوند زیرا که در صورت توقف جهاد الله تعالی بر آن ها ذلت را مسلط می سازد ذلت این است که دشمن بر خاکشان شان تعرض می کند وایشان را از ما وا و سر زمین شان بیرون می کشد و جان و مال و آبروی شان را در خطر می افکند .

رسول الله ﷺ با احادیث فوق سبب و منشا ترک جهاد را هم بما معرفی نمود و آن عبارت از محبت با دنیا است که در رأس آن زراعت و تجارت قرار دارد. اگرچه زراعت وتجارت وغیرآن سبب‌های حلال است و رسول الله ﷺ بآن تشویق کرده است مگر اینجا آن را بد معرفی کرده است در صورتی است که شغل بآن بقدری مبالغه آمیز شود که موجب ترک کلی جهاد شود . راستی هم امروز بدون از استشنا همه مسلمین آنقدر در محبت دنیا غریق هستند و در تجارت و زراعت چسپیده اند که در هیچ گوشه دنیا اثری از جهاد شان دیده نمی شود ،

در جائیکه جهادهم است ازین جهت است که دشمن بر آنها تعرض ننوده است و حیات شان را در خطر انداخته است . اگر این خطر نباشد اصلا در دل شان جهاد خطور نمی کند و چنانچه معلوم همه است که سالهای متمادی را برین منوال سپری نمودند تاکه خداوند تعالی آنها را به ذلت و زبونی بالغ و کامل گرفتار نمود . ملت که در حال دفاع بسر می برد حتما روزی به ضربه کاری دشمن خورد می شود ازین جهت است که اسلام در صورت قوت ونیرو و غلبهٔ آن هم توقف دادن جهاد را منع کرده است چنانچه از قصه ابو ایوب انصاری فهمیده شد . ملت که همیشه بر دشمن تعرض را در پیش دارد هیچ گاه هیبت خود را از دست نمی دهد و هیچ گاه دشمن بروی جسور نمی شود ، اما ملتی که دفاع پیشه است بی هیبت و بی حیثیت است ، دشمنان همیشه بر آن ها جسارت می کنند و برآن ها یورش می نمایند .

روس ها اهمیت این موضوع را فهمیده اند هیچ وقت شما بیاد ندارید که بعد از جنگ جهانی دوم انها از تعرض دست برداشته باشند بلکه همیشه در حالت حمله و تعرض هستند و بهر سو می خواهند حدود کشور خود را فراختر کرده بروند آنها می دانستند که حداقل فائده تعرض این است که خطهٔ خود شان در امن می باشد هر چند که در جنگ پیشترفت هم نکنند .

فهمیده شد که حمله بر دیگران فریضهٔ مسلمین است ولی از بی غیرتی مسلمانان است که وظیفه اسلامی شان دست خوش دشمنان شان شده است . حقا که مسلمان امروز رسالت و وظیفهٔ اسلامی خود را فراموش کرده است : همین خانه و زمین و پیشه راکه داشته باشد برایش همه چیز است : هم دنیاست وهم آخرت این فکری است که در اسلام رسمیت ندارد ورسلان ما ازین فکر پست مبرا و بیزار بودند . حاصل سخن این است که ما باید اسلام را همه جانبه بشناسیم و از شناخت اسلام یکی این است که لازم است توام با جریان خون در رگهای بدن مسلمان چرخهای جهاد در حرکت باشد ولحظهٔ هم توقف نکند زیرا توقف دادن جهاد به مثابه متوقف شدن حرکت خون دربدن مسلمان است.شما دیدید که الله تعالی برای انصار چه گفت وقتیکه تصمیم گرفتند دیگر جهاد را متوقف می سازند ، در حالیکه اسلام را باقربانی های بی حساب پیروز هم گردانیده بودند؟ الله تعالی برای شان گفت : وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه :

از آیت فوق و احادیث گذشته فهمیده می شود هر چیزیکه موجب توقف و یا ناکامی جهاد شود طرد و ترک آن لازم است حتی اگرچه چیز های حلال باشد تا چه رسد باینکه حرام باشد مانند اختلاف و نزاع ذات البینی . . .

باقیدارد

ژباړن: اجرالدین ویاړ

اسلام ته ستنه

د «خلقت کارخانه» د لوستلو «کتاب» دی چی پدی کتاب کی حقیقت باید و لټوو .

هو ! همداسی ده‌اما د دی «کتاب» محتوی او مطالب څه دی ؟

(الف) پدیدی (ب) قوانین (ج) هغه حقیقت چی دا پدیدی او قوانین پر هغه شاهدی ور کوی .

(الف) پدیدی : پدیدی په لاندی ډولونو ویشل شویدی .

(۱) طبعی پدیدی . لکه لمرسپوږمی ، ځمکه ، ستوری ، آسمان ، څناور ، انسان . . .

(۲) اجتماعی پدیدی ، لکه کورنی ، په اجتماعی ژوندانه کی د افرادو ترمنځ اړیکی ، پیښی ناځاپی حادثی ، طبقات ، د ټولنی سیاسی جوړښت ، یا ټول اجتماعی تنظیمونه ، روشنفکران ، انسان .

(۳) تاریخی پدیدی .لکه تمدنونه د تمدنو نو پیدایښت، اوله منځه تګ ، انسان ، یاد ټولنی پوری مربوطه ټول مسایل .

(ب) د پدید و په بطن کی د هغوی ترمنځ پولړ قوانین واکمن دی چی پدیډ ود دی قوانینو له امله موجودیت مومندلی ، حرکت کوی ، او یوله بله سره اړیکی لری . لکه پر طبیعت ، انسان ، طبقاتو او تاریخ واکمن قوانین .

(ج) دا پدیدی او پر هغوی حاکم قوانین که څه هم «وجود» او «واقعیت» لری‌خوپه ځانکړی‌توګه ځانته کوم مفهوم نلری مګر دا چی د پدیدو اوپر هغوی د واکمنو قوانینوموجودیت او واقعیت‌یولوی او حیرانونکی «حقیقت» ته اشاره ده چی له دوی اخوا اوپه عین‌حال‌کی پر دوی مسلط دی‌چی‌دا حقیقت له یوه «خدایه» عبارت دی . دا حقیقت» څنګه و مومو ؟

د سالم روح او پاک فطرت خاوندان ددی ستر حقیقت د پیژند لو استعداد لری ځکه وینی چی :

«په پټی کی د مناسبو شرایطو له امله د غنمودانه په ودی (رشد) اونموپیل کوی اود پراخه تحول او بدلون په اوږ دوکی هره شیبه نوی صورت او حالت مومی ترهغی چی د غنمود پوره بوټی په خیرشی . او کـه لـدی وړی یـوه دا نـه پرځمکـه ولویږی بیا پخوانی دوران طی کـوی چی آخرتـه ورسیږی» همد غسی په زر ګونو نور مثالونه .

نو هغه چی ډول ډول پدیدی او دپدیدو داډول منظم حرکت وینی دارنګه هغه حقیقت (چی پدیدی او قوانین ئی پـر وجود شاهدی ورکـوی) تـری په ساده او طبعی ډول پوښتنه کوی :

چا آسمانو نه او ځمکی پیدا کړی (مـن خلـق

السموات و الارض) .

ددی «حقیقت» د پیژند لو لپاره غیری عادی خصوصیاتو ته ضرورت نشته همدو مره چی په زړونو کی مرض نه وی غوږو نه کا نه ، سترگی ړندی ، سینی تنگی ، اویا په عمومی ډول انسان د سود او شخص گټوپه ډنډ کی ډوب نه وی ددی علت د لټی پسی راوځی .

اوس چی د پروردگار د رحمت له امله ددی ټولو لو یو غیری انسانی عیبونو څخه پاک او سوچه یو نورا ځی چی د «لیداو» «اوریدلو» ، «فکرلو» ، «تعقل» او «تفقه» له لاری د خلقت ټولی پدیدی د خدای د نښو «آیته‌الله» اوپر هعو واکمن قوانین د سنت الله (الهی قوانین)) په توگه و پیژنو نود هرڅه نسبت چی مو خدای ته وکړ د غیری خدایا- نوپه وړاندی به پر ځان متکی او ضربه ناپذیره به پاتی شو چی له خدایه تل غواړو موږ ته سمه لار راو ښئی (اهدنا الصراط المستقیم) ، د خدای نښی (آیات الله) :

په عمومی توگه قرآنکریم د «خلقت کتاب» ټول محتویات (پدیدی او قوانین) د خدای نښی (آیات) بولی .

و من ایا ته الیل والنهار و الشمس و القمر (سجده ، ۳۷ آیت)

او د خدای له نښو (آیات) شپه او ورځ ، لمر او سپوږ می دی . . .

ومن ایاته منا مکم اود هغه له نښو د ستاسی ویده کیدل دی (روم ، ۲۳ آیت)

سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی النفسهم (سجده ، ۵۳)

دیرژربه خپلی نښی په جهان اود هغوی په وجود کی در ته و ښیم .

ان فی السما وات والارض لایات للمؤمنین و فی خلقکم ومایبث من د آبته ایات لقوم یوقنون (جاثیه ، ۳ ، ٤)

بی شکه د مومنا نو لپاره پر آسمانو نوا- وځمکو کی نښی شته ، ستاسی په پیدا ښت اود هر خوځیدونکی خوځنده پیدایښت کی نښی‌دي، لپاره هغه قوم چی یقین کوی .

واختلاف‌الیل والنهار وما انزل الله من اسماء من رزق...جاثیه ه ، ٦)

بوبل پسی د شپی او ورځی راتگ او هغه څه چی خدای له آسمانو نو نه د باران په توگه را ولیږل چی ځمکه یی تری پیدا کړه . ځمکه یی له مرگه (وچی) وروسته ژوندی کړه او دبا دونو گرځیدل را گرځیدل د تعقل کونکو لپاره نښی دی .

بلی داد خدای نښی دی چی‌تاته یی وایم نوپه څه به (هغه الهم فکری) د خدای اود هغه له نښو وروسته ایمان راولی .

اجتماعی تاریخی آیات :

«من ایاته خلق من انفسکم ازواجا» د خدای له نښو دادی چی له تاسونه یی ښځی پیدا کړلی چه د هغوی په څنگ کی آرامیتا وموبی .

«من ایاته اختلاف السنتکم» د هغه له نښو ستاسی د ژبو اختلاف دی .

وقوم نوح لما کذبو الرسل اغرقناهم و جعلنا هم للناس ایه .

اوکله چی دنوح قوم رسولان تکذیب کړل غرق می کړل چی د خلکو لپاره می نښه پریښوده .

دشعراپه سورت کی د تمدنو نو او نظامو پیدا-

ښنت او زوال ته اشاره کوی او هر بود (ایت) په نامه یاد وی .

ان فی ذلک لایته وماکان اکثر هم مؤمنین (شعرا ، آیه ۲۸) ،

بی شکه د هغه څه په باب چی شرحه ئی درکړشوه نښی دی اما اکثروهغه خلکو (په هغه مقتدر او څوا کمن ذات چی د هرشی په پیدا ایښت او نابودی کی ئی حکمت پروت دی) ایمان رانه وړ .

«قرآنکریم» اود «خلقت کارخانه» دوه کتابونه دی چی یوه محتوالری :

قرآنکریم ته د لو ستلوپه وخت کی ځیر کیږو چی دا کتاب د «خلقت کتاب» مطالبوته اشاره کوی پدی کتات کی طبعی ، اجتماعی تاریخی پدیدو اود هغو پوری مربوط قوانینو همدارنگه انسان او د هغه پوری مربوطو مطالبوته اشاره شوی . همدارنگه ومو ویل چی قرآنکریم د «خلقت کتاب» ټول محتویات د «آیت» په نامه یادوی پداسی حال کی چی خپله هم له «آیتونو» څخه جوړ شویدی . نو : د قرآن محتواهم «آیا تونه» دی اود «خلقت کتاب» محتوی هم «آیتونه» دی . د همدی دلیل له مخی خدای زموږ د دین قطعی او غوخ سند (قرآن کریم) د خلقت له «کتابه» بیل نه گڼی بلکه له هغه سره یی یوبولی چی پر خپل منلی بنده ئی وحی کړی : تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق «داد خدای آیتونه دی چی پرتا بانذی ئی (ای محمد (ص) په رښتیا او حق سره وایم . اوس د «قرآن مجید» وینا ووته متوجه کیږو چی ځان او خلقت د واړوته «کتاب» وائی اود واړو شریکو آیتونوته اشاره کوی .

۱- تلک أیات الکتاب و قرآن مبین (حجر - ۱) .

داپدیدی او هغه نظام چی په عالم کی دی د خلقت د عمومی کتاب «ایتونه» دی چی په حقیقت کی ښکاره قرآن دی .

۲- تلک أیات القرآن و کتاب مبین (نمل-۱)

دا آیتونه چی په قرآن کریم کی دی هماغه د خلقت د ښکاره کتاب ایتونه دی .

۳- تلک ایات الکتاب والذی أنزل الیک من ربک الحق (رعد - ۱)

دا (پدیدی او قوانین چی په هستی کی دی) د (عمومی خلقت) د کتاب آیات دی (پدی دلالت کوی چی سبحان خدای واحد دی او شریک نلری) و قرآن چی پرتا نازل شوی سو چه او خالص حق دی .

تیری شوی څوکنډونی سره راټولوو او پدی ځان پوهوو چی قرآن ولی د هری زمانی کتاب ، دین ولی مطلق ابدی لار ښودونه او ولی د طبقاتو او نورو مواردو د مطالعی او څیړنی لپاره د قرآن کریم قوانینوته مراجعه کوو ؟

۱- د «خلقت کتاب» محتوی پدیدی او قوانین دی .

۲- دارنگه د «قرآن کتاب» محتوی هم پدیدی او قوانین دی چی پدیدوته «آیت» او قوانینوته «سنت» وایی .

۳- په دواړو کتابونو کی د خدای نښی آیات (پدیدی او قوانین) دی چی موږ هغه ذات پیژندنی او لټونی ته هدایت کوی .

٤- له هغه ځایه چی پرپدیدو حاکم قوانین په دواړو کی شته نوځکه د انسان د ژوندانه پوری مربوط قوانین او مقررات (دین) او همدارنگه پر تاریخ

تولنی او طبیعت حاکم قوانین یکی هم شته .

۵ - د «خلقت کتاب» قوانین تر آخره (معاد) قطعي غوخ او ثابت پاتی کیدونکی دی هماغه قوانین د «قرآن کتاب» کی هم شته چی د جهان تر آخره به قطعي غوخ او ثابت پاتی شی «فلـن تجـد لسنـة الله تـبديلا ولـن تـجد لسنة الله تحويـلا» (فاطر - ٤٣) د خدای د قوانینو لپاره تبدیل او تحول نشته او بالاخره د انسان د سعادت پوری مربوط قوانین (دین) د هری زمانی او د تاریخ له پیله ان تر آخره پوری «یو» دی او پرطبقاتو تولنو او تاریخ حاکم قوانین به هم تلپاتی او ثابت وی .

یادونه : یوپلټونکی چی وغواړی د زمانی د واقعیتونو سره مناسب دریځ غوره کړی قرآن هغه د خلقت د پدید و او قوانینو تجربیاتو او مشاهداتو ته اړباسی .

د قرآن عمومی فرمان (سیروافی الارض) پر ځمکه وګرځی) د همدی دلیل له مخی هم دی . ځکه یوازی قوانین ثابت دی پداسی حال کی چی پدیدی (په عین حال کی چی کلی ثابت مفهوم لری) ډولاډول له او متنوع دی او د بشری تاریخ او تولنو دو دی په اوډول او تنوع پیچیدګی موسی .

د (سیروافی الارض) عمومی فرمان موږ لیدلو ، اوریدلو ، توجه کولو ، تفقه ، تفکر ، او تعقل ته را بلی او قرآن په صراحت سره وائی : خدای ناپاکی او نجاست د هغه چا په نصیب کوی چی د پدید وسره د مخامیدو په وخت کی له خپله عقله کارنه‌اخلی (یجعلون الرجس علی الذین لا یعقلون) . یا آیا خپل ځان سره فکر نکوی (او لم یتفکرو افی انفسهم) یا همدارنګه خدای آیتونه (خلقت او قران) تاسی ته بیا ټولوی چی ښائی په هغه کی فکر وکړی (کذالک یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون) نو د قرآن قوانین باید تل د اجتماعی شرایطو او اړتیاوو سحک او معیار وګرځو و ترڅو و کولای شو د زمانی د مختلفو مرحلو (تولنه - تاریخ) په سړو تودو لوړو ژوروکی د هغه د هدایت اولار ښود ني له مخي‌مناسب دریځ ونیسو .

ناوړه دریځ لیونی : اوس چی موږ (حق) کلی خطوط وپیژندل باید ووایو چی ؛ څوک چی حق و پیژنی خوونی نه منی د هغه په باب قران وائی : فماذ ابعد الحق الا الضلال) د حق له ردولو نه وروسته څه خیزونه او لاری باق پاتی دی مګر ګمراهی . ګمراهی یعنی :

(الف) د ضعیف منطق لرل (ب) دوار داتی فلسفو افکارو او فرهنګو نو په وړاندی ځان روحی با یلل (ج) ګډوډی (انارشیم) (د) بی بندوباری (ه) د اعتقادی اخلاق اجتماعی سیاسی . . واقعیتونو په وړاندی د ریځنیونه کی غلط تاکتیکونه اجرا کول .

اپا د خلقت پرحاکمو قوانینو یوازی پیغمبران پوهیږی؟ دا قوانین خبیر او حکیم خدای طرحه کړی هغه لاری (تدبر ، تعمق، تعقل ، تفقه) چی‌خدای(ج) د حقایقو د درک لپاره ښودلی نوکیدای شی چی پدید و ته د سمی کتنی پصورت کی د دی قوانینو یوه برخه وسومي اما د خلقت پر ټولو قوانینو (چی یو د بله سره په رابطه منسجمه او پیوسته ډول دی) یوازی انبیأ او رسولان دوحی له لاری پو هیدلای شی نوځکه د (خلقت کتاب) د ټولو پلټونکو او محققینو مرجع ده او څه چی‌دوی‌ته‌پلاس‌ورځی‌هغه د پدیدو پیژندنه او د (خلقت کتاب) او قرآن کی

پرانه پټ قوانین دی لکه چی پیغمبرانو همېدی لوی
کتاب کی تدبر او تعمق کړی . او مختلفو پوهانو ،
فیلسوفانو ټولنپوهانو ، اقتصاد پوهانو، تاریخ پوهانو
او د اخلاقو علماوو چی په تخصصی توګه نوموړی
کتاب ته رجوع کړی او د تحقق په نتیجه کی ئی چی
کوم قوانین را برسیره کړی نو پداسی حال کی که هغه
صحیح او د واقعیت سره مطابق وی د هغوی لټونې او
تحقیقات د قرآن د محتویا توسره منطبق کیږی اوداسی
نده چه له قرآن مخکی او چت وی (۱) . . . نو اوس
هغه وخت را رسیدلی چی په پاک وجدان او حق ویونکی
ژبه دا آواز پورته کړو : و من احسن دیناً ممن اسلم
وجهه لله وهو محسن (نسا - ۱۲۵) کوم دین لدی
غوره دی چی سړی خپل ځان د خدای حکم (پر
خلقت حاکمو قوانینو) ته تسلیم کړی پداسی حال
کی چی نیک کرداره دی .

په داسی حال کی چی پوهیږو . ان الدین
عندالله الا سلام (یوازینی دین چی خدای ئی قبلوی
اسلام دی . آل عمران - ۱۹)

اما اسلام : د تاریخ له پیله تر ننه پوری او له نن
نه تر آخر الزمانه پوری د نیکانو لپاره یوازی یو دین
او هغه ، هغو قوانینو او مقررا تو ته تسلیمیدل دی
چی پا لونکی خدای د انسان لپاره طرحه کړی او
د خلقت په عظیمه دستګاه او قرانکریم کی د تل لپاره
(ثبت) شوی چه دا دین اصطلاحاً د اسلام په نامه یا-
د شوی . او د اسلام ریښتونی پیراوان د سختو کو-
ښښونو اوړېر و نو په ګاللو سره د جهان د پر-
مختللو او و دی په حال کی پدیدو (د ګیاه د بوټی
وده ، د نوی زیږیدلی وده ، د یو ملت د استعداد و-
نوو ده) سره یوځای د کمال (د کونینو د پالونکی
په لوری ګام پورته کوی . او ټول سم متفکرین او
نیک خو یه به که وغواړی او که ونه غواړی جبراً
د دی دین پیروان شی یعنی د خلقت دستګاه قوانینو
ته تسلیمدونکی دی .

د حق او عدل مینانو ، د روښانه ذهن او
پاک وجدان خاوندانو ته بلنه ورکوو چی د (کمال)
په لوری د جهان د ټولو مترقی او مخکښو پدید-
و سره یوځای ګام پورته کړی یعنی د خدای فرمان
ته تسلیم شی یا داسی وا یو چی مسلمانان شی .
یا ایها الذین امنو (ای هغوی چی په حق او عدل
مو ایمان راوړی) ادخلوفی السلم کافه (ټول د خلقت
رشد کوونکو قوانینو ته تسلیم شی) . . . . .(۱)
یادونه : غیری اسلامی پوهان پر پدید و دځینی
واکمنو قوانینو په را برسیره کولو بریالی شویدی :
اما د (آیت) په توګه د پدیدو له پیژند لو څخه
عاجز دی او واحد خدای د هغه ترشانه وینی چی
پر توحید برلاسی شی او خپلو پیروانو ته د فلاح
او رستګاری لاره اهدا کړی .

ترجمه از کتاب : دراسة فی السیرة
دکتور عمادالدین خلیل

مترجم : ف ـ فاضل

حـــرکت نفاق بعد از هجـــرت

برای درک بهتر حرکت نفاق لازم است که قبلاً دو بعد روانی و اجتماعی نفاق را بدرستی بدانیم ، بعد روانی نفاق به تکوین شخصی ـ تاثیرات روانی و محیط ـ انسان منافق برمی گردد که او را وامیدارد تا در برابر یک قضیه دو موقف اختیار کند ، موقف نهان و آشکار ، بناء منافقان در ملأ عام آنچه را که در دل دارند خلافش را اعلام داشته و کردار شان با گفتار شان تفاوت جذری دارد ، و بیم و ترسیکه هر لحظه آنرا کمین کرده فکر میکنند اوشانرا و وامیدارد تا آنچه در دل دارند ، پشت پرده نگاه دارند ، شاید از رسوائی بازشان دارد ، اما وقتیکه با خود تنها میشوند ، احساس دوری از عوامل ترس آنها را ترک گفته ، پرده های ریا و نفاق را دور میکنند و کنه و حقیقت شان برملاء گردد .

دو گانگی و دو شخصیتی در وهله های نخست موقف گیری ها ظاهرا ساده بنظرمی آید و در ضمن چهره حق بجانب مصلحت فردی و اجتماعی ودفع بعضی اضرار را عنوان میکند ، اما ممارست و دوامش ، انسان را طوری معتاد می سازد که نفاق جزء لا ینفک شخصیتش می گردد . و دو شخصیتی اش به اوجی می رسد که به اصطلاح روان پزشکان او را به بیماری «انفصام یا تفکیک پذیری شخصیت Schizophrenia» مبتلامی سازد . طوریکه رابطه میان نهان و ظاهر قطع شده و عوامل ارتباط در وجود انسان نابود می گردد و انسان به دو شخصیت یا بیشتر تقسیم شده و همه قدرتش را برای تحدید و تعین موقفش در برابر و قایع از دست میدهد و به تعبیر پیام آور اسلام محمد ﷺ انسان «امعی» یا دنباله رو شده میگوید: اگر مردم خوبی کردند خوبی خواهم کرد و اگر بدی نمودند بدی خواهم نمود .

بعد اجتماعی پدیده نفاق، ما را به سوی طبیعت اصلی محیط عرب عصر پیامبر میکشاند ، به سوی آن جامعه قبائلی که از وحدت ، نظم و دسپلین خبری نبود و انسانها به انقیاد و فرمانبرداری به یک سلسله، و پایبندی به قوانین اختلافی وروابط ثابت و همیشه پا یا را نمی شناختندونه عادت کرده بودند .

عادات جاهلی این میراث قرنهای متمادی ، فرار از هر نظم ، وتمرد و قیام و عصیان در برابر هر نوع انضباط را برایشان آموخته بود . و عربی جز ارتباط به قبیله و فرمانبرداری بزرگ قبیله اش در برابر هر امریکه قدرت وسیادت قبیله اش را تضمین می کرد قیام کرده و آنرا بر سمیت نمی شناخت .

تا اینکه اسلام عزیز آمد و در برابر همه بی بندوباریها و انارشیزمیکه انسان عربی معتاد به آن بود ، نظم و انضباط و پابندی به قوانین را اعلام داشت ، و برای توحید قبائل در چوکات یک نظام کاملاً اصولی و با نظم که احساسات قبیلوی و رغبت های موسمی قدرت خواهی در کوره آن ذوب شد ، شالوده نظام اسلام را ریخت ، عربها دعوت اسلام را خروج از همه تقالید و عادات خود دانسته ، و آسان هم نبود که همه عاداتشان را یکسره ترک گویند ، و یکدم به دامان اسلام بروند ، اسلامیکه نظام همه گیرش در هر قدم نظم و انضباط را لازمی میداند و با وجود آن به احساسات قبیلوی اهمیت قائل نبوده ، حتی به آن چوکاتیکه عربها به سیر در داخاش معتاد بودند ، امر شکستن داده وشالوده نظامی را ریختند که قانونگذارش خدای واحد لا شریک است ، و همه تقالید و عادات قبیلوی تابع سلطه و قانون او است .

ار اسباب بس مهمیکه اسلام را وا داشته تا در مبارزه با جاهلیت این همه تکالیف را قبول نموده و مبارزه اش به دراز کشد به همین بعد اجتماعی نفاق برمی‌گردد که جنبش مقاومت بت پرستی صراحتاً و آشکارا رهبری آنرا در برابر اسلام بدوش داشت ، طوریکه همین بعد حرکت نفاق را در داخل صفوف مسلمین رهبری کرد ، و حتی همین بعد در رهبری دو حرکت «ردت» و «فتنه» در عصر خلفای راشدین نقش بازری داشت .

این عائق اجتماعی در روزهایکه اسلام «یثرب» را هسته دولت نوتأسیس خود قرار داده و به پیشروی‌آغاز نمود، در برابر اسلام صف آرائی کرد . طوریکه گروه بی شماری از اعراب بت پرست در برابر دین جدید مقاومت نموده و میثاقیرا که پیامبر ﷺ بعد از ورودش به مدینه آنرا اعلام داشته بود ، ردو عدم قناعت شان را ابراز داشتند .

چون مسلمانها از اینکه در مدینه متمرکز شدند ، و مدینه نیز مشحون از گروه های یهودی و بت پرست بود، و ساحه های نبرد با قریش نیز معین نشده بود ، حتی به نظر چنین می رسید که قریش مسلمین را تا انقراض دعوتشان آرام نخواهدگذاشت، بناء بت پرستان مدینه به تأسی از قریش اسلام و سلطه اش را رد نمودند ، و به گمان غالب آنها با قریش در ارتباط دائم بودند، تا کار ها را طوری تنظیم نمایند که مسلمانان را درمیان دوسنگ آسیا قرار دهند، این کار پیامبر را واداشت تا در پیمانیکه بدین مناسبت صدور یافته بود ، اتصال هر فرد مدینه را با قریش در حالت صلح و جنگ قدغن اعلام دارد .

محمد حمید الله در کتابش «مجموعه اسناد» میگوید که : کفار قریش به عبدالله بن ابی بن سلول و آنانیکه از اوس و خزرج ، کیش بت پرستی داشتند، قبل از کار زار «بدر» نامهٔ ار سال داشتند که در آن آمده بود شما حریف ما را پناه دادید و مابخدا اوند سوگند یاد می کنیم که با اوجنگیده وبسوی شمانیز لشکر کشی می نمایم ، تا آنانیکه از شما با او همکاری می نمایند به قتل رسانده و زنا نشان را به اسارت بر گیریم و اما این تحدید کفار و تشویق منافقان در روحیه مسلمین انصاری تاثیری نه بخشید .

وغزوه بدر اعلامی بود به پیروزی دولت نوتاسیس اسلام بر ضد رهبری کیش بت پرستی که قریش ممثل آن بود ،

واقدی می نگارد که : زما نیکه پیامبر از بدر با اسیران جنگی مراجعت کرد سران مشرکین و منافقین و یهود و همه سرافگنده شدند و در مدینه هیچ یهودی و منافقی باقی نماندکه سر ذلت به زمین نسائیده باشد .

مشرکین یثرب نیز فکر می کردند مسلمانها شکست خواهند خورد ، یکی از آنها وقتیکه اسامه

بن زید را دید که از ساحه نبرد داخل مدینه می شود برای گروهی از مسلمانان که آنجا حاضر بودند گفت «پیامبران با پیروانش به قتل رسید» دیگری گفت : هدفکرانشان طوری از هم پراگنده شدند که با هم هرگز جمع نخواهند شد ، محمد کشته شد ، و این هم شترش ، و زید را ببینید که ترس سراپایش را فراگرفته و نمی داند که چه بگوید .

اما حقیقت سر انجام خودرا به همه تحمیل کرد ، و عربهای بت پرست مدینه در حرج قرار گرفتند که یا به کفر شان باقی بمانند و خود ها را در عقاب و عذاب بگذارند یا اینکه به دین جدید بگروند ، در حالیکه آنها سابقه انقیاد و انضباط نداشتند و نه خود را در برابر تعالیم جاودان اسلام ، اساسات و مبادی جامعه سازش به اساس تکوین اجتماعی و قبیلوی خود آماده میدیدند . عبدالله بن ابی بن سلول که قبل از هجرت پیامبر ﷺ کاندیدای پادشاهی در یثرب بود و صنعتگران تاجش را آماده می ساختند ، بهترین وسیله خروج ازین تنگنا را اسلام آوردن ظاهری با پیروانش دانست و در باطن به همان اعتقادات و روابط دوران جاهلی خود ثابت مانده و از شبح عذاب خود را نجات دادند و از فراورده های جاهلی خود نیز بی بهره نماندند ، با وجود آن تظاهر به اسلام و جازدن در صفوف فشرده مسلمین برای آنها فرصت زیادتری را در تخریب دولت نوتأسیس اسلام از داخل و کشودن گره های کینه و شکست شان آماده می ساخت ، بناء بعد ازینکه اخبار ارتش پیروز مند اسلام را در بدر شنیدند ، به پیغام زعیم و پادشاه آینده خویش لبیک گفته و همه به دین جدید ایمان آوردند .

از آن تاریخ به بعد ، نیروی جدید دیگری در برابر جنبش اسلامی صف آرائی کرد که مشکلات و مصایب بی شماری را بار آورد ، و حواجز و موانع زیادی را ایجاد کرد و از داخل عملیات تخریبی بی شماری را دامن زد و پیامبر با وجود نفوذش در جبهه های خارجی مثل ، بت پرستان ، یهود و نصرانی ها ، جبهه نفاق را نیز بخاطر داشت ، اما نبرد با اوشان مشکلاتی داشت و آن اینکه ابعاد آن در اوضاع عادی و نور مال ، روشن به نظر نمی آمد و در داخل صفوف جامعه اسلامی مزج و خلط بودند که می توانستند در دنبال هر گونه عمل تخریبی که دامن می زنند خود را پنهان سازند ، زیرا آنها خود را ظاهراً به جامه اسلام آراسته بودند و درد آورتر این بود که پیامبر ﷺ نمی توانست ، تنها به اساس گمان و به ظاهر تهمت از اسلوب «روبسپیریسم» کار گرفته و صد ها سری را که فکر می شد ضد دولت و رهبری اش دسیسه میکنند از تن جدا کنند ، نه هرگز . . . انبیاء و فرستادگان راستین خداوند دست به چنین عملی نمی یازند .

بناء پیامبر ﷺ را بارها می بینیم که پیشنهاد های اصحاب گرامی اش را در رابطه به کشتارمنافقین وگردن زدن آنها رد نموده وتا آخرین روز حیات سراسر افتخارش کسی را که ظاهراً شهادت اسلام را به زبان می راند به قتلش موافقه نمی نماید . و ما در این مجال داستانی داریم که دلیل خوبی شده می تواند و آن اینکه : زمانیکه پیامبر اسلام ﷺ پیروز و فاتح داخل مکه شد ، همه فرماندهانش را امرکرد تاکسی را بقتل نرسانند ، اما از چند نفر مکی ها نام برد که حتی اگر به جامه کعبه هم خود را بیاویزند ، دست از اوشان برندارد از جمله یکی از آن مجرمان را به نزد پیامبر ﷺ آوردند ، او که نخست مسلمان شده و بار دیگر به و ثنیت گرویده بود ، بعد از فتح مکه عثمان بن عفان (رض) را برای گرفتن امان واسطه کرد پیامبر مدتی خاموش شد و سپس گفت ؛ بلی . هنگامیکه عثمان برون شد ، پیامبر ﷺ گفت : برای این خاموش ماندم که یکی

از شما خیزد و آن مجرمیکه عثمان (رض) را واسطه کرده گردن زند. مردی از انصار گفت: چرا برای من اشاره نفر مودی؟ فرمود: پیامبر به اشاره کسی را به قتل نمی رساند.

«پیامبر به اشاره کسی را به قتل نمی رساند» در برابر مردی گفته شده که مرتد شده بود و آمده بود تا امان طلب کند، مگر پیامبر می‌توانست اشخاصیکه روز پنج بار به نماز حاضر میشوند و به حقانیت اسلام شهادت میدهند، در یک روز همه را نابود کند، چون مقیاس محسوس دقیقی که ایمان همه را معلوم کند نزد پیامبر نبود، بناء پیامبر آنچه منافقان در دل داشتند همه را بخدا موکول نمود و مردم را به اساس کارهای ظاهری شان محاسبه فرمود.

آری! پیامبر ﷺ دست یازیدن به‌کشتار دسته جمعی و فردی اشخاصیکه در خارج از مدینه جزء اردوگاهش محسوب میشدند از نگاه اخلاق مردود دانسته و می فهمید که دشمنان خارجی اش از آن بصفت بزرگترین سلاح تبلیغاتی استفاده خواهندکرد. پیامبر که ابعاد این مسئله را خوب میدانست در برابر الحاح یارانش بخاطر پیاده کردن این اسلوب در برابر منافقین فرمود! با عرب ها چه کنم که خواهند گفت: محمد یارانش را به قتل می رساند. و این حرف راست هم بود، زیرا منافقین از حیث سیاسی و قانونی از پیروان محمد ﷺ بحساب می رفتند و تا وقتیکه هیچکدامشان کدام جنایت معینی را مرتکب نشده باشند، کشتن و عزلشان مشکل بود.

در خلال باز گشت پیامبر ﷺ از «تبوک» ده واندی از منافقین خواستند با مکر و فریب پیامبر را به بیراهه ببرند، گروه از یارانش پیشنهاد کردند تا سر های این مکاران از تن جدا گردد، اما پیامبر ﷺ فرمود! من مناسب نمیدانم که

مردم بگویند که محمد ببرد ازینکه نزدمیان اوومشرکان پایان پذیرد،دست به کشتار پیروانش می‌یازد، وزمانیکه اسید بن حضیر برایش گفت : فرستاده خدا ! آنها پیروان تو نیستند ، پیامبر ﷺ در جواب فرمود : مگر گواهی نمیدهند که لا اله الا الله و مگر اظهار نمیدارند که من فرستاده خدا هستم ؟ اسید گفت ! آری ، اما تنها به زبان اظهار میدارند ، پیامبر فرمود ؛ من از کشتار هچو اشخاص نهی شده ام .

این اسلوبیکه پیامبر ﷺ اختیار کرد ، پدیده ای بود بی نظیر در تاریخ همه مبارزات ، زیرا پیامبر ﷺ نقشه های تخریبی منافقان را با بیداری و آگاهی کامل تعقیب نموده و در برابر موقفهای گوناگون و رنگا رنگ شان روش ثابتی را تحدید نه نمود بلکه در هر مورد نقشهٔ وضع کرد که با حجم اقدامات تخریبی منافقان سازگاری تام داشت ، و همه آن اقدامها را قبل از اینکه میوه تلخ ببار آورد و در راه مبارزه خاری فرش کند ، در نطفه خنثی می ساخت ، هم چنان آیات قرآنی که چیزی در زمین و آسمان بدان پوشیده نیست - نازل می شد و تکوین روانی منافقان را تحلیل نموده و نمونه های از عملکرد ایشان را مشخص می ساخت ، این آیات مبارکه پلانهای شوم منافقان بد سرشت را قبل ازوقوع رسوا داشته و روش های رذالت مآبانه شان را که در تاریکی ها چون پاسداران شب بصورت خفیه انجام میدادند ، فاش می کرد ، و بعد از هر اقدام شان که به قصد فتنه ، خدعه و مکر انجام میدادند توبیخشان میکرد .

به این ترتیب پدیده نفاق را باوجودیکه از دیدگاه روانی و اجتماعی پدیده ایست بیماری آفرین ، اما خودرا در چوکات دعوت جهانی اسلام بصفت پدیده صحت و عافیت جازده و به سیروم های حقیقی که در خون انسان برای مقاومت برخی بیماری ها ترزیق میشود ، مشابهت دارد .

وجود منافقان درمیان صفوف اسلام ، مؤمنان را وا داشته بود که همیشه متوجه بوده ، بیداری و آگاهی خودرا از دست ندهند و سر به خواب غفلت نگذاشته واز یک سوراخ دو بار آسیب نبینند، و بخاطر همین آمادگی و بیداری دوامدار شان بود که اردوی اسلام نه فقط توانست بردشمنان خارجی اش چیره و پیروز شود ، بلکه مهمتر از همه توانست وحدت داخلی شان را مستحکم و صفو فشان را از داخل فشرده تر ساخته و اجسام غریب و بیگانه را بخاطریکه جامعه نوتاسیس مسلمین را ویران نه نموده و آنرا از داخل چون موریانه نخورند ، ذوب ، مسلول و یا طرد نمودند .

این هم یکی دیگر از حکمت های خداوندی است که درمیان جامعه اسلامی از داخل مقاومت هایی را پدیدمی آورد که مسلمین را وامیدارد تا همیش ابتکار را بدست داشته باشند ، و حکمت پیامبر ﷺ هم ، همه حالات را شامل شده و باهر وضع و حادثهٔ منطقی، عملی و دور از جمود برخورد کرده که طی آن انسان مسلمان را از کوتاه ترین راه به هدف میرساند .

بلی ! پیامبر ﷺ به راه های غیر شرافت مندانه که اهمیتی به خون انسانی قائل نیست ارزشی نداده و اعدام های دسته جمعی و دروکردن صدها سر بر والش را فقط به عنوان تهمت یااشتباهی و یا شمشیری راست و چپ بر بالای شان فرود آورد یا به یک اشاره خموشانهٔ جویهائی خون جاری سازد این همه را پیامبر نمی پذیرد ،

زیرا او پیامبر است او آموزگار است ، او یک رهبر محلی نیست او دهشت افگن و سرکش نیست و بالآخره او محمد است نه روبسپیر .

«ادامه دارد»

زمان سزمل

پټی خطری

ناراضیان

که چې مونږ د پټو خطرو په سلسله کې د نا ـ را ضیانو خبره مطرح کوو مطلب مو خاص وګړی او خاص ګروپ نه دی، دلته زمونږ هدف د دی انتقادی تحریک ټول غیر نور مال حالتونه دی چې نهضت ، قیادت او اتحاد ورسر ، مخامخ دی او له همدی ځایه چې هغه دیوی تحریکی پدیدی په توګه مطرح ده د پټو خطرو په کتار کې ورته ځای ورکړ شوی دی .

ټول په دی پوهیږی چې نهضت او تحریک که هر څومره ، پخلی ته هم رسیدلی وی او د حکیم او مدبر قیادت تر سرپرستی لاندی په مخ روان وی بیا هم ممکنه‌ند ده چې په هغه کې دی مخالف ، ناراضی ، انتقادی ان تر دی چې انشعابی هڅی موجودی نه وی .

دا طبیعی خبره ده چې نهضت باید د خپلی داخلی او خارجی پالیسی په رابطه د معینو مواقفو د تعقیب په صورت کې مخالف بی طرفه او سرسخت پلوی ولری ان تر دی چې ویلی شو هغه تحریک او نهضت چې هلته مخالف جهت او انتقاد نه وی هغه نهضت پخپله د لویدو لار په مخ نیولی ده .

انتقاد ، مخالف نظر موجودیت په یوه ټولنه او تحریک کې د پخلی او تکامل نښه ده چیری چې انتقاد خفه شوی چیری چې مخالف نظر ته غوږ نه دی ایښو دل شوی هلته په طبیعی مسلط نظر او د تطبیق لاندی طرحی هم د ناکامی سره مخامخ شوی ، د همدی ځایه ویلای شو چې انتقاد او مخالف غږ پورته کیدل د تشویش خبره نه ده بلکې برعکس د هغه خفه کول د پام لرنی وړ دی .

اما دا چې انتقاد او مخالف نظر څنګه د نه رضایت مرحلی ته رسیږی او د ناراضیانو نه یوه منظمه کتله جوړوی او هغه د یوی تنظیمی پدیدی په توګه مطرح کیږی دا د ډیر دقیق بحث وړ خبره ده او پخپل وار د نهضت د سقوط اوثبات پوری تړلی خبره هم ده .

مخکی د پوره څیړنی نه دا بی ځایه ده چې څوک نا را ضیان او یاد هغوی مخالفین و ټکوی ځکه د شرایطو ، محیطونو حالاتو او اشخاصو په رابطه د اقضاو تونه فرق کوی .

که چې مونږ وایو انتقاد او مخالف نظر یوه طبیعی خبره ده نودا جوته کیږی چې د هغه نه تشویش

او ویره هم بې ځایه کار دی او کله چې بیا انتقا دی جهت په یوه ناراضي کتله ، په یوه سرطاني حالت بدلیږي بیا دا په ځای دی چې ووا یو هلته حتماً یو جهت په حق تجاوز کړی یو طرف د خپل حد نه تیری کړی دی او اکار تر ټولو خطرناک دی او د همدی ځایه د نه رضایت تحریک اندیښنې وړ دی.

ځکه چې :

نه رضایت د اعتماد سټه باسي

د تفا هم فضاء ګډه وډه کوي

مبادی او قرارداد ونه په مختلفو توجیهاتو او تفسیرونوکی نغاړي

نهضت پخپل منځ کی مصروف ساتي

د دښمن د نفوذ او سرایت د پاره لاری پرانیزي

او بډل شوی مسائل او شخصیتونه بیرته سپړی

د چاپلوسانو او ابن الوقتانو د پاره د کار فرصت پیدا کوي

د هدف او مسولیت به هکله د افرا دو توجه زدوبي

په دی ډول زړه بداوی اوتود انتقاد د تحریک او نهضت د خمتیدو د پاره تضمین کونکی عامل دی په تیره بیا چې په پراخه سطحه د یوی پدیدی په توګه تبارز وکړی .

هلته چې زړه بدا وی عقدمن انتقاد (نا رضایت) د یوه ګروپ په سطحه د یوی جبهی ، په سویه ، د یوی حوزی په ساحه ، د یوه تنظیم په چوکاټ کی بالاخره د اتحاد په سطح مطرح وی د اتحادونو مسؤل په لیکوکی پوخ مخالف ولری د یو تنظیم مشر په عقدکی نغښته معارض ولری د یوی جبهی د یوی اداری مسول ان د یوه واړه ګروپ مشر هم ترخنګ د ځان په شان بل مخالف و لری هلته بیا نوربنتیا چې تحریک او نهضت په خطره کی دی هلته باید هوښیار او مسؤل کسان د نه رضایت په هکله هوسی تعبیرونه ونکړی هلته سراخستی عناصر باید ددی پدیدی د پاره د خپلو مصالحوپه بنا د روغجن تفسیرونه ارائه نکړی .

هلته باید په نهضت کی عاقبت اندیش کسان دی تکی ته پوره غور وکړی بری نږدی چې دا د نه رضایت سیلاب د کلونو کالونو او بدلی نهضت بیرته و سپړی او د څو محدود و عقدمنو خورګیانو د پاره دا موقع ورنکړی چې د خپل منځی نفساني سراخستنی اخ ودب انږوخرته تحریک او تحریک ته مخلص وګړی را کاږی .

دا بیخی بې ځایه ده چې د اقتدار چیانو په شان ټول بار به ناراضي وګړو وا چول شي او د هغوی په شان انسان د بې انصافی جارو راو اخلی او د خپل کاله د غولی خلپل د نورو لار وته و شندی دا هم بې ځایه ده چې د عقدمنو غچ اخستونکو په شان انسان ټول بار د بل طرف په غاړه و غور - ځوی بلکې په کار ده چې په دقیق ډول موضوع وڅیړل شي وکتل شي چې څوک په دی ګونګه کشمکش زیات ملامت دی .

یوه سطحی کتنه انسان پدی پوهوی چی د زړه بداوی او تو د انتقاد عوامل کیدای شي د ګغه لاندی شیان وی

— د مسئولینو استبداد

— د مسئولو کسانو رفاقت پالنی

— د مسئولیو انحصار طلبی

— د مسلطو کسانو جبن

— د مسؤلینو خیانت

— په نهضت کی د مکافات او مجازات د اصل نشتوالی

— جدلی قیادت

— غیر مطیع کا درونه

— د سیاسي او تنظیمی شعور کمزوری

ممکن ددی عواملو نه یو یاڅو عامله په تحریک او نهضت کی د تود انتقاد ، نه رضایت او بالاخره د

از عبدالاحد تارشی

انتخاب

زاختلاف دل ملتی کباب مکن — بسوی قهر خدا اینچنین شتاب مکن
بمانکه اینهمه آتش شود شرارِ عظیم — جدا ز هم منماشان و کار آب مکن
شگافت سینهٔ ظلمت سپیدهٔ هایِ قیام — تو همچو ابر خیانت بآفتاب مکن
برای ساختن کاخ جاه و عزّت خود — خرابه خانهٔ مردم دگر خراب مکن
بگردنی که بزنجیر سُرخ بسته نشد! — زتار تفرقه بهر خُدا طناب مکن
امارتست امانت، امانتی سنگین، — حذر نما ز حساب و بر آن حساب مکن
در انتخاب تو "مرگ" و "حیات" امت توست — جز اتحاد و صفای ملت انتخاب مکن
حذر ز چوچهٔ مائو و قومیت خواهان — عدوی خود به صف خویش راهیاب مکن
مزن به سینهٔ همسنگرت به تیر جفا — زغصه عرش خدا را در اضطراب مکن
مریز خون برادر بجویبار عدو — بدست خویشتن آبش در آسیاب مکن
زسیل گریه و طوفان خون هراس نمای — به بحر پای منه سربازی حباب مکن

زدود آه یتیمان چو شد فضا تاریک
امید بارش رحمت ازین سحاب مکن

اسلامي انقلاب

امان الله «العبرت»

زه د ژوندون د طوفانو نوغیږی
د تورو شپو د تورتمو نوغیږی
د هندوکش او د پامیر په څوکو
هم د سپین غر د کړنګونو غیږی
د فیروز کوه او سلیمان په ترو
د بدخشان د دنګو غرونو غیږی
د ماهي پراو د تور غر په لمن
هم د کوتړ د کړنګو نو غیږی

په دښمن دانګم غور څنګونه کوم
د خدای په لارکی جهادونه کوم

په مال او سر باندی لوبیږ مه زه
دیو لیکمرغه خوږ ژوندون لپاره
د سره وحشت سره جهاد کومه
سره استعمار نه د خلاصون لپاره
د تن په وینو باندی لوبی کوم
د سرو روسانو د زبون لپاره
کفن په سرد جنګ سنګر ته ځمه
د ازادی د سباوون لپاره

په سرو لښکر و به طوفان راولم
په کمونیزم به خزان را ولم

په مخ د ځمکی سور وحشت ختموم
ظلم و ستم او بربریت ختموم
غواړم نوری کی اسلامی انقلاب
کفر و الحاد او دهریت ختموم
چه خدای، رسول، ایت، دلیل نه منی
زه د باغیانو بغاوت ختموم
د انسانی دښمن ژوندون په امید
د کمونیزم شرارت ختموم
د ظلم زور خونه به وراله کړمه
اسلامی شمع به روښانه کړمه

انفجار او انشعاب فضا را منځته کړی ، اما هغه څه چې موږ یې دلته د نهضتونو په سطحه د موجود اخ اوډب او نه رضایت د [illegible] مطرح کول غواړو هغه داده چې د دغې نهضت خوړونکی پدیدی په هکله مسؤل کسان اساسی فکر وکړی او د دی منفی نهضت (تو د انتقاد) عوامل و څیړی او د هغه اړی چې په یوه پراخه سطحه کی روانه ده محدوده او بالاخره د دی خطر مخینوی وکړی ځکه که دغه اعتماد زدوونکی پدیده په اساسی او آکا د میک ډول ونه څیړل شی او هغه یوازی د مسلطو عناصرو ناروا قضا وتونو ، خامو پالیسو ، طفلانه تبلیغاتو کلیوالی تیلو تمبو ته (چی هیڅ ممکنه نه ده لدی لاری د هغی مخنیوی وکړی) پری ښودل شی ممکنه ده په نژدی وختوکی لمړی همدا مسلط ولی مستبد عناصر په تولنه کی. لغړ کړی او بیا د همدی عالمګیری بی اعتمادی په نتیجه کی صفونه متلاشی او د جهاد او هیواد د پاره لوی خطر را پیښ کړی .

په موجوده تود انتقاد کی زموږ له نظره استبداد ، خپل نظر حاکمول ، انحصار رقابت پالنی ، د مجازات او مکافات د اصل نشتوالی ، جدلی فضاء او د نهضت په هکله بی پروا او بی تفاوته عناصرو ته د نهضت واکی رسیدل دا ټول پوره برخه لری اوزه باور لرم چی په دی آئینه کی هر څوک خپل ځان ښه لیدای شی چی په کوم ګروپ کی ځای لری .

هغه څه چی د سیاست چاپند ازان ئی په دی هکله د ځان د برائت د مخالفینو د تکولو په خاطر مطرح کوی زیات بی ځایه او پخپل وار دغه بی ځایه تکول او تبلیغات دی چی د تود انتقاد (نه رضایت) نهضت پالی اوو رځ په ورځ دغه منفی تحریک قوت نیسی .

موجوده تود انتقاد او د هغه په مقابل کی د مسلطو جاګیر دارانو سوړ موقف او تبلیغاتی څیره پخپله دا واضح کوی چی دلته د اوضاع د مثبت بدلون په خوا د نهضت د خطرو د مخنیوی سره څوک علاقه نلری او که نه کوم بی منطقه به دا قبول کړی چی د نهضت په لمړی صف کی دی هم د نه رضایت او خپګانونو خبره ذومره بازاری او مسخره حالت ته ورسیږی .

دا کار به موږ ته په ډیر قیمت تمام شی ځکه د انقلاب په دوران کی جوړ شوی او د جوړیدو په حال کی شخصیتونه یو د بل پسی ددی تود انتقاد په جدلی او غیر اکادمیکی اخ و ډبکی سپړل کیږی او د شخصیتونو ، قیادتونو صنعت صدمه وینی ـ

ښایی څینی داسی فکروکړی چی دا دنه رضایت او غلط فهمیونهضت (تود انتقاد)د دښمن له خواپالل کیږی دښمنان د لسهاؤ لارو ددی منفی نهضت د پاره کار کوی ښایی څینی فکر و کړی چی موجوده روحی اصتکاک (تود انتقاد) د انقلاب [illegible] احلو طبیعی مرحله ده .

ښایی څینی بیا داسی ونګیری چی دغه د باورونو سولیدل (تود انتقاد) د هغو مشکلاتو زیږنده ده د حل توقع یی ډیره او د حل چاره یی بیخی کمه ده ان تردی چی څینو نورو سره بیادا عقیده ده چی د تنظیم او انسجام د سپړیدو پدیده (تود انتقاد)د بری په هکله د څینو یی مقاومته وکړو دعا جلو با ورونو دړزیدو نتیجه ده ولی حقیقت دادی چی که موجوده روحی اصتکاک (تود انتقاد) په همدی پولو کی چی څینی عقیده پری لری محدود اومحصور نه شی کیدای صف او نهضت ته له تلافی کیدونکی صدمی ورسوی ځکه دا ترټولو لوی خطر دی هلته چی خدای پاک فرمائی:

یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذاهتدیتم الی الله مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون .

او ځانته د خیال او پام ساتلو په سلسله کې د اعتمادونو پالل مهم مقام لري دهمدې مطلب په ارتباط زموږ او سني وضعه دا ښيءُ چې :

که څوک غواړي د تنظیم د اتحاد یا د جهاد ټول ابعاد د خپل انحصار لاندې راولي هغه دې حتماً د نه رضایت او کرکې د منفي نهضت انتظار باسي هغه څوک چې دیو تنظیم اداره او کدرونه د خپل شخصي مصلحت په جهت کې روانول غواړي هغه دې هم پوه شي چې روان جریان به د هغه د نفوذ او اقتدار د مخنیوي په جهت کې بې تفاوته نه پاتې کیږي .

که څوک غواړي چې د اتحاد او جهاد مسائل او مواقف انحصار کړي حتماً به هغه هم دیو ډول انحصار لاندې راځي .

که څوک د اتحاد په داخل کې د نه رضایت (تود انتقاد) لمسون سره معقول موقف نه شي نیولی او غواړي په اتحاد باندې خپل تسلط په تنظیمونو کې دناراضیانودنهضت نه دحمایې له لارې خوندي کړي حتماً به هغه د اتحاد په داخل کې دهمدغسې منفي نهضت (تود انتقاد) او د هغه نه د حمایه کونکو سره مخامخ کیږي .

که څوک غواړي د اتحاد په سطحه د تود انتقاد (نه رضایت) له مخې اتحاد او د اتحاد شرعي ارکان ته مشکلات پیدا کړي هغه دې پوه شي چې هغه به د دې ناروا عمل او حمایې له کبله پخپل تنظیم کې د ځان غوندې اخلال ګرو سره مخامخ کیږي

اوس د همدې (تود مقاومت) د نهضت د نفوذ او د هغه په هکله د بې تفاوتیو له کبله د مؤثرو رجالو ټول وقت همدې خبرې مصروف کړي چې څنګه د خپل قابل جذب مخالف د پاره ناراضیان پیدا او بیا هغه حمایه او و پالي او څنګه په یوه سطحې انګیرنه د انقلاب ځواکونه سره پخپلو کې مصروف کړي .

همداسې دا موثر رجال اوس ددې منفي نهضت عقد من حالت داسې په هوا کړي چې د خپلو مخالفینو سره د تفاهم او امتناع په ځای خپل مخالفین دیوبل بې باوره جهت دتائیدله لارې ټکوي.

څوک چې د چا د څنګ نه لیرې کیږي او یاد چاتر څنګ دریږي په دواړو صورتو کې مطرح خبره د یو جهت ټکول دي چې داکار د انقلاب او جهاد د پاره ډېر مشکلات را پیدا کوي او باید چې مسئول جهتونه دې ته عالمانه توجه وکړي او عاقبت سنجونکی قدم واخلي .

په راتلونکې بحث کې به د دویمې خطرې یعنې بې تهذیبه (دارو) موضوع و څیړل شي

عبد الحق «عتیل»

نظری به اوضاع کنونی جهان اسلام

قال الله تعالی ! لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بأن منهم قسسین ورهبانا وأنهم لایستکبرون صدق الله العظیم.

هر آئینه بیا بی سخت ترین مردمان در عداوت مسلمانان یهود و مشرکان را

و هر آئینه بیا بی نزدیک ترین مرد مان در دوستی مسلمانان کسانی را که گفتند ما نصاری ایم این به سبب آنست که از جنس ایشان هستند دانشمدان و گوشه نشینان و به سبب آنست که ایشان تکبر نمی کنند.

بدینوسیله خوانندگان محترم مجلهٔ قیام حق را در جریان رویداد های اخیر و فاجعه های درد - انگیز که دامن گیر ملت های اسلامی گردیده و هر آن حیات و هستی شان را در روی این کرهٔ خاکی تهدید میکند قرار میدهیم تا باشد ملت های مسلمان خفته در خواب عمیق ، ازین جمود طولانی بیدار شوند و چون اسلاف شان در کام حیله ها و نیرنگ های دشمنان بی رحم شان فرو نروند، روی این علت بحث را بعنوان «نظر به اوضاع کنونی جهان اسلام» ترتیب را دادم تا بنوبهٔ خویش خدمت درجهت آگهی و بیداری مجاهدین همیشه در سنگر و مردم بیدفاع و مظلوم جهان انجام داده باشم ، از خوانندگان محترم مجله آرزو مندم تا مطالعه این بحث را دنبال کرده از پلان های شوم کمونیست ها که طرا حان آن همانا یهود است اطلاع حاصل کنند . ویکبار دیگر به معجزهٔ قرآن که ۱۵ قرن قبل دشمن آشتی ناپذیر مسلمانان را یهود معرفی کرده پی ببرند .

ظهور حرکت صهیونیزم در عصر حاضر

قضیهٔ یهود و سر زمین فلسطین قضیه ایست که هر کس کم و بیش پیرامون آن اطلاع دارد لذا از معرفی یهود و سر زمین فلسطین و حدود جغرافیایی و وقایع تاریخی آن ، بعلت طولانی شدن بحث صرف نظر نموده تنها به نقاطی اکتفا میکنم که طرح ها و پلان های سری و زیر زمینی یهود را افشا کند .

یهودیان از قرن اول میلادی تا فرا رسیدن خلافت عثمانی ، در آوارگی و بی خانمانی در گوشه و کنار جهان می گشتند و طی این مدت برای خود جائی سراغ نیافتند که در آن مسکن گزینند و فلسطین نیز بعد از آنکه توسط صلاح الدین ایوبی فتح گردید و برای بیشتر از پنجصد سال بصفت سر زمین عربی

باقیماند ارتباط و پیوند یهود ها جز گروه اندکی در «نابلس» با فلسطین قطع گردید ، و مرکز مذهبی یهودیان اولاً به عراق و سپس به اسپانیا انتقال یافت زمانیکه مسلمانان از اسپانیا رانده شدند ، یهودیان که به کشورهای اروپای شرق و شهر سالونیک که تابع دولت عثمانی بود ، مهاجرت نموده بودند از پی ایشان در آمدند و جای شان را به این مهاجرین آواره گذاشتند ، اما مرکز مذهبی یهود در قرن گذشته به منطقه بحر خزر در روسیای قیصری انتقال یافت .

شمار یهودیان که در آغاز این قرن‌در فلسطین بسر می بردند از هفت هزار تجاوز نمیکرد ، و تعداد شان در اواخر قرن سیزدهم هجری در روسیه به شش ملیون بالغ می گردید ، و بعد از ترور قصیر اسکندر دوم در سال ۱۲۹۹ که طراحان قتلش همانا یهود بود ، مورد تجاوز و کشتار های که در روسیه به ضد ایشان پی ریزی شده بود قرار گرفته و مجبور شدند که راه هجرت در پیش گیرند لذا در حدود سه ملیون یهودی به امریکا هجرت کردند .

درین فرصت بود که حرکت صهیونیزم پا بعرصهٔ وجود گذاشت ، وتیو دور هرتزل صاحب کتاب «دولت یهودی» زمام تنظیم یهودیان را بعهده گرفت و اول کنفرانس گرد هم آئی صهونیزم را در سال ۱۳۱۵ در شهر (بال) در سویس منعقد ساخت ، درین کنفرانس زعمای یهود در پی سراغ سرزمین که دران حکومت شان را بنیاد گذارند ، بر آمدند ، و پیشنهاد انگلیس ها را در مورد اعطای ولایت به ایشان در (کینیا) که در شرق ترکیا واقع است از مصلحت شان بدور دانسته رد نموده و پیوسته اصرار نمودند تا فلسطین سرزمین میعاد که به آن علاقه و دلچسپی مذهبی دارند بصفت دولت برای شان بوده باشد .

برای بر آورده شدن این مامول هرتزل شروع به مذاکرت و اتصال با پاد شاهان و روسای کشور ها نمود تا زمینه راه یابی به فلسطین برای وی هموار گردد لذا در فیصله نامهٔ کنفرانس منعقده در «بال» چنین تصمیم گرفتند تا هیئت چند نفری را به زعامت «قرسو» یهودی نزد سلطان عبدالحمید بفرستند . حال ببینیم چگونه پلان برای از بین بردن خلافت عثمانی چیدند تا رسیدن ایشانرا به فلسطین ممکن سازد .

سلطان عبدالحمید دوم در اوضاع نهایت دشوار و نا آرام بر مسند خلافت عثمانی نشست ، خزانه دولت از داشتن بودجهٔ تهی ، پرسونل اداری فاسد، وارتش بر علاوه طمع و چشم داشت کشور های استعماری ترکیه ضعیف و ناتوان شده بود دشمنان اسلام بسیاری از سر زمین های دولت عثمانی را به تحت تصرف خود در آورده و در عرصهٔ حکومت سلطان عبدالحمید جز (انا ضولی) ترکیه حالی شام و عراق و حجاز چیزی نمانده بود . اما سلطان عبدالحمید باوجود این اوضاع نابسامان توانست قلمر وهای را که تحت قدرتش قرار داشت همراه با تمسک به اندیشهٔ جامعه اسلامی و افراشتن علم خلافت در حمایت و حفاظت خود گیرد تا آنجا که داشتن چنین یک اندیشه زنگ خطر را برگوش همه کشور های اروپائی نواخت .

قرسو و همراهانش به دربار سلطان عبدالحمید اجازه یافتند تابا او ببینند لذا مبلغ بیش از ۵۰ ملیون جنیه ـ مساوی با ۵۰ ملیارد دالر در عصر حاضر ـ را به خزانهٔ دولت بقسم قرضه و پنج ملیون جنیه را بعنوان هدیه، رشوه به خزانه خصوصی سلطان تقدیم داشتند . اما سلطان عبدالحمید ازین پیشنهاد آنها خشم وابا ورزیده و گفت :

«سر زمین فلسطین میراث پدرم نیست تا به

شما بدهم و هر گاه اگر من به این امر موافقه کنم گویا به پاره کردن بدنم در حال حیات موافقه میکنم » .

به این ترتیب سلطان عبدالحمید تنها از مجرد هجرت یهود به فلسطین علی الرغم تلاشهای پیهم «تیودور هر تزل» جلو گیری نمود ، و در عوض دستور داد یهودیانیکه در زیر سیطره حکومت عثمانی بسرمی برند از جمیع حقوق که دیگران دارند بر خوردارند و میتوانند به هر منطقهٔ دولت عثمانی سفر کنند اما بهیچ وجه اجازهٔ دخول به فلسطین را ندارند .

و ازین جا یهود دانست که برای رسیدن به سرزمین فلسطین باید حتما پلان های ذیل را به مرحلهٔ اجرا گذارند :

۱ - بر طرف ساختن سلطان عبدالحمید ازمسند حکومت .

۲ - الغاء خلافت عثمانی

۳ - بر گرداندن ترکیه بیک دولت ملی و قومی دور از اسلام و مسلمین .

برای پیاده ساختن پلانهای فوق یهود شروع به فعالیت نموده و پیوند نزدیک را با یهود «دوغة» که در قلب دولت عثمانی در ولایت سالونیک نزدیک به پایتخت استانبول می زیستند برقرار ساختند ، محافل ماسونیت مرکب ازین عده یهودیان ترتیب یافت و نقشه های را برای از هم پاشیدن خلافت عثمانی به مرحلهٔ اجرا گذاشتند لذا با دشمنان تجاوزگر بر مسلمین اعم از ماسونیها و صلیبی ها متحدان حزب اتحاد و ترق و حزب جوان ترکیه پیمان بستند تا با هر وسیله ای ممکن در برکناری سلطان عبدالحمید دست اندرکار شوند ، برای این منظور صهیونست ها از ترکها و آلمانیها طلب مساعدات وهمکاری نموده وبرای آلمانها وعده دادند که تحقق این امر به مصلحت خود آلمانها در ساحه های مختلف فرهنگی و تجارت خواهد بود و تاکید گذاشتند در صورتیکه یهودیان به فلسطین هجرت نمایند آنرا پایگاه تجارتی و سیاسی آلمانها خواهد ساخت» و از طرف دو حزب به سراقتدار - حزب اتحاد و ترق و ترکیه جوان - شروع به اتهامات نا درست وبی اساس به سلطان عبدالحمید نموده و او را در نظرملت و جهانیان طور معرفی ساختند که گویا مرد ستمگر ومستبد زمام امور شان را بدست گرفته و بر ایشان حکمروانی میکند و با اینهم این تبلیغات و پروپاگند های نابجا در بر کناری او تاثیری نگذاشت مگر آنوقت که در صفوف ارتش راه یافتند ، و صاحب منصبان عالیرتبه ماسونیها زعامت نظام ارتش را بدست گرفتند ، همان بود که ارتشیان را سر از اطاعت و فرمانبری سلطان عبدالحمید باز زده ، و در نتیجه سلطان عبدالحمید مجبور گردید تا از مسند حکم روائی تنازل نماید . و از سوی دیگر یهودیان توانستند موافقه حکومت انگلس را در مورد هجرت شان به فلسطین از وزیر خارجه وقت بریطانیا(بلفور) حاصل نمایند درنص موافقت نامه به ایشان چنین آمده است : «حکومت جلالتمآب با دیدهٔ لطف و مهربانی به تاسیس یک وطن ملی برای ملت یهود در فلسطین نگریسته ، و همه تلاشهای خود را در جهت تحقق این آرمان بکار خواهد بست، وبصراحت بیان میدارد ، که این امر نباید به حقوق مدنی و دینی که دیگران درآن زندگی میکنند وازان برخور دارند لطمه وارد آورده و ایشان را متضرر سازد ، وهم چنان نباید به حقوق و مرکزیت سیاسی که یهودان در کشور های دیگر ازان بهره برداری میکنند صدمه وارد سازد» .

و به این ترتیب یهودان توانستند بهدف

بقیه در ص (٦٥)

ج : سرفراز

د اسلامي نړيوال حکومت په لور

اسلامی حکومت او د مشر تابه رول

د هغی سو چه اوریښتینی اسلامی ټولنی په جوړو لوکښی چی په تیره کله کښی موږ لږ څه په مفصل ډول تری خبری وکړی - د هر مسلمان رول اساسی او مهم ګڼل کیږی - هر مسلمان مکلف دی چی په خپله ساحه کښی د مثبت عنصر په حیث خپل ځای ونیسی د هدف په لور فعال او ګړندی قدم واخلی -

د اسلامی حکومت معنا واجبوی چی د دی حکومت په سیوری کښی ټول اوسیدونکی په هغه کسان وی چی د خدای د دین د حاکمیت اهلیت پکښی او د ټولو جاهلی ، عاداتو اخلاقو او پر یوتو خویونو سره د ټکرتوان پکښی موجودی .

د ژوند په ټولو اړخونو کښی د نیکیو په لور د دعوت نمونه او د بدیو او فساد سره د مقابلی رښتینی ممثل وی -

که د اسلام د ستر لار ښود او د خدای د استاذی محمد (ﷺ) پاک تاریخ ته کتنه وکړو نوځر ګنده به شی چی هلته رسول اکرم (ﷺ) څه ډول عام مسلمانان د اسلامی دولت د اساسی ټستنو او پا - یو په شکل په نبوی مدرسه کښی روزلی وو .

د دوی په مینځ کښی ئی د ورورې نه شکیدونکی اړیکی پیدا او پدی ډول ئی د اسلامی دولت لپاره ماتی نه خوړونکی ملا تړتر شاه و دراوه -

د خدای د دین د حاکمیت په خاطرئی ټول مجاهد او فدا کار ور وزل چی په بر کتئی اسلام ګرد و نړیوالوته ورسید -

او د حق او واقعیت څخه د مشکلاتو ، ستونزو او کړاوونو په ټولو میدانو کښی د ځان او سر په قربانی دفاع و شوه -

اسلام د هر چا تر غوږ و رسید - او هر چا موقع تر لاسه کړه چی و پوهیږی چی اسلام څه دی ؟ او د څه په لور بلنه کوی ؟ او څه ډول ټولنه جوړ وی ؟

هو !

د اسلامی نظام په تشریح کښی خو مسلمانو علما وو ، لیکوالو او پوهانو نه هیریدونکی ونډه اخیستی - خو دا مسلمان سر تیری او سرور کوونکی وو چی د فارس ، روم ، او د فساد او ظلم په خوړا پخوس چو کښی ئی خلکوته فرصت تر لاسه کړ چی د اسلام په شا و خوا کښی فکر وکړی ، که نه نود فساد او بی دینی - ظلم او تیری په دغونا وړو ټولنو کښی بی له با داراو دربار څخه د نور هر څه فکر د ژوند په قیمت تما میده -

لدی کبله چی اسلامی ټولنه هم د نورو

بشري ټولنو په څير يوه ټولنه ده ـ منځ ته راځي، ستونزي پکښي پيدا کيږي، دښمنان او دوستان لري . ګډودي او خرابي پکښي و ده او نمو کوي . نو څکه ئي تر ټولو، لومړي قيادت او مشرتابه ته ګوته نيول کيږي چي څه به کوي ؟ څه مسؤليت لري ؟ په څه ډول منځ ته راځي او څرنګه بايدله منځه و ـ لاړ شي؟ په ټولنه کښي مشرتانه د ټولني د سر حيثيت لري ـ سر د ټولو بدن واکمن وي پروګرام پکښي جوړيږي ـ د عملي کولو اراده لري ـ او بالآخره د بدن د موجوديت او نه موجوديت ممثل هم دي ؟

تر کومي اندازي چي مشرتابه ويښ ، بيدار ، او څک وي ـ د کارونو د اجرا استعدا د پکښي وي ـ په هغه اندازه به ئي ټولنه هم واکمنه او منظمه وي او چي کومي مرحلي ته ئي قيادت پر يوزي ـ بي پروګرامه ، و يده ـ غافل ـ مست او خيالونو او اتکلونو غولولي وي ـ په هغه انداره به ئي ټولنه هم له بديختيو ، ستونزو او کړاوونو سره مخ وي ـ

اسلام چي د واقعيت او حقيقت نوم او د واقعيتونو په اساس و لاړ دي د قيادت او مشرتابه په برخه کښي هم غوځ او قاطع دريځ لري ـ

اسلامي قيادت د اسلام د نورو اصولو په څير د نوم او شکل په صورت کښي ترڅو چي عملي نمونه نه وي ـ نشي څرګنديداى لکه څرنګه چي څوک يوازي پدي چي و وائي زه مسلمان يم ـ نه کامه و وائي او نه نور اسلامي احکام اجرا کړي ـ مسلمان نشي ګڼل کيداى ـ همدا ډول حاکمان هم يوازي د اسلامي حاکم په نوم اسلامي حاکمان نشي ګڼل کيداى ـ

د همدي اساسي او بنيادي اهميت په خاطر اسلام مسلمانان مکلف کړي دي چي په دغه مهم ارخ کښي له خور اخير کتيا څخه کار واخيستل شي ـ

ابن عباس (رض) روايت کوي چي رسول اکرم (ﷺ) فرمائي : څوک چي په مسلمانانو داسي څوک أمر کړي ـ چي په هغوي کښي له هغه څخه نور غوره خلک هم پيدا کيږي ـ نو د الله پاک ، د الله له رسول او مؤمنانو سره ئي خيانت وکړ : (حاکم)

دا مبارک حديث شريف مسلمانان متوجه کوي چي :

بايد د ټولني مشر هغه څوک و ټاکل شي چي د ټولني له نور د غر و څخه په څيرکتيا پوهه ، تقوا ، عدالت او انصاف کښي پورته وي ـ

او چي په انتخاب کښي پورتني اساسي معيارونه شاته و غور ځول شي او د خپلوي ، قامو لي ـ او نور پر يو تو اړيکو په اساس اقدام و شي لدي ور پورته خيانت د الله پاک او د هغه د رسول د قانون او لار ښوونو او مؤمنانو سره بل نشته ٔ اسلام د مشر تابه په هکله له نور و نظامونو سره جلا والی په همدي کښي لري چي په اسلامي ټولنهٔ کښي مشر تابه د نعمت ، خوښي ، راحت او چړچو مقام ندي ـ

په اسلامي حکومت کښي د مشر تابه لپاره د خوښي صحنه نه زيا تيري ـ د خوشحالي وخت ور ـ سره نه پيدا کيږي ، د عيش او چړچو بازارئ نه ګرميږي هلته د مسؤليت مقام دي ـ ځان نستړي کول دي ـ ربړ او تکليف منل دي خوب او راحت پر ينبوول دي ـ

اسلامي حاکم دينوي ژوند د کار ، هځو ، او هلوځلو مجموعه ـ او آخر وي ژوند د حساب او کتاب ميدان بولي ـ

نوځکه د اسلامي نظام په سيوري کښي د قيادت او مشرتا به لپاره هلي ځلي په رسميت نه پيژندل لا څه چي هر څوک پدي تورن شي چي دي د مشر توب لپاره هلي ځلي کوي ـ د تل لپاره تري محر وميږي ـ

ابي موسي (رض) وائي زه د د وه کاکا ځامنو سره رسول اکرم (ﷺ) ته ورغلم ـ يو ه ورته وويل: اى د خداى پيغمبره (ﷺ) : مونږ ستاد دو اکمني

په ساحه کښې چیرته مقرر کړه هغه بل هم د ده په شان څه وویل :

رسول (ﷺ) په ځواب کښې و فرمایل :

(د الله په نوم می دی سوگند وی چې مونږ مشر ولی هغه چاته نه ورکو و چې وئ غواړی او یا ورپسی هلی ځلی و کړی) (متفق علیه ، ابو داؤد ، نسائی) پدی ډول رسول اکرم (ﷺ) څر گنده کړه :

د اسلامی ټولنی په مینځ کښې قیادت او مشری تر لاسه کیږی نه ، بلکه هغه ور کول کیږی پدی معنا چې د اسلامی ټولنی په مینځ کښې به څوک د قیادت او مشری لپاره هلی ځلی نه کوی بلکه مسلمانان به په خپله د دی د روند او ستر بار د پورته کوونکی په لټه کښې وی دا د اسلامی ټولنو خاصیت او طبیعت دی ـ پدی برخه کښې دفا سدو او غیر اسلامی ټولنو په مینځ کښې د یو مسلمان هلی ځلی ـ او د قیادت تر لاسه کولو کوم مثالونه چې په اسلامی تاریخ کښې پیښ شوی ـ د نمونی په توگه نشی را وړل کیدای ـ ځکه چې د اسلامی ټولنی په مینځ کښې د قیادت مسئله او د غیر اسلامی ټولنو په مینځ کښې د قیادت مسئلی څیړل بالکل سره جلا دی ـ

د اسلامی ټولنی په مینځ کی قیادت مسئولیت او د مشکلاتو د روند با ردی ـ ځکه اسلام هغه دین دی چې د ژوند په ټولواړ خونو کښې باید عملی شی ـ او د عملی کولو زیات مسئولیت ئې د مشر تابه په غاړه وی ـ

د اسلامی نظام د مشر تابه مسئولیت ځکه دروندی چې د اسلامی حکومت شعاری دی ـ (د خدای په ځمکه د خدای په بندگنو د خدای د دین تطبیق) او د اشعار په اسانه نشی عملی کیدی ـ ځمکه د خدای کول بندگان د خدای کول او بیاد خدای ددین تطبیق د غرونو څخه د روند کار دی ـ

د اسلامی نظام د مشرتابه مسئولیت ځکه د روندی چې :

اسلامی حکومت یعنی دَ نړی د گردو مظلومو ، مصیبت لیدونکو ، کړیدلو ـ ربړیدلو ، مشکلاتو او تکلیفونو راگیر کړو ـ خلکو د خلاصون یو ازینی ځای د هغوی د مشکلاتو حل کوونکی او د هغوی ملاتړ ـ

د نړی په گوټ ، گوټ کښې د هر مظلوم چیغی ته ځان رسول ـ او د هر نا توانه او بی چاره سره لاس کول ـ

د ټولو مفسدینو ـ ظالمانو او متجاوزینو لاس نیول ـ له هغوی سره مقابله او د ځمکی مخ د هغوی له شر څخه خلاصول ـ د انسانیت د ټولو ښکاره او پټو دښمنانو سره دښمنی او مقابله . د انسانیت د ټولو مکارو ، او شیطان صفته‌دښمنانو سره د پروگرام او نقشی له مخی لاس اوکریوان کیدل ـ

هو !

همدا د اسلامی مشر تابه کار ، مسئولیت او وظیفه ده ـ چې تش په نوم لقب ، او شعارونو هر گز نشی پوره کیدای ـ هلی ځلی ، فدا کاری او قربانی غواړی ځکه د اسلام را وړونکی فرمائی :

ابی یعلی معقل بن یسار (رض) وائی چې رسول الله (ﷺ) فرمائی که څوک د خدای جل جلاله له لوری دیو قوم مشرشو ـ او بیا چې تری مړ کید قوم تری ټول نا خوښه وه نوه د جنت مخ به هځیکله ونه گوری ـ (متفق علیه)

په بل ځای کښې فرمائی (هغه قوم (رعیت) په خپلو لار ښوونوله هلاکت څخه ونه ژغوری نو د جنت بوی به هم پری ونه لگیږی)

او په بل ځای کښې فرمائی :

(څوک چې د مسلمانانو مشر شوبیائی د هغوی لپاره ملاونه تړله ـ او نه ئې د هغوی د لار ښودنی لپاره هلی ځلی وکړی ـ نو د هغوی سره به هځیکله جنت ته ولاړنشی (مسلم)

ابی زر (رض) وائی : ما رسول الله (ﷺ) ته وویل :

ای د خدای پیغمبره چیری می نه مشر کوی؟

په اوږه ئې وټپولم ـ او بیا ئې و فرمایل :

ای ابو ذره ته نا توانه ئې او مشری ډیر لوی امانت دی ـ د قیامت په ورځ پښیمانیتا او افسوس دی ـ یوازی هغه څوک لدی پښیمانیتا څخه خلاص دی چې خپل ټول سپارلی کار سرته ور سوی (مسلم)

عبدالاحد میهن یار

اخلال رادیو های جهان از طرف روسیه

ما بار ها گفتیم وباز هم میگوئیم که روسیه دشمن بشریت است . روسیه کمونیست بخاطر چاپیدن ورسیدن به اهداف شوم خویش حاضر است که هزاران‌هزار تن از مردم جهان رالیست‌ونا بودکند . نزد این خدا ناشنا سان آدمکش، انسان اصلا ارزش ندارد . اینها به خاطر رسیدن به هدف های شوم خویش هروسیله را جایز می شمارند : اختناق وآدمکشی ترور ووحشت وسلب آزادی بیان یکی از هداف اصلی و اساسی حزب‌کمونست روسیه میباشد . کمونستهای روسیه هیچ وقت حاضر نبوده اند که مردم کشور خود رابگذارند تا از نشرات، کتب ، مجلات و اخبار های سایر ملل آزاد جهان استفاده کنند . حتی مردم شوروی‌حق ندارند رادیوی‌بیگانه را بشنوند واگرکسی به اینکار دستزد فورا از طرف (کا جی بی) دستگیرو زندانی میشود .

بنابرین ملحوظ دولت ماجد روسیه توسط امواج رادیوئی اکثر از رادیو های جهان را اخلال میکندونمی گذارد که پروگرامهای آنرا مردمش بشنوند .

«امروزه در روسیه فرستادن پارازیت روی امواج رادیوئی دیگر کشورها که برای داخل مرز های شوروی یا اقمارآن فرستاده میشود بصورت‌صنعت، درآمده است تابدا نجا که روسها درطی سال ۱۹۸۲ نزدیک به (۱۵۰) میلیون دالر در این راه خرچ کرده اند که این مبلغ به ادعای امریکائی ها تقریباء برابر است باکل هزینه های رادیوئی صدای امریکا . البته معلوم نیست خود امریکائی ها چقدر برای پاراذیت خرچ‌میکنند . واین در حالی است‌که سازمان جاسوسی امریکا (سی آی ای) اخیرا اعلام کرده است که روسها درین زمینه و صرفاء برای تولید پارازیت پانزده هزار نفر کارمند را بطور دائم در استخدام رسمی دارند .

دولت روسیه برای تولید پارازیت و فرستادان آن برروی امواج رادیوي (نا مطلوب) پس از کشف یاشناسائی طول موج فرستنده های مورد نظر بوسیله عمال یا متخصصات خود با استفاده از سه هزار انتن فرستنده مخصوص پارازیت انواع صدا های نا هنجار ، صوت ، اهنگ های برعکس وانواع پارازیت رابروی همان فرکانس‌در فضا پراگنده میکند . روسها این دشمن آزادی ، صنعت پارازیت اندازی را عملاء از پایان

جنگ جهانی دوم برروی تمام فرستنده های که به هر زبانی برای داخل خاک شوروی واقاارآن برنامه پخش میکردند آغاز نمودند و امروزه در این جهت تا انجا پیشرفت کرده اند که حتی با امواج مخصوص راه را بر صدای کشوری به کشور دیگر می بندند. البته در این دوران گاه گاهی روی ملحوظات وقته های هم برای چند فرستنده خاص وجود داشته برای ماتی آنها را از دریافت پارازیت برروی امواج خود معاف نموده اند که در این میان میتوان به ده هفتاد دوران (دتانت) ویا به اصطلاح دوران همزیستی مسالمت آمیز! و بهتر بگوئیم دوران غارت شدن برادرانه جهان سوم بوسیله شرق و غرب اشاره کرد. با یاداوری اینکه این برادری دیری نپائید و پس از چندی دوابر قدرت دوباره چنگ و دندان بیکدیگرنشان دادند و انتشار پارازیت را از سر گرفتند.

بسیاری از سه هزار انتن فرستنده پارازیت که در آغاز این سخن بدان اشاره شد در شهر ها ویا اطراف شهرها نصب شده اند. مکانهائیکه روسها از امواج رادیوی دارای کیفیت فوق العاده زمینی استفاده میکند و نوع دیگری هم استفاده از امواج کوتاه است که در این روش با امواج رادیوی والکترو مقناطیس وبا استفاده از طبقه یونوسفر جو زمین نقطه خاصی از جهان را در محاصره رادیوی قرار میدهند و ضمن جلو گیری از ورود و خروج هر گونه امواج رادیوئی از منطقه مورد نظر در شبکه مخابراتی ماهواره ای حریف و غیر حریف باتوجه به منافع و مطامع خود اخلال ایجاد میکند. اما باید تذکر داد که باوجود تمام تلاش روس ها در تحقیق وبررسی برای یافتن روشهای جدید درصنعت پارازیت، غربی ها بطور متوسط روزانه دوساعت از پروگرامهای رادیوئی خود را با استفاده از اوضاع جوی خاص که باعث کاهش کارآئی پارازیت میشود بداخل مرزهای فضائی شوروی واقاارآن نفوذ میدهد.

درمیان کشور های اروپای شرق، روسها امواج رادیوی را به مقصد چند کشور از جمله رومانی و مجارستان به حال خود گذاشته اند. این امر شاید به دلیلی باشد که اقتصاد این کشور هابیش ازآن با غرب در معامله است که بتوان با پارازیت، کاری انجام داد. همچنین چندفرستنده دیگری هم هستند که روسها تقریبا هرگز روی انها پارازیت نمی فرستند یکی برنامه ای بزبان انگلیسی صدای اروپا و دیگر امواج رادیوی فرستنده بی بی سی دستگاه نشراتی بریتانیاست.

بهر صورت طوریکه ذکر شد روسیه کمونست با قبول این مصارف گزاف نمی گذارد که افکار آزاد جهان به گوش مردم کشورش برسد ویا انها از جریانات ووقایع خارج روسیه با خبر شوند. متاء سفانه یکی از جمله رادیو های جهان که بخاطر آزادی وطن عزیز خود از طریق نشرات رادیوی نیز مبارزه میکنند مورد حمله پارازیت های روسیه قرار گرفته است رادیوی صدای افغانستان است. روسها می ترسند که ملت شان از اعمال وحشیانه قشون سرخ در افغانستان با خبر شوند، آنها میترسند که از حماسه آفرینی یک ملت کوچک اما شجاع و مجهز باسلاح ایمان با خبر شوند، که در این مدت ۶ سال چسان در مقابل یک ابر قدرت

بقیه در ص (۵۰)

عنایت الله خلیل

فتوحات اسلامی در قاره اروپا

طارق بن زیاد

«آنانی را که ایمان آوردند و هجرت کردند، و در راه خداوند (ج) با مال و جان شان جهاد نمودند، نزد پروردگار شان اجر بزرگی است، و اوشان از جمله رستگارانند آنهارا پروردگار شان به رحمت و رضوان خود و به بهشت بشارت میدهد و برایشان در آنجا نعمت جاودان است و در آنجاودان باق خواهند بود. و در نزد پروردگار اجر عظیمی است».

(سورۀ توبه آیت های :
۲۰ - ۲۱ - ۲۲

پیام نبوت :

«کسی که در راه خداوند(ج) زخمی بردارد، در روز باز پرس از آن بوی مشک برون می شود و سیمایش مانند زعفران و مقام شهیدان را کمائی می کند. و هر که صادقانه شهادت را آرزو نماید، خداوند (ج) اجر شهید را برایش میدهد اگر در بستر خوابش هم بمیرد».

(سالار انبیاء حضرت محمد ﷺ)

طارق بن زیاد را بشناسید !

هر گاه نام طارق بن زیاد بر زبان آید، صحابی بزرگوار و قائد مجاهدان خالد بن ولید را بیاد آورده، و صحنه های بی مانند کار زار اورا در خاطره ها زنده میسازد. آری ! خالد و طارق هر دو نمونه والای بطولت و شجاعت، قیادت و جنگ آوری والگوی فتح و نصرت اند.

هر دو قهرمانان اسلام اند که از بدو طفولیت، جبن و ذلت را یک سوگذاشته و شجاعت و مردانگی را از دل زمان بدست آوردند. ثبات و استقامت را توام با شیر مادر نوشیدند و از چشمهٔ زلال و گوارای توانندگی و رزم آوری سیراب گردیدند و مانند ستاره های تا بناک در آسمان تاریخ فتوحات اسلامی در خشیدند و تا جهان باقیست نام شان و یاد شان در دل همه آزادگان باقی خواهد بود.

آری خالد و طارق هر دو جنگ آورانی بودند که بی هراس وارد میدان جنگ گریدند، از نیروی عددی دشمن و از کمی همراهان خود نهرا سیدند و با اتکاء به نصرت پروردگار و با نیروی ایمان و

ارادهٔ آهنین بر دشمن غالب آمدند .

هر دو فرماندهانی بودند که ـ با تجربهٔ جنگی و کار آزمائی بی نظیر و با استفاده ازما نور های عسکری و پلان گذاری های حربی همچو شاهین بلند پرواز بر دشمن شوریدند و بی درنگ اورا غرور نیزویش را مهار کردند و بالاخره هر دو فاتحان بزرگ بودند که برای اسلام مجد و عظمت کمائی نمودند و دامنهٔ فتوحات اسلامی را گسترش داده ، نام خدا پیام ش را در پهنه هستی پخش نمودند و عدل و انصاف ، خیر و فضیلت و مدنیت و رفاه و سعادت را در زندگی تاریک بشریت بجا گذاشتند خداوند(ج) قهرمان اسلام خالد بن ولید و شاگرد ظفر مندش طارق را ببخشاید و عالی ترین مراتب بهشت را ما وایشان بگرداند .

در دامنهٔ سلسله کوه های ساحل اطلس در مغرب قبائل «بربر» زندگی مینمودند ، و یکی از این قبائل به «قبیلهٔ صدف» معروف بود .

در سال (۵۰) هجری طارق بن زیاد درمیان این قبیله چشم بدنیا کشود و در آغوش زیبای طبیعت پرورش یافت ، و از آوان کودکی به اسپ سواری و تیر اندازی علاقه می ورزید تا اینکه بعد از اندک زمانی به دلاوری و جنگجوئی مشهور گردید ، او در جنگ های قبائل بربر شرکت کرد و با بدست آوردن پیروزی های جنگی شهرت زیادی کسب نمود .

افراد قبیلهٔ صدف بت پرست بودند ، ولی طارق از همان آغاز کودکی از پرستیدن و کرنش بتان روگردان و همواره به آزادی و جنگ آوری عشق می ورزید .

در خانهٔ پدر طارق جوان دیگری بنام «بدر» پسر خواندهٔ او بود ، طارق و بدر ، برادر خوانده بودند و یکدیگر را خیلی ها دوست میداشتند و در فضای محبت و دوستی زندگی میکردند .

بدر که نمیدانست پدرش چه کس و منسوب به کدام کشور و قبیله است خیلی ها نا راحت بود ، ولی چون با طارق یکجا بزرگ شده بود و همیشه در جنگ ها همرکاب طارق بود ، احساس تنهائی نمیکرد او نیز به شجاعت و دلاوری شهرت یافته و هر دو برادر در فضای صمیمیت و برادری زندگی میکردند .

در سال (۸۲) هجری تابعی بزرگوار و مجاهد اسلام موسی بن نصیر از طرف خلافت اسلامی عهده دار شمال افریقا (یعنی مغرب) و به فرماندهی ارتش اسلامی در آن منطقه گزیده شد .

با ورود موسی بن نصیر به مغرب زمین ، طارق که از دیر زمانی انتظار پیوستن به ارتش اسلامی را داشت ، به استقبال موسی بن نصیر شتافت و همراه با برادر خوانده اش «بدر» و گروهی از جوانان قبیله اش با قبول اسلام داخل رکب ارتش اسلام گردید .

موسی بن نصیر فتوحات اسلامی را گسترش داد و مناطق مغرب را یکی بعد دیگر داخل حوزهٔ اسلام نمود و طارق بن زیاد در همهٔ این فتوحات با فرمانده خود همه رکاب بوده و نشان دادن دلاوری و قهرمانی در صحنهٔ نبرد توجه موسی بن نصیر را جلب نموده مورد اعتماد و اطمنان او قرار گرفت .

ارتش اسلام به فتوحات خود ادامه داد و قبائل بربر را که باسر سختی و جنگ آوری مقاومت

مینمودند فتح کرد و در سال (۹۰) هجری قارهٔ افریقا به استثنای منطقهٔ «سبته» که منطقهٔ مرزی هسپانیا بود بصورت کامل فتح و پرچم اسلام در سراسر افریقا بلند گردید.

موسی بن نصیر بعد از فتح منطقه از جانب خلیفهٔ مسلمانان به صفت فرمانده کل قوای اسلامی در سراسر افریقا تعین گردید، طارق بن زیاد را به فرماندهی طنجه برگزید و خودش به قیروان که آنرا مرکز فرماندهی خود تعین نموده بود برگشت.

اکنون طارق دیگر مرد با رسالت است، اگر در گذشته برای کسب شهرت و افتخار می جنگید، حالا بنام خدا و بخاطر برافراشتن لوای توحید باید بجنگد،

اگر فتوحات و انتصارات گذشته اش برای بدست آوردن و سر بلندی قبیله و مردمش بود، اکنون برای حاکمیت اسلام و برای ادای و جیبهٔ ایمانی اش باید مبارزه و فتوحات خود را ادامه بدهند.

آری! دیگراد فراموش نخواهد کرد که فرمانده مجاهدش موسی بن نصیر او را به صفت نائب و قایمقام خودش در «طنجه» گذاشته و برایش دستور دا ده است که امور مردم را انجام دهد و برای تأمین رفاه و امنیت مسلمانان و ایجاد عدل و داد و خیر و فضیلت بکوشد و بخصوص در جهت تفقد و سر پرستی ارتش اسلام و تقویهٔ نیروی آن از هیچ گونه بذل مساعی دریغ نورزد.

سر باز دلاور اسلام طارق بن زیاد که بحکم استعداد فطری و خبرهٔ ارزنده اش در امور جنگی و عسکری و مصاف با دشمن تمایل داشت، توصیه ها و تشویق رهبر مجاهدش بیش از پیش توجه اورابه این نکته معطوف ساخت و با اشتیاق هر چه تمام به تربیه نظامی مسلمانان و تکوین ارتش نیرومند اسلامی مبادرت ورزید. ادامه دارد

بقیه از ص (۴۷)

اخلال رادیو های جهان از

پایمردی و مقاومت کرده است. روسیه وحشت دارد از اینکه اگر صدای الله اکبر را مردمان مسلمان و به زنجیر کشیده شده ای روسیه مثل مردمان جمهوریت های از بکستان ـ تاجکستان سمرقند و بخارا بشنوند وبر علیه ظلم روسها بشورند و آزادی از دست رفتهٔ خود را از این جهانخوار محیل واپس بگیرنـد.

این ترس واقعا بجا هم است زیرا جهاد شش ساله مردم ما الهام بخش تمام مردم اسیر و مظلوم جهان شده است خصوصا که رهنمای مجاهدین ما قران عظیم الشان و پشتیبان اصلی نیروی پیشرونده مردم ما خالق یکتاست.

ما یقین کامل داریم که حالاطنین نعره هـای الله اکبر مسلمین افغانستان ازآن طرف آموهم گذشته است ما اثرات این نعره های روح بخش اسلام و آزادی را از کـران تـا کـران استشمام و حتی لمس میکنیم.

بگذار که روسیه کمونیست رادیوی مجاهدین ما را اخلال کند. بگذار کـه روسیـه این دشمن بشریت هر چه که دلش میخواهد بکند امـا مـا به خداوند (ج) ایمان داریم که پیروزی انقلاب اسلامی ما عنقریب است و انشاء الله به این فاشیست های دد منش چـنان درس خواهیم داد تـا جهان هست آنرا از یاد نبرند.

ترجمه مولوی احمد گل

زنـــدگی در پـــرتو ایـــمان

استاد سید قطب شهید (رح) در ظلال القرآن جائیکه این آیه را تفسیر میکند مینویسد که ایمان تصدیق واذعان قلب است بخداوند ورسولش تصدیقی که هیچگونه شک و شبه درآن راه نداشته باشد، تصدیق مطمئن ثابت و یقینی طوریکه هر نوع قلق و اضطراب و هوا جس نفسی را از بین برده در قلب و شعور انسان هیچ مجالی برای تردد باقی نماند ایمانیکه قوت و فشار آن انسان را بجهاد و صرف مال و نفس و هر گونه قربانی در راه خدا (ج) آماده و وادار سازد پس همینکه قلب انسان شرینی چنین ایمان را چشید و به آن اطمینان و ثبات حاصل کرد لابد او حقیقت آنرا خارج از قلب و همه جوانب زندگی خود و دنیائیکه در آن زیست میکند تحقق بخشیدن میخواهد.

اینست که انسان مومن در چنین حالت تپش و تلاش می ورزد تابین آنچه در قلب و ضمیر خویش از حقیقت ایمان دانسته و به آن گرویده و مطمئن شده است و بین آنچه بروی از حالات جاری و واقعات زندگی احاطه داشته توحید بیارد چه انسان مؤمن بهیچ صورت تحمل نمیتواند تابین آنچه او در قلب و ضمیر خویش از حقائق ایمان احساس میکند و بین آنچه بماحول خود در حالات جاری سپری میگردد فرق قائل شود زیرا این فرق هر لحظه بروح و بدن او صدمه وارد کرده او را اذیت میکند این جا است که انسان مؤمن ازین انطلاق مجبور شده تا به جهاد و مبارزه در راه خدا بهر چه در توان اوست از مال و نفس اقدام نماید.

پس برای یک مؤمن متعهد جهاد در راه خدا یک جریان ذاتی و طبیعی بوده است که از قلب سرشار واز ایمان او سر چشمه می گیرد و همینکه انسان مؤمن مشاهده میکند که آن حقائق ایمانی و نورانی که قلب و قالب او را فرا گرفته و به آن گرویده است در حیات و راه و روش بیرونی او مورد اختلال و تجاوز واقع میگردد او دیگر نا گزیر است دست بجهاد زده به قربانی درین راه حاضر گردد.

وهمچنان خصومت ودشمنی که بین انسان مومن و بین آنچه او از زندگی جاهلیت ولادینی دیده می شود یک دشمنی که منشاء آن عدم استطاعت به تن دادن بهیک حیات مختلط بین ادراک ایمانی و مطمئن او و بین آنچه در ما حولش مشاهده می کند میباشد و کذا بعدم استطاعت و ارضای اوست بتنازل از ادراک ایمان کامل، مطمئن، ثابت و مستقیم او در

برابر ماحول فاسد و ناقص و منحرف جامعه و باین وجه او را چاره نیست جزاینکه بجهاد و مقابله در مقابل ماحول جاهلیت قیام کند تا اینکه حیات جاهلیت به یک حیات ایمانی که او به آن گرویده است مبدل گردد .

عناصر و سقوماتیکه در گذشته از آن یاد کرده شد در واقع عناصری بوده که (ایمان راستین) و یا بعبارت دیگر (عقیده راستین) را تشکیل میدهد و در غیر آن اگر برخی از عناصر و سقومات متذکره در موردی مفقود گردد پس نباید آنرا ایمان و عقیده (کماهوحقه) نامید . ممکن است آنرا فکر یا نظر ، یارأی و یا هر عنوانیکه اختیار میکنید یادکرد هرچه ایمان راستین ، البته چیزی بوده که آفتاب آن همه جواب نفس انسانی را روشن ساخته و در حالیکه حامل نور ، تپش و حیات اشعه آن در همه جوانب زندگی انسان نفوذ میکند . بلی در عقل انسان نفوذ می کند تا او را قانع و مطمئن سازد و در قلب انسان نفوذ می کند تا او را بحرکت و تپش آرد به ارادهٔ انسان نفوذ می کند تا او را اتجاه و قوت عمل بخشد و همینکه عقل قانع و قلب تپش و اراده اتجاه پیدا کرد آنگاه همه جوارح انسان آن راپذیرفته برای عمل آماده می شوند طوریکه افراد در مقابل امیر مطاع و فرمان روای خویش اجابت می نمایند .

«فرق عقیده ازرأی»

در مورد فرق بین عقیده ورای آنچه استاد (احمد امین) نوشته برایم جالب واقع شد او میگوید بین آنکه تودریک مورد رای و نظر داری وبین آنکه بآن ایمان وعقیده داری فرق زیادی موجود است چه در صورتیکه بریک چیز رأی و نظر پیدا کردی در واقع آنرا صرف در دائره معلومات خویش شامل کردی اما اگر گرویده و عقیده‌مند شدی در واقع او در خونت جریان پیدا کرد و در استخوان هایت شریان و جریان یافت و در اعماق قلبت جا گرفت . . صاحب رأی فیلسون است که می گوید من این نظر را صواب میدانم و شاید در واقع باطل باشد و یا براین نظر امروز دلایل مثبت قائم گردیده و شاید فردا برعکس آن دلایل قائم شود وگاهی می شود که مصیب باشم گاهی می شود که بخطاء باشم اما صاحب عقیده در عقیده خویش جازم و قاطع بوده است نزد او هیچ شک و ترددی در آن راه ندارد نزد او عقیده او بالضرور حق است وطوریکه امروز حق است و فرداهم حق است و عقیده اوازان بیرون است که دلایل در آن مجالی پیدا کند وعالی از آن است که در مورد آنچه شک و گمان واقع شود صاحب رای سست وخنک است اگر آنچه نظر اوست تحقق پیدا کند یک تبسم آرام می کند اگر تحقق نیابد به آن باکی ندارد زیرا او در اول قبول کرده است که نظر او صواب است احتمال خطا را دارد و نظر جانب مقابل خطا است احتمال صواب را دارد اما صاحب عقیده گرم ، بیدار و حساس است هیچ قرار نمیگیرد مگر انکه عقیده او تحقق پیدا کند برای صاحب رأی سهل و آسان است که از رأی و نظر خویش برگردد و یا درآن متردد شود زیرا اساس به نزد او دلیل است و یا مصلحت که بشکل دلیل برای او ظهور کرده است اما صاحب عقیده بهیچ صورت از عقیده خویش منصرف نیست و بهترین مثال و شاهد بر این مطلب قول آنحضرت ﷺ است که می فرماید «اگر آفتاب را در دست راست و مهتاب را در دست چپم بگذارید تا از آنچه آورده‌ام رو گردان شوم هیچگاه این کار را نخواهم کرد .»

رأی فضای ابر آلود است که در تغییر است اما عقیده ستارهٔ یی است درخشان . رأی سختی ها و عقبات را بار می آرد و به آرزو های جسد گوش

میدهد شبهات را نشر و موجب شک و تردد می گردد اما عقیده بر خطر ها غالب می شود کوه ها را متزلزل می گرداند روی زماله را منقلب کرده سیر تاریخ را تغییر میدهد شک و تردد را از بین برده جزم و یقین را بار می آرد و بجزاز اهداف و مراد روح بچیز دیگری اجازه نمیدهد .

«محتوای ایمانی که مطلوب ما است»

درین جا صرف معلوم شدن مفهوم و تعریف ایمان کافی نبوده بلکه لازم است محتوای ایمان وانچه ایمان بآن تعلق دارد نیز معلوم و ثابت گردد و باین مناسبت ضروریست تا محتوا و متعلق ایمان را نیز توضیح نمائیم شکی نیست که در عصر حاضر مردم ، کلمه ایمان را مبتذل انگاشته در غیر محل آن استعمال می کنند چنانچه هر روز این کلمات را می شنویم (ایمان بر اشتراکیت) ایمان (بر وجودیت) (ایمان بر قومیت) (ایمان بر وطنیت) (ایمان بر انقلاب) ایمان بر چیز های دیگر که انسان آنرا بدون امر و اجازه خداوند (ج) از خود اختراع کرده است .

مردم هر چه که میخواهند بگویند (وقتیکه ما ایمان مطلوب خود را دانستیم ضرری بمانمی آرد) بلی مراد از کلمه ایمان ایمانیست که در محاوره مسلمانان مورد استعمال قرار گرفته است یعنی ایمانیکه با انسان از زمان طفولیت همراه است و از حیات بشری چه در طفولیت و چه در جوانی و چه در کمال سن جدا نیست و سلطه و قوت آن بالای اعمال و تصرفات انسان حاکم و مسلط می باشد .

شکی نیست که این همان ایمان است که در خاتمه عقاید آسمانی بنام عقیده اسلامی مشخص و شناخته شده است و قرآن کریم و هدایات پیامبر عظیم اسلام آن را بیان کرده و در ایمان بخداوند(ج) و روز آخرت و ملائکه ، کتاب ها و انبیا علیهم السلام توضیح و تمثیل گردیده است این عقیده معمای وجود را حل کرده اسرار زندگی و مرگ را روشن می سازد وپرسش های جاویدانه آن را (از کجا؟ تاکجا ! و چرا ؟) جواب می دهد .

این عقیده از نو آوری های اسلام نیست و نه چنین است که حضرت محمد (ﷺ) آنرا از خود ابتکار کرده است بلکه این ایمان عقیده پاک و صفا یی بوده که همه انبیا علیهم السلام به منظور آن مبعوث شده اند و همه کتاب های آسمانی پیشین قبل از آنکه در آنها تحریف و تبدیلی رخ دهد برای تحقق آن نازل شده است و این همان حقائق جاویدان بوده که در مرور اعصار هیچ تطور و تغیری در آن رخ نداده و از خدا و علاقه آن باین عالم (آنچه دیده می شود و یا دیده نمی شود) و از حقیقت این زندهگی و رول انسان در آن و از عاقبت انسان بعد از این زندهگی بحث می کند .

آری این همان حقایق است که حضرت آدم به اولاد خود تعلیم داده حضرت نوح در قوم خود اعلان کرده و حضرت هود و صالح ، عادی ها و ثمودی ها را بسوی آن دعوت داده و حضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و سائر انبیا علیهم السلام آن را تبلیغ نموده اند و حضرت موسیٰ در تورات خود و حضرت داود در زبور خویش و

حضرت عیسی در انجیل خود به آن صحه و تاکید گذاشته اند و تمام آنچه اسلام درین مورد انجام داده این است که این عقیده را از آمیخته های اجنبی و از عناصر بیگانه پاک و خالص نمود عناصر یکه گذشت زمان آنرا بمیان آورده صفائی این عقیده پاک را مکدرساخته اصل توحید را به عقیده تثلیث و گرفتن خدایان (من دون الله) فاسد کرده نزاهت و تقدس آن را به تشبیه و تجسیم و به نسبت دادن آنچه در بشر از قصور و نقص است به خداوند قدوس و قیوم ، مختل نموده نظرات این عقیده پاک را در مورد کائنات ، حیات و انسان ، و علاقه آن بخداوند و وحی الهی و آنچه آورده از تعلیم راستین مسخ ساخته بود .

این است که اسلام همان عقیده اصلی و بنیادی را سر از نو به عالم انسانیت تقدیم و عرضه نمود (جنانچه برسالتیکه حکمت خداوند مقتضی آن شدکه خاتم رسالات الهی گردد لائق و سزا وار بود که این عقیده تا روز قیامت غایه و هدف تمام بشریت گردد .

آری عقیدهٔ اسلامی بوجود آمد تا عقیدهٔ پاک توحید و کمال الوهیت را از آنچه در مرور زمان به آن آمیخته شده بود پاک کردهٔ نبوت و رسالت را از آنچه بآن عارض گردیده بود از تصورات سوء و غلط خالص و صفا گرداند .

و همچنان جزای آخرت را از آنچه در آن (دخیل) گردیده بود از او هام و خرافات نادانان و زیاده روی های افراطیان وادعا های باطل پرستان و فریب باف های شعبده بازان پاک نماید . عناصر بنیادی ازین عقیدهٔ ایمان بخدا ایمان به نبوت و ایمان بروز آخرت است که ممکن اجمال آن را در ایمان بخدا (ج) و ایمان بروز آخرت خلاصه نمود .

ایمان به خدا شامل ایمان بوجود خدا و ایمان بوحدانیت او ، ایمان بکمال ذات اقدس او بوده است .

قیام ۲۴ حوت
یا
حماسه جاویدان شهریان هرات

تاریخ نمودار حقایق بزرگی است از کردار و پندار انسانی و باز تاب جدال حق و باطل ، صواب و خطا ، نیکی و بدی خیر و شر و درپایان پیگرفتن راهی که انسان را از خطا برهاند و بـه صواب بگراید ، ما در تاریخ کشور کهن خود بصورت عام و در هر ولایت و محله‌ٔ خود بصورت خاص در جدال دوامدار حق و باطل همیشه شاهد این حقیقت بوده ایم که مردم مؤمن ما برای حق و حقیقت ، آزادی و کرامت ، شرف و عزت جان داده اند، ولی به خواری و ذلت ، بردگی و اسارت ، بی دینی و الحاد سرنه نهاد اند ، باینصورت مردم ما تاریخ را تکرار حوادث و توالی جدال حق علیـه باطل و سربازی علیه اسارت یافته اند وخلاف آنچه بلشویکها میگویند ایدیولوژی بی‌بنیاد در پخش الحاد وکمونزم شکست ناپذیر و برگشت نـا پذیر است مردم ما همیشه با جانبازی و سرسپردگی فورمول های ساختگی و بی محتوای استکبار و ناخدایی را در هر عصر و زمان بی بنیاد ثابت ساخته اند . آنهم نه یکبار ، بلکه چندین بار ، و نه دریک گوشه‌ٔ افغانستان ، بلکه در هر حوزه و محله‌ٔ آن ، در هر جایی که قلب های مؤمن در سینه های آرزومند شرافت و کرامت انسانی می تپیده است .

دست درازی غیر مستقیم وسپانتر مستقیم روسها به افغانستان بار دیگر ملت مؤمن و آزاده‌ٔ ما را به آزمون بزرگ سرنوشت رو بروساخت . روسها با یک ایدیولوژی خود ساخته و بی محتوا که گویاکمونزم در هر قلمروی رخنه کرد . جریان آن به عقب بر نمیگردد ، به افغانستان سر ازیر شدند ، اما مردم‌ما در طول هفت سال گذشته نشان دادند که شرایط زمان حیات ماشینی و پیدایش تیوریهای غلط از طرف حلقه های نو پیدای استکبار نه بر موتف آنها اثر می گذارد و نه اراده‌ٔ شانرا سست می سازد . مردم ما که اکثر دوره های تاریخ میهن شانرا با خون های پاک شان نوشته اند ، از قرنها پیش به این قرار رسیده اند که آئین و آزادی صرف با عطیه‌ٔ خون نگهداشته شده میتواند وبس . با پیروی از همین‌اصل همیشه جانهای شیرین شانرا قربان ساخته اند ، اما تسلط اجنبی را بر آئین و آزادی خود اجازه نداده اند . از همین جهت با آنکه تاریخ ما به خون بهترین جوانان ما نوشته شده ، اما در پایان پیکار

یک بار دیگر این اصل ثابت متبارز گردیده است که فقط باقربانی و جان نثاری میتوان مؤمن زیست ، با اهدای خون میتوان با شرف و با عزت زیست و با سربازی میتوان آزاد وسربلند زیست. این تکراراحسن را مردم ما با غرور تمام دنبال کرده اند و با چنین روش غرور آمیزبحیث پاسداران سلسله جبال هندوکش از قلب آسیا ، در سراسر جهان شهرت یافته اند .

هفت سال تمام جدال با یک نیروی طاغوتی کار آسان و ساده نیست . در حالیکه بزرگترین قدرتها در خلال این قرن در پایان دو سه سال جنگ خسته شده و از صحنه کنار رفته اند ، اما ملت مؤمن ما هفت سال است که باسرهای بلند در هر گوشهٔ کشور مبارزهٔ شانرا علیه قدرت بزرگ روسیهٔ کمونست پیش میبرد و اما کوچکترین چین بر جبین شان دیده نمیشود . این مقاومت استقامت و این پیروزی و سرخرویی همه ثمرهٔ ثبات و استقامتی است که مردم ما از جریان تاریخ و از جفا های تاریخ آموخته اند.

شهریان مؤمن هرات باقیام سرتاسری (۲٤ حوت ۱۳۵۷) خویش علیه گماشتگان روس ، باز همان حماسهٔ تاریخ را احیا کردند که بار بار در برابر دیگر نیروهای مهاجم از خود نشان داده بودند . گردن نهادن به دستور های ایادی روس نزد مردمها به معنی قبول اسارت الحاد کمونزم است . از همین سبب شهریان هرات در همان آغاز دستور رژیم مزدور خلق را یکباره نفی کردند و مردانه علیه آن استادند تا این قیام شان نه تنها رد کامل کمونست ها و ایادی آنها باشد ، بلکه سر مشقی شود برای مردمان سائر ولایات که در همین مرحلهٔ دشوار تطبیق پلانهای شیطانی روس توسط مزدوران خلقی ، زمینه را برای دست درازی مستقیم آنها در کشور اسلامی ، فراهم میساخت .

بعد از کودتای ننگین و خونین ۷ ثور۱۳۵۷ سلسله مقاومت و مبارزهٔ مسلحانه از طرف نیرو های مؤمن ، که از مرکز برآمده در مناطق دور دست بعض ولایات منسجم شده بودند ، آغاز یافته و شورشهای در بعضی فرقه های عسکری پدید آمده بود . در بعضی مناطق صفوف مؤمن کشور شامل جوانان و مردم مبارز بر واحد های گماشتهٔ رژیم مزدور به حملات مسلحانه پرداختند وهئیت های اعزامی به اصطلاح اصلاحات ارضی را در مناطق مختلف ضربه زده و از تطبیق فرامین الحادی آنها را باز داشته بودند . اما قیام شهریان هرات سر - آغازی بود برای تمام شهریان در سراسر کشور ، خصوصاً که مردم شهر هرات همه حاضر شدند با - دست های خالی در برابر دشمن قیام کنند و بادادن قربانی بی شمار دامن الحاد و گروه مزدور روس را در شهر و ولایات هرات برچینند .

خلقی ها که میخواستند روش منحوس کمونزم و الحاد را از طریق صدور و تطبیق فرامین رواج دهند ، به ولایات کهن ، شهرهای با نفوس و محلات خاص سخت توجه داشتند . آنها باین فکر بودند که اگر توانستند در ولایات عمده و پرنفوس زمینهٔ تطبیق دستور های لا دینی را فراهم سازند ، پیشبرد اغراض شان در سائر محلات آسان است . درعین حال خلقی ها توسط روسهای کمونست چنان رهبری میشدند که چون در شهر ها مردم مسلح

بقیه در ص (٦٥)

مترجم متین شخکمانی

پیغمبر انقلاب

الگوی عملی پیامبر(ص)

پیامبر بزرگوار بشریت (ﷺ) بروز ۲۲ اپریل ۵۷۱م در سر زمین عرب پا بعرصه وجود گذاشت و.بروز ۸–جون ۶۳۲–م از دنیا رحلت نمود. آنحضرت نهایت تندرست و نیرو مند بود، از طفولیت چنان بود، که هر کسی میدیدش میگفت: إن لهذالغلام لشاناً و هنگامی که بزرگ شدعلو شخصیت آنحضرت بیشتر هویدا گردید.

هر کس از دیدنش تحت تاثیر قرار گرفته مرعوب می گردید اما با آنهمه آنقدر نرم و شرین زبان بود که بعد از اندکی مخالطت هرکسی مصاحبش بود با او اظهار محبت می کرد. تحمل و برد باری، صداقت و معامله فهمی و حسن سلوک در طینت و خلقت آنحضرت به حد نهائی اش نهفته بود خلاصه آنحضرت نمونهٔ بو داز عالیترین مقام انسانیت که در اصطلاح روان شناسی به (Balnced Personality) «شخصت متوازن» از آن تعبیر میشود.

داود بن حصین یاد آور میشود که: بطور عموم از مردم عرب چنین بگوش میرسید که «محمد بن عبدالله» به حالتی جوان شد که او بیشتر از همه قوم خود مؤدب، حلیم، آگاه از حال همسایگان، بردبار، صادق وامین، متنفر از جنگ و جدال و فحش گوئی و دشنام بود و بدین ملحوظ قوم اش آنحضرت را «امین» لقب میکردند. (از خصایص کبری جاد ۱–صفحه ۹۱).

وقتی آنحضرت(ﷺ) به سن ۲۵ سالگی ازدواج کرد در آن حالت ابو طالب کا کایش حین قرائت خطبه گفت. محمد بن عبدالله برادر زادم را با شخصی میتوان مقابله نمود که او در شرافت، نجابت، بزرگی و عقل از آن بالاتر باشد و سوگند به خدا که آینده این جوان عظیم و مرتبه اش بلند خواهد رفت.

ابو طالب این الفاظ را به این معنیٰ نگفته بود که بعد ها تاریخ آنرا باثبات رساند، بلکه او بیشتر با در نظر داشت مراتب دنیوی اش چنین گفته بود و مطلبش این بود که شخصیتی که فطرتاً جذاب به نظرمی آید «محمد بن عبدالله» است، او بهر حال درمیان قوم بمقام بلند و معززی راکسب خواهد کرد، و در بازار دنیا قیمت و اهمیت بلندی را خواهد داشت صلاحیت و شخصیت عالی یک چنین شخص ضامن حتمی کامیابی و ترقی او است.

این امکانات بلاشبه بطور کامل به آنحضرت(ﷺ) موجود بود ، آنحضرت با صلاحیت خود توانست بزرگترین قیم و مقامات دنیوی را بدست آرد . حضرت پیامبر (ﷺ) گرچه دریک خاندان شریف مکه پیدایش یافته و از پدرش یک کنیز و یک رأس شتر بمیراث برده بود مگر خصوصیات عواید تجارتی اش بزرگترین زن ثروتمند مکه راتحت تاثیرقرارداد که حاضر شد در سن ۲۵ سالگی با آنحضرت ازدواج نماید، او زنی از فامیلهای تاجری بود که نه تنها از ازدواج آنحضرت با او وضع اقتصادی آنحضرت رونق یافت بلکه در میدان تجارتی عرب و کشور های همجوار آن‌نیزدسترسی حاصل نمود . حالاهمه امکانات و مواقع تشکیل یک زندگی مرفه و آرام به آنحضرت فراهم شده بود مگر آنحضرت همه را کنار گذاشته چیزدیگری را انتخاب نمود . او دیده و سنجیده لنگر خود را براهی انداخت که انتهایش بطرف بربادی دنیا میرسید ، قبل از ازدواج با خدیجه آنحضرت گاه گاهی دست بکاری های معاشی می یازید اما حالا آنرا هم کنار گذاشته است ، حالا او در تلاش چیزی برآمده که از طفولیت در جستجویش بود ، و آن اینکه حقیقت کدام است ؟ . . . آنحضرت ساعتهامی نشست و در خلقت زمین و آسمان فکر میکرد . . . او بجای آنکه روابط و مناسبات اش را با اشراف مکه بهتر سازد و در مجالس آنها بخود جا پیدا کند ، کوه و صحرا ها را همنشین خود ساخت . . . در فاصلهٔ پنج کیلو متری مکه سلسله کوهی بود که در آن غاری بنام «حراء» وجود داشت ، آنحضرت بانان و آبش آنجا میرفت و در دامنهٔ کوه بحقیقت کائنات فکر میکرد و از آفریدگار زمین و آسمانها استدعا مینمود که : پروردگارا! تو خود را برمن نمایان ساز . . . حقیقت کدام است ، بمن باز گو . . . و هنگامیکه نان و آب ختم میشد دوباره بخانه می آمد تازاد خورد و نوش تهیه داشته و در دامنهٔ «قدرت» در جائیکه درخت و صحرا و فضای پرسکون آسمان و کوهها بود برگردد ، طبیعت بی قرار و نا آرام آنحضرت در گیرو دار با انسانها به سوالش نتوانست پاسخی دریافت کند . . . و حالا دنیای خاموش خلقت را به همنشینی خود انتخاب نموده که شاید پاسخی برایش بدهد .

به اشخاصی که از نیروی کامل جوانی برخوردار بودند انتخاب چنین زندگی کار ساده و معمولی نبود . . . آنحضرت رفاه و فراغت را ترک گفته طرف رنج و غم را پیش گرفت . زندگی آرام بازن و فرزند ، رونق بخشیدن به تجارت و گزینش در آغوش تمدن و . . . امکانات اینهمه به آنحضرت بطور کامل میسر بود مگر فطرت بیتاب و پریشان آنحضرت آماده نبود تابه این مسایل راضی شود . و تا وقتیکه آنحضرت راز زندگی را کشف و معلوم نکرد همه چیز به نظرش هیچ معلوم میشد . او میخواست بفهمد که : ماورای این جهان ظاهری حقیقتی اگر هست چیست ؟ او بجای اینکه راجع به واژه های نفع و نقصان ، تکلیف و آرام ، فکر نماید ، در تلاش حل این سوال بود که حق کدام است و ناحق کدام .

این بخش از زندگی پیامبر اسلام طوری بود که همانا در قرآن بیان گردیده است که و «وجدک ضالاً فهدی» یعنی و ترا در بیانان مکه ره گمکرده «وحیران» یافت ره نمائی کرد . مفهوم ضال راهگم و سرگردان است . معنی آیت اینست که آنحضرت در صحرای

جاهلیت همانند درخت تنها و امانده بود ، در صحرا و بیابانها بخاطر این سرگردان بود که حقیقت کدام است که تا در یابش ، و بجای اینکه در طرح و نقشه مروج دنیا مقامی را بخود برگزیند ، حیرت زده و متفکر تک و تنها روان بود ، هیچ چیزی بدون حقیقت نمیتوانست باعث تسکین روح آنحضرت شود حتی تلاش و سرگردانی های آنحضرت بخاطر دریافت حق بحدی رسیده بود که دیگر زندگی برایش بار گرانی گردیده کمرش را خم کرده بود .

(الم نشرح)

همان بود که رحمت خداوندی متوجه آنحضرت شده دروازه های هدایت و روشنی بر رخش باز گردید بتاریخ ۱۲/فبروری/ ۹۱۰ـم هنگامیکه آنحضرت در غار «حرا» تنها نشسته بود فرشتهٔ خدا به شکل انسان پیش نظرش نمایان شده و کلماتی را از طرف خداوند برایش تعلیم داد که در ابتداء سوره ۹۶ قرآن کریم درج است ، و بدینترتیب سعی و تلاش او پاسخش را دریافت ، روان بی تاب و قرار پیامبر اسلام با پروردگار جهانیان رابطه گرفت . خداوند نه تنها به آنحضرت هدایت نصیب کرد ، بلکه او را بحیث نمایندهٔ خاص خود نیز انتخاب نموده و فرامین الهی به آنحضرت شروع به نزول کرد . مدت نبوت آنحضرت ۲۳ سال طول کشید و درطی اینمدت کتاب خداوند «قرآن» به طور کامل نازل گردید .

پیامبر بزرگوار اسلام در سال چهلم زندگی پر ماجرا و دشوارش حقیقت را دریافت . مگر این حقیقت مسئله سهل و آسانی برایش نبود ، هدف حقیقت «دریافت شده» این بود که انسان در برابر خدای عظیمی قراردارد ... انسان در برابرعجزش کبریائی خداوند را مشاهده می کند . . . او در برابر اثبات موجودیت خداوند به نفی خود پی میبرد . . . او ازین راز آگاه میشود که بندهٔ مؤمن در دنیا تنها مکلفیت دارد و ذمه دار است و هیچ حقوقی را در ینجا دارا نیست . . .

بعد از دریافت این حقیقت مفهوم زندگی نزد آنحضرت چه بود ؟ . . بخاطر حل این مطلب درینجا حدیثی را نقل میکنیم ،

آنحضرت (ﷺ) باری فرمود که :

پروردگار من مرا به نه چیز مأمور داشته : ترس از خدا در نهان و آشکار ، گفتن کلمهٔ عدل در حال غضب ورضا ، اعتدال در حالت فقرو غناء واینکه بپیوندم با کسی که برید است از من و بدهم به کسی که محرومم کرد وعفوکنم کسی را که بمن ظلم کرد . و اینکه خاموشی ام تفکر باشد و نطق و سخنم ذکر باشد و دید و نظرم عبرت .

این سخنان تنها بخاطر تقریر و گفتگو نبود بلکه اینهمه زندگی آنحضرت بود که به شکل الفاظ

و کلمات تلالومیکرد . یک چنین سخنان حیرت زا و مؤثر وبه این حد کلمات رساء نمیتوان از زبان یک انسان عادی بیرون آید ، این الفاظ خود از مقام و منزلت گوینده اش حرف میزد ، این خود ضمیر متکلم را برملا میساخت و روح گوینده را در آئینه سخن بی نقاب میکرد .

گرچه قبل از نبوت هم زندگی آنحضرت به همین شکل بود مگر آن گاه بر اساس فطرت استواری داشت و حالا دریافت حقیقت و راستی به کردار او رنگ شعوری بخشید . آن کرده و کرداری که تا حال به اساس تقاضای طبیعی و فطری ظاهر میشد حالا جزئی از اراده‌ٔ یک شخصیت ذهین و دانشمند قلمداد میگردد . کمتر از بندگان خدا دارای مقامی اند که در آنجا تقاضا و خواهشات دنیوی کاملاًازنظر دور داشته شده وصرف بقدر حاجت باقی بماند ،وآنگاه سطح زندگی چنین شخص با سایر انسانها تفاوت دارد ازینکه او اگرچه جسماً در همین دنیای ظاهری زیست دارد ولی از نگاه روحی در عالم دیگری بسر می برد . چنانچه پیامبر اسلام بنا بر روایتی فرموده است که :

به انسان عاقل تا آنگاه که مغلوب عقلش نشده لازمیست که ساعاتی داشته باشد .

ساعتی که در آن با پروردگارش راز و نیاز کند

ساعتی که در آن خویش را محاسبه کند

ساعتی که در آن به صنع خدا تفکر کند

و ساعتی که در آن خود را به خورد و نوش فارغ سازد . (صحیح ابن حبان و حاکم)

گویا بندهٔ وفادار خدا همان است که لحظات شباروزی خود را طوری سپری نماید که گاهی پریشانی و بی قراری هایش آنقدر او را به خدا یش نزدیک سازدکه با پروردگارش به راز و نیاز پردازد و گاهی بیم حضورش در روز محشر جهت محاسبه ، آنقدر بروی طاری گردد که او در دنیا خویش را نزد خود محاسبه نماید . گاهی هم از مشاهدهٔ صنعت خدائی در کائنات آنقدر محو گردد که جلوهٔ خالق از بطن مخلوقات پیش نظرش قرار گیرد . به این ترتیب لحظات حیات او با سرگرمی اش باخدای، با کائینات و با خویشتن سپری گردد ، و بقدر حاجت گاهی هم خود را فارغ خورد و نوش سازد .

گفته های بالا تعارف کدام انسان عادی نیست، پیامبر بزرگوار ضمن ارائه این نکات از شخصیت خود نیز حرف میزند ، ازین نکات بر می آید روح مومنی که در جسم ظاهری آنحضرت نهفته است هر آن طوفانی ازش بپا گردیده و زندگی آنحضرت با لحظات و ساعلت مختلفی سپری میگردد . اینست که اگر شخصی ازین لحظات تجربهٔ بدست نداشته باشد هرگز نمیتواند این مطلب را به چنین کلمات رساء بیان نمیدی. این نکات از یک چنان روحی می تراود که او از همهٔ این لحظات و کیفیات آن بحداعظمی طوری استفاده کرده که بر دیگران نیز چیره شده است .

دنیای فعلی با محدودیت ها و کمی های که دارد از دیدگاه پیامبر اسلام قبل از نزول وحی بی مفهوم جلوه میکرد اما هنگامیکه خداوند پیامبرش را ازین حقیقت که دنیای دیگری غیر از این دنیا نیز وجود دارد و آن دنیا ابدی و همیشگی بوده و مقام اصلی انسانهاست ، آگاه ساخت . بعد از آن زندگی

و کائنات هر دو از نظر آنحضرت کسب اهمیت نموده و همان بخش و پهلوی زندگی را انتخاب کرد که میتوانست در آنجا با حیثیت زیست نموده و دلبستگی از خود نشان دهد ، حالا به آنحضرت دنیائی میسر شده که میتوانست به آرزو ها و امیدواری هایش رنگ واقعیت بخشیده و زندگی آینده اش را طرح ریزی کند .

همین است هدف از (الدنیا مزرعة الا خرة) یعنی دنیا کشت آخرت است . و هر زندگی بر این اساس اگر مبتنی گردد در اصطلاح امروزی (Âhiret Oriented Life) «زندگی اخروی» گفته میشود . انسانهای که چنین طرز فکری را در زندگی دارا باشند

آنها بطور حتمی و لازمی آخرت را مسئاله اصلی شناخته و به این عقیده اند که دنیا مقام اصلی انسان نیست بلکه دنیا راهیست بطرف آخرت . دنیا مرحلهٔ ابتدائی حیات جهت آماده گیری به زندگی آخرویست ، قسمیکه همه هوش و فکر انسان دنیا پرست و مادی پیرامون مسئاله دنیوی محصور است همین گونه توجه کامل زندگی یک انسان مؤمن و با خدا بطرف آخرت بوده و در هر معامله ، روش و کردارش به این طرز فکر بنا یافته که : عاقبت و انجام عملش چه خواهد شد . ؟ و در همه حالات غم ، خوشی ، کامیابی ، ناکامی ، زورمندی و توانائی غصه و محبت «فکر آخرت» رهنمای او گردیده وحتی وقتی فرامیرسد که فکر اخرویش او را به جزء لا شعور می پیوندد گرچه درین حالت هم از صف بشریت جدا نمیگردد مگر ذهن او به اموری دسترسی پیدا می کند که متعلق به زندگی آخروی باشد و از مسایلی که به آخرت ربطی نداشته باشد به حدی علاقه و دلچسپی اش کم میشود که حتی بعضی اوقات می گوید (انتم اعلم با مور دنیا کم) شما دانا ترید به امور دنیوی خود :

این حقیقت علماً به اثبات رسیده که سطح زندگی انسان بعد از دریافت چنین حالت تغییر می یابد و بهترین مثال برین مدعا شخص پیامبر اسلام است . و نیز بزرگترین درس زندگی آنحضرت این بود که تا وقتی سطح زندگی فکری انسان تغییر نیابد نمیتواند سطح زندگی عملی اش تغییر کند .

هنگامیکه پیامبر اسلام ﷺ به این حقیقت (فکر آخرت) دسترسی یافت بالاخره مسئلهٔ بزرگ زندگی اش گردید . از بهشتی که آنحضرت بدیگران مژده میداد . خودش از همه بیشتر حریص آن بود و از جهنمی که دیگران را میترسانید ، خودش بیشتر از همه از آن بیمناک بود و این طوفان درونی اش بار ها بصورت استغفار از زبانش ظاهر میشد .

ادامه دارد

امین الله «نصرت»

اکبر بابا

د جملی سره میاشت په چه یخنۍ یکی وروستی حد ته رسیدلی وه د سرو سیمو کلی او کورونه په سپینو واوری پټ ؤ چه بی اوره یکي د ژوند تیرول گران کارؤ سپین غر چه د ننگرهار په جنوب لوید یځ اړخ کی پروت دی واورو داسی سپین کړی ؤ لکه چا چه ورته سپینی جامی اغوستی وی د دغه غره په یوه سمسور کلي باندی د دهری حکومت ځمکنی او هوایی حمله جاری وه چه په سمه او دښتو باندی یی د اور باران جوړ کړی ؤ سره ورځ وه او کمونستانو د خپلو روسی بادارانو د تسکین په خاطر زمونږ د ولس وګړی داسی قتلول چه هغوی به یی له مرګ اوژوبلی څخه خوند او لذت اخیسته هره خوا د سرو وینو ویالی بهیدلی او شهیدان قافلی قافلی دا بدی ژوند په لور کوچیدل او د خدای(ج) د دیدار په لور. روسی وحشی قواوو داسی لوی قیامت جوړ کړی ؤ چه هر ځای د کربلا څخه زیات به وینو لمبیدلی وو او له هرکور څخه د ماتم ویرونه او اورنه پورته کیدل.

اکبر بابا چه د ژوند اتیا کاله عمر یی شاته پریښی ؤ هم لکه انسان وژنی له دغه غوبل څخه یچ نه ؤ پاتی شوی د هغه دوه ځلمی زامن روسانو د خپل زاتنگ په نومړی مسعله کی نیولی ؤ او ژوندی یی په ځمکه کی ښخ کړی ؤ د ښځی یی هم زړه له ډیری ویری نه چاو دلی ؤ او د شهادت لوړه مرتبه یی په نصیب شوی وه او کله چه روسی گنشپ طیارو د اکبر بابا په کور د نیپالم میلی منی بم راګوزار کړ نو دوه پیغلی لونړی یی هم د کوټی د بام لاندی شوی او د خپل ژوند سره یی الوداع وکړه - د اکبر بابا په کورکی فقط خپله اکبر بابا ، یوه د ری کلنه لور او یو کوچنی ځوی بچ پاتی شوی وو خرد راکیټونو پرچو اکبر بابا هم بی برخی نه ؤ پریښی او یو نیم زخم یی په مخ معلومیده چه سپینی گیری یی له وینو څخه سور رنگ اخیستی ؤ لویه ورځ په ولیږه او ویره کی تیره شوه او کله چه شپه شوه نو د اسمان مخ د جازونوله دوړو او ګردونو څخه پاک شو او لږه څوندی کراری شوه بودا اکبر په مات زړه کای کي یو خرابل خوا وګرځید ترڅو د خپلو شهیدانو د ښخو لو لپاره څوک کومک ته ر و بولی خو هر څومره چه ښکته پورته وګرځیاه نو یوه ژوندی پیشو یی هم و نه لیده نو ځکه مجبور شو او پخپله یی د کور په حویلی کی په ډیر زیار یوه کنده وکیندله او خپله ښځه او دوه لونی یی پکی د خاورو لاندی کړی وروسته له هغه اکبر بابا خپل ماشوم ځوی او لور په اوږو را واړول او له خپل وطن څخه یی د هجرت نیت وکړ تو له

شپه لګه د سرسام لیوني په څیر
روان ؤ او په واټه او یخنۍ کې
یې منزل وکړ او تږدو چه سبا
کیده نو د سپین غره یوې لوړې
برخې ته رسیدلی وو چه لږ څه د
ځمکنی قوی له خطر څخه بچ
پاتې کیدی شول .

سپین غر د واورو هغه غر چه
اوړی اوژمی په سپینو واورو
سپین وی دومره واوره په ځان
امبار کړې وه چه تګ پکې ګران
ؤ خو اکبر بابا هیڅ چاره نه
درلوده او مجبور ؤ چه په دې
واوروکې یې د خپل خلاصون لپاره
لار لټه کړې وای نو ځکه یې
په الله (ج) توکل کړی ؤ او د
لارې په لټولو یې شروع کړې
وه هغه زیاته لاره په ډیر زحمت
پریښوده خو چه لږ نور هم پرمخ
ولاړ نو د لارې درک ترینه ورک
شو او حیران ځای په ځای پاتې
شو هغه ډیر ستومانه شوی ؤ او
ماشومان یې هم د ډیرې یخنۍ
او ولږې نه دځنکدن په حال کې وو
په مخ کې اوې ګړنګ واقع ؤ او اکبر
باباته مشکله وه چه ځوی او لورې
یو ځای له ګړنګ څخه تیر کړي
وای نو ځکه خپې وروسته له
لږ سوچ څخه دا غوره کړه چې
اول به یو ماشوم تیر کړی بیا
به بل ماشوم پسې راشي او هغه
به هم له ګړنګ له پورې باسي
دو هماغه ؤ چه له یوه ګټ نه
یې په خپلوضعیفو لاسو یوه اندازه
واوره لرې کړه ځادر یې خپور
کړ او خپله لور یې پرې کښېنوله
اکبر بابا ځوی په اوږو راواړوه
او په داسې حال کې چه یو نیم
ځګیروی به یې کوه له ګړنګ
څخه د تیریدو په منظور روان
شو په دې وخت کې یې اوږ چغې
کتېرې چه بابا جانه ما چاته
پریږدې قربان دې شم ماهم
بو ځه . . . خدای (ج) ته
وګوره ما مه پریږده . . . خو
اکبر بابا چه ستونې یې له ډیرې
ستوماني څخه وچ شوی ؤ په
زیږدیدلی اواز شین کړ چه بچیه
مه ژاړه تا به ولې پریږدم دا
درور چه دی له ګړنګ نه تیر
کړم نو بیا به تاپسې راشم
او تا به هم له ځانه سره یوسم
اکبر بابا په ډیره سختۍ او خا
پوسو ماشوم ځوی له هغه سخت
ځای څخه تیر کړ او هلته یې په
یوه اوار ځای کې د خپلې لنګی
(پګړی) له پاسه په واوروکې
کښېناوه او د خپلې لور پسې
روان شو کله چه بوډا اکبر د
خپلې لور خواته ورسیده نو ویې
لیدل چه لورې د خپل پلار په
لټولو پسې په واوروکې خاږ پوسې
کړې او په همدې کشمکش کې

پاتې په (٦٦) مخ

پاسخ به نامه ها

برادر محترم حدیث الله نامهٔ عنوانی مدیریت مجله ارسال و درآن ضمن تقدیر از کارکنان مجله یاد آور شده اند که :

کتاب هادی تفنگ دار مومن و مشعل راه اوست تفنگدار بی فرهنگ جنگجوی بی هدف است :

بناًء زحمت های شمارا جهاد علیه کفر در داخل سنگر شانه به شانه با سایر مجاهدین میدانم و از خداوند موفقیت مزید شمارا آرزو مندم . برادران محترم من در مکتب درس می خوانم وگرنه از نزدیک همرای شما ملاقات می کردم . امید است در حصه مطالبی که ذیلاً یاد آور شده ام بامن همکاری نمائید .

(۱) برای من دو دانه مجله قیام حق و شهید پیغام روان کنید .

(۲) ضابط کبیر خان که از ولایت لوگر ولسوالی برکی برک بود شهید گردیده عکس آن را چاپ نموده اید یانه ؟ اگر نموده اید آنرا برایم روان کنید .

(۳) برای من دری صنف هشتم و صنف هفتم روان کنید

آدرس من :

حدیث الله هیڈ ماسٹر سکول نمبر ۲ کمپ نمبر ۲ بربری افغان مهاجرین .

برادر محترم حدیث الله :

امید است سلامهای ما را بپذیرید. نامه‌ارسالی تان را بعد از مطالعه به مدیریت توزیع‌نشرات تقدیم نمودیم تا مجلات مورد ضرورت تان را ارسال بدارند منتظر باشید اما در مورد چاپ فوتوی شهیدکبیر خان از مجله شهید پیغام استفسار نمائید همچنان کتب درسی که از ما تقاضای ارسالش را کرده اید باید گفت که این امر به کمیتهٔ تعلیم و تربیه‌متعلق بوده لطفاً با ایشان تماس‌گرید والسلام .

محترم ورور ظاهر گل حقدل صاحب

زموږ له خواد سلامونو ګیډی در واخلی ستاسی دوهم لیک را ورسید ، دیر خوښ شو وچی په مجله کی مود لومړنی لیک له خپریدو ور وسته شکایت رفع شویدی ، او موږ یی هم د فرهنگی مبارزی په لارکی نور هم دادمن کړو . خدای دې کړی جهاد

لترونومسئول او غړی خپل درانده مسئولیتونه وپیژنی او د انقلاب پروراندی خپل‌مسؤلیت او رسالت درکښاو دتر سره کولو په لارکی خپل وس او صلاحیت ونه سپموی. بریالتیوب مو غواړو.

د تل د مدرسی طالب العلم محترم ورور وراحمدالله

زموږ سلامونه هم ومنی

ستاسی لیک را ورسید . با ور وکړه چی موږ

بی هم ډیر خواشینی کړ و که جریان همداسی وی لکه چی تاسی لیکلی ؤ ، نو ډیر افسوس ځای دی چی داوړ کسان دی په دفتر ونوګ د کومی کمتی نمایندګي وکړی موږ ستاسی لیک مسؤلو مقاماتو ته وسپاره امید دی چی لازم آجرآت به وکړی .

د قیام حق د مجلی محترمو کارکوونکو

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته !

ستاسی دنوی ګڼی مطالب او مضمولوله موولو-ستل ډیر خوښ ـ او پوره پند موتری وا خیست ډیر ښه عمیق مطالب پکښی و ، او په زړه پوری مضامین ئی لرل خدای (ج) دی وکړی چه همداسی دوام پیدا کړی او نور هم مخکښي لاړشی .

او نور مجاهد ورونه تری هم پوره فایده واخلی او ستاسی ځځه خواهش لروچه یوعکس په ډیرومجلو کښی مه چاپوی او په هره مجله کښی نوی عکسونه بایلچاپ شی لکه چه نوی په مضمونونه چاپیږی

په افغانستان د اسلامی انقلاب کامیابی په هیله .

ع - بژمان ـ د سید جمال الدین افغان د لیسی ځځه

بقیه از ص (٥٦)

قیام ۲۴

لیستند ، لذا آنها به مقاومتی روبرو نمی شوند . همان بود که برای ترویج روش های کمونستی و تطبیق فرامین الحادی خویش در شهرها پافشاری کردند و خواستند راه را برای ادامهٔ فعالیت های استیلا گرانهٔ شان هموار سازند .

زمانیکه در اوایل حوت۱۳۵۷ شهریان هرات زمینه را برای قیام سرتاسری فراهم می ساختند ، چهره ها و شخصیت پشتیاز مردم مؤمن این ولایت توجه شانرا برای پیروزی این قیام به دو موضوع متمرکز ساختند. موضوع اولی عبارت بود ازهمآهنگ ساختن تمام مردم اعم از شهریان و اهالی ولسوالی-های اطراف هرات برای آغاز قیام. و موضوع دومی عبارت بود از بیرون ساختن قوای مسلح هرات از تحت قوماندهٔ خلقی ها و قرار دادن آنها به حمایت از قیام . توجه به موضوع اولی سبب شد تا تمام مردم شهر و همچنان ولسوالی های اطراف همهبدون استثناء برای سهمگیری درین قیام آماده شوند و توجه به مسئاله دومی زمینهٔ آنرا فراهم ساخت تا نه تنها قوای مسلح موجود در هرات خلاف مردم به حرکت نیفتد بلکه با قیام کنندگان هم آهنگ شوند و آن همه سلاح موجود در فرقه و واحد های زمینی به خدمت قیام کنندگان و حمایت از آنها به کار رود .

باقیدارد

بقیه از ص (٤٢)

نظری به اوضاع کنونی جهان ...

اول خویش که هما نا برکناری سلطان عبدالحمید از رایکه قدرت زما مداری بود نایل آیند ، و کشور را در عهد جانشین وی محمد پنجم قسم دلخواه خویش بسوی قومیت توجیه نموده واوای قومیت طورانی را که هدف ازان زنده ساختن تاریخ قدیم ترکها بود، بر افراشتند . و اظهار داشتند که ایشان اول ترک وثانیا مسلمان اند و از طرف دیگر نصاری های مقیم در کشور های عربی پرچم های قومیت عربی را بر افراشتند و به اینگونه یک عنصر مسلمان در یک کشور بدو عنصر مخاصم و دشمن بهم (ترک و عرب) تقسیم شدند .

در چنین اوضاع نا آرام و پر آشوب که بر دولت عثمانی میگذشت ، جنگ جهانی اول بر پا شد و احزاب اتحاد خواه ترکیه سلطان محمد پنجم را مجبور ساختند تا در جنگ شرکت نموده و فیصله نامه مداخله در جنگ را امضاء کند و در کنار آلمان ها بر ضد هم پیمانها ـ انگلیس ، فرانسه ، و روسیه ـ در جنگ جهانی اول بایستد، و به این ترتیب ترکیه در جنگ که هیچ تنکه و درهم نداشت داخل شد ، اما نظر مسلمانان بسوی حاکم شان بصفت اینکه وی خلیفه مسلمین و خادم حرمین شریفین است در جنگ شهامت بی نظیری از خود نشان دادند و زیان های بی حساب به پیکر قوای دشمن وارد آورده ، و شوکت و جلال خلافت عثمانی بار دیگر در سر زمین های تحت سیطرهٔ وی زنده شد و توسعه یافت و این امر باعث گردید تا انگلیس دوباره در پلان های شان تجدید نظر نموده تا به حلیف پیروزی و نصرت در سقوط خلافت عثمانی از داخل همگام شوند .

د (٦٣) مخ پاتې
اکبر بابا

ی خپلې سترګې پټې کړې وې او دواړو سپین کفن یې له نازک ...ین څخه داسې راتاو شوی ؤ ...که .مورچه خپل ماشوم په اوږنی ...ی تړلی وي . اکبر بابا یې واره ...ه ژړا شو . څو شیبې یې په زوره زوره وژړل خو بیا ژرغلی ...د خپلې او ښکې یې و چې کړې او اسمان ته یې لاسونه پورته کړل چه داسې یې ویل لویه خدایه دا ټول تا پیدا کړي وو ...وتا واخیستل ته په خپلو بندګانو ...زمایښت کوې خو پاک ذ به ماپه ...ی امتحان کې کامیاب کړې او ...د زړه صبر را کړې دا یې وویل ...و خپله مخه لور یې په شاکړه ...و د څوی په لور روان شو هغه ...ور په خپل ژوند تنګ شوی ؤ

او د دومره یې شمیره غمونو
او اندیښنو تحمل یې نه شو

کولی کله چه اکبر بابا د ښځې قبرې خوا ته ورسیده نو وې ایدل چه هغه هم د واورو په خیبر کې پروت دی او خوا یې له سپینو واورو څخه ډکه شوې ده هغه هم خپلې سترګې د تل لپاره پټې کړې وې ، او خپل روح یې د مرګ استازي ته سپارلی ؤ اکبر بابا چه دغه درد ناکه صحنه ولیده او وموده یې په رپیدو شو او د پیری په سهړو وینتانو یې زنې او ښکې لپې لپې لکه د اباسین د چپو په شان را روانې شوې هغه خپل مړ څوی او مړه لور په غیږ کې ټینګ و نیول له خپل ځای څخه پورته شو او بې اختیاره یې په منزل شروع وکړه

هغه لا څو قدمه مخکې نه ؤ تللی چه یوه کړیکه یې له خولې څخه ووتله او بیو نا څا په له هغه ګړنګ څخه ښکته را پریوت چه په لیدو به یې د انسان سترګو تور ځیسته اکبر بابا د پریوتو سره سم په داسې حال کې چه خپله مړه لور او مړ څوی یې د خپلې سینې سره ټینګ نیولې ؤ له ګړنګ څخه لاندې و لوید او په رغړیدو رغړیدو په واوروکی له سترګو څخه غایب شو .

(انا لله وانا الیه راجعون)

لویه خدایه(ج)

سید عبد الله «پها چا»

لویه خدایه د جهاد توان او طاقت را له مومن ورورسره مینه او صداقت را
د توپک نلی چی سمه کړی دښمن ته د جهاد سنگر کی هسی شهامت را
له حسد ، بغض او کینی نه می وساته د نفاق له خصایصو لطافت را
چی می وینه ستا په دین باندی شی تویه په دی لارکی خدایه ماته سعادت را
د تن غوښی می که شی ترټانکو لاندی افتخار دی ، افتخار دی شهادت را
چی داستا کلمه لوړه په جهان کړم قوی عزم ، ټینگ ایمان او شجاعت را
چی خواره مومنان بیرته سره ټول کړی لویه خدایه سوږته داسی قیادت را
د پردی او خپل توپیر چی باندی وکړی مومنانو ته داسی فراست را
د اسلام په ننگ له سره چی تیر شوی د شهید بچو په هکله عدالت را
د بری پړاو ته ورسوی مونږه کامیابی په خپل هدف او رسالت را
د قیامت په ورځ مجرم چی حساب نه شم په خپل منځ کی له نفاقه ندامت را
د «پها چا سید عبد الله» دزړه لپاره قادر ذاته د عرضونو اجابت را

نو روز ماتمزا

از عبدالله «ایلمیار»

آری ! نو روز بازهم فرارسیده سبز ها سر از خاک بیرون نموده و گلهالبخندکنان جلوه گر شدند بهار با همه لطافت و زیبا یی های چشمگیرش به طبیعت رنگ تازه بخشیده و باغچه ها را چون عروسان تناز بادیبای سرخ و سبز آراسته است و پرندگن خوش الحان بهاری •درپای درختان صنوبر وارغوان به ترانه خوانی پرداخته همه جا پرازشادی و شادابی است .

بلی شادی و مسرت اما برای من نه ! . . .

برای من بهارهم شادی آورنیست برای من نورو زبا همه سرورهاها ،اش باهمه طراوت دل انگیزش لذتی ندارد دیگر از رسیدن بهار دل انگیز و از نسیم عطر آگین اش احساس شادی نمیکنم زیرا بهار هم برای من خبر خزانی بیش نیست بلی این نوروز بهار است که .

سر سبوی غمم را میشکند و سرمت از باده غم واندوهم میسازد وآتش تلخ سوگواری ام شعله میکشد و بانمایش گل های لاله و بنفشه اش یاد شهادت فرزندم را زنده میسازد و آن همه خونش را که تپه های سبزرا رنگین ساخته بود و عید نو روز را برایم روز ماتم قرار داده بود : بلی از آن بعد عید من ، نو روز من ماتم است و عزاو آه . . . اشک است ویلا ! . . ، .

ای فرزند شیرنم کاش ! !

در آوان جوانی قرار میداشتم و سلاحت را بر دوش میگرفتم مگر افسوس ، افسوس !! فرزندم!

بهار در کشور بخون خفتگان

عبدالاحد تارشی

بهار ای مظهر سر سبزی و شادابی و فرحت
بهار ای حاصل زیبائی و خوشبوئی و نگهت
بهار ای چشمهٔ جوشیده از سر چشمهٔ رحمت
بهار ای بهترین ایام عمر از بهر هر ملت
دگر بار آمدی تا ملک ما را غرق خون بینی
بهار ماه بداماں خزان غم نگون بینی

درین کشور هنوز آغشته با خونست سنگر ها
درین میهن هنوز آتش فتد بر بامها در ها
درین جا میشود هر دم جدا سرهاز پیکر ها
درینجا می شگافد سینه ها را نوک خنجر ها
ترا رنگ دگر باید چو می آیی بخاک ما
که باشد در خور این سینه های چاک چاک ما

زبس کشته دل هرکوه و دشت و دره و دامن
هزاران قلب پرداغ بخون غلطیده را مدفن
جوانان سهی قامت ، پریرویان سیمین تن
جگر های که دارد هر یکی از شعله صد خرمن
دل تفتان خاک از آنهمه داغ آتش افروزد
میاور کاروان سبزه را اینجا که می سوزد

مخندان صبح سیمین را که شام ماتم ست اینجا
میارا چهرهٔ گل را که بلبل در غم است اینجا
به شبنم نیست حاجت دیده ها پرشبنم است اینجا
چه سود از عطر انفاست فضا غرق سم است اینجا
مکن واچشم نرگس را که رنج بیکران بیند
به بحر خون شناور دست و پای طفلکان بیند

چه افروزی چراغ لاله را در ملک ویرانی
که می میرد چراغ عمر صد ها تن بهر آنی
دمی در شهر سوزانی ، گهی اندر بیابانی
دمی با تیر دلدوزی . گهی با تیغ برانی
چه افرازی قد سرو سهی آنجا که افتاده
بخاک و خون جوانانی بسان سرو آزاده

میان آنهمه فریاد جانسوز عزاداران
میان ضجه های تلخ زخمی های بمباران
میان گریه ها . آندم که گردد خانه ها ویران
میان ناله ها ، آنگه که مرد و زن شود بریان
چه کیف از نغمهٔ قمری چه حظ از چهچههٔ بلبل
کدامین مژدهٔ آرد هدهدو افشان کند کاکل

نگر در پای هر دیوار و هر ویرانهٔ کشور
بخون بنشسته شیون می کند صد خسته دل مادر
بیاد دختران سنبلین موی پسری پیکر
یکی روی خراشد ، و آن دگر موی کند از سر
مده برزلف سنبل تاب وطولانی مکن غم را
مزن آتش بجان مادران غرق ماتم را

زجور ژاله های سرخ می افتد بخاک هر آن
زشاخ زندگی همچون شگوفه تازه دامادان
بجای آرزوی از شگوفه گشته تیماران
نگر صدها گل سرخ جراحت برتن انشان
مزن بر نامرادی های آنان خنده ها نگر
مپو شان ناجربری از شگوفه باغ [illegible] بکمر

سر صد پیر مرد و پیره زن باموی چون کافور
بر هر سنگ و خشت ، از تن جدا گردیده با ساطور
چو بینی اینهمه موی سفید برف‌رنگ از دور
مپندارش برف می‌باردش ، یا کاروان نور
بلی اینجا زمستانست و برف مرگ می‌بارد
اجل هر لحظه صد گل می‌کند ، صد خار می‌کارد

پس ای کز لطافت با دل پرخون گذر اینجا
ببال اشک غم بنشسته می‌باید سفر اینجا
نسیم ای روح نرمی ، پاینه آهسته تر اینجا
که نازکتر زگل خوابیده صد نور نظر اینجا
مبادا خواب ناز این شهیدان را زنی برهم
و لیکن بوسه ها برقبر ایشان زن ، به سنگر هم

الا ای ابر بهاری گریه گر خواهی درین ماتم
گهر افشان بر در هر غرقه غم در همه عالم
زهر دست بخون آغشته و زهر زخم بی مرهم
زهر دود جگر های کباب ، و دیدهٔ چون یم
مهیا کن سرشک و خون و باز آ اندرین میهن
ببار از دیده صد دریا بهر دشت و در و برزن

الا رعد بهاری همنوای شیر مردان شو
بسان نعرهٔ تکبیر ایشان سخت غران شو
بولیز ای صاعقه آتش فشان خشم ایمان شو
بمثل آن جانسوز پیمان داغ و سوزان شو
بلرزانید کاخ کفر و استعمار احمر را
بسوزانید این پالیز کاران ستمگر را

نبوی ارشاد

ابی یعلی معقل بن یسار (رض) وائی چی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمائی که څوک دیو قوم مشرشو - او بیا چی تری مړ کید قوم تری. تاول ئنا خوښه وه نوه د جنت مخ به هڅیکله ونه گوری -

(متفق علیه)

قیامِ حق

دا امتیاز خاوند : دافغانستان دمجاهدینو اسلامی اتحاد

خپروونکی مؤسسه : فرهنگی کمیته دنشراتو آمریت

مسئول مدیر : عبدالباری "شهرت ننگیال"

بانکی پته : الائید بانک، برانچ شیخ آباد پیښور پاکستان نومره (۳۷۱)

لیکنی پته

دقیام حق مجلی مدیریت
فرهنگی کمیته
دافغانستان دمجاهدینو اسلامی اتحاد
پوسٹ بکس ۱۸۵- پیښور- پاکستان

دګڼه دن بیه !

پهٔ هیوادکی کلنی : (۲۰۰) افغانی

لههیواده بهر : (۱۲) دالره

شپږمیاشتنی : شپږ دالره

دیوی ګڼی بیه : (۲۳) افغانی